

نام کتاب : اخلاق الاهی

جلد چهارم - آفات زبان

نام نویسنده : استاد آیت الله مجتبی تهرانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## دیباچه

هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره، و باشروا روح الیقین، و استلانوا ما استعوره المترفون، و اءنسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبواالدنیا بءبدان ارواحها معلقه بالمحل الاءعلی... (1).

وجود فرهمند و فرازمند استاد فرهیخته ی ما، فقیه عارف، حجه الحق، آیت الله مجتبی تهرانى - دام ظلّه - همچون کوهسارانی است که بر دامنه های نشاط انگیز و طراوت خیز آن، چشمه ساران زلالی جاری است که شریعه ی انبوه دل های تشنه ی حکمت و معرفت و آبشخور خیل جان های شیفته و شائق اخلاق و سلوک است.

سال ها است کرسی دروس فقه و اصول استاد، رکن رکن سطوح عالی حوزه ی علمیه ی تهران و مجمع فضلاى مجد و مستعد ام القرای انقلاب اسلامى است. هر صبحدم طلاب جان تشنه در محضر دروس استاد، حاضر و سیراب از آن خارج می شوند. جلسات نورانی دروس تفسیر استاد نیز، جوانان تحصیل کرده و مشتاق معارف قرآن را کهرباسان برگرد خود فرا آورده است.

از دیرباز، محفل اشراقی دروس اخلاق و عرفان معظم له، کانون تجمع طیف طالب طهارت و معرفت است و جعلنا له نورا یمشى به فى الناس (2). سال ها است که هزاران جوان از سرچشمه ی صافی تعلیمات شرقانی استاد سیراب و سرشار می شوند و بوته ی انفاس قدسی و مواعظ بالغه ی او، نفوس مستعد و قلوب معد را می گدازد و جان ها و دل های گداخته را تزکیه می سازد. ان فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى السمع و هو شهید، (3) چرا که استاد خود تندیس پارسایی و تجسم ساده زیستی است، و مظهر نفسانیت ستیزی و جاه گریزی و مجمع علم و عمل است.

زمانه افسر رندی نداد جز به کسی که سرفرازی عالم در این کله دانست برآستانه ی میخانه هر که یافت رهی ز فیض جام جم اسرار خانقه دانست استاد ما، از شاگردان برجسته ی حضرت امام خمینی - سلام الله و رضوانه علیه - و از موارث ملکوتی آن بزرگوار و از ساقه های آن طوبای طیبه به شمار می رود که بر اثر الفت و مؤانست بسیار با آن حضرت، در شخصیت فقهی، اخلاقی و عرفانی او فانی شده است. توّتی اکلها کل حین باذن ربها<sup>(4)</sup> هم از این رواست که خوشه چینان محضر تعلم و تربیتش، از او رایحه ی روح خدا را به دماغ جان می شنوند. اولک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه<sup>(5)</sup>.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد دروس معنوی استاد، اخلاق نظری انتزاعی متعارف نیست و نیز بازگفت تقلیدی اخلاق فلسفی و یونانی نمی باشد؛ همچنین تعلیمات سلوکی ایشان با عرفان مسلکی نسبی ندارد؛ زیرا دروس استاد آمیزه ای از اخلاق نبودی و عرفان علوی است که با اتکا به منطق اجتهاد، از زلال آیات و روایات برگرفته و با رعایت نیاز نسل امروز، سامان یافته و از جویبار لسان معظم له در کام تشنه ی طالبان سلوک الی الله فرو می ریزد.

فطوبی لهم ثم طوبی لهم هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم  
مجموعه ی مباحث چندین ساله ی اخلاق و عرفان معظم له، تاکنون بر دو هزار درس بالغ شده و همچنان نیز این کوثر پرفیض در فیضان و جریان است. استاد از سر لطف و حسن ظن، این ذخیره ی گرانبها را به این بی بضاعت واگذار فرمودند و بنده نیز از برخی دوستان تقاضا کردم تا طبق برنامه و فرایندی که تنظیم و ارائه شد، دروس را از نوار پیاده کنند و به نگارش و آماده ساختن آن برای نشر، اهتمام ورزند و تاکنون مباحث اخلاقی به صورت حدود

دوازده مجلد با عنوان اخلاق الاهی تدوین شده، از مباحث عرفانی نیز که با عنوان سیر و سلوک ارائه خواهد شد هشت مجلد تنظیم شده است که به تدریج ویراسته شده و در دسترس علاقه مندان مباحث معرفتی، اخلاقی قرار خواهد گرفت و احتمالاً سلسله ی سیر و سلوک بر شانزده جلد بالغ می گردد.

ترتیب دروس اخلاقی به شرح زیر صورت بسته است :

جلد اول، در آمد: شامل هدف از بعثت، ابعاد وجودی انسان، قلب - قوای نفس، رذایل و فضایل قوا، تزکیه ی نفس، اعتدال و...

جلد دوم رذایل قوه ی عقلیه و غضبیه، شامل شک، جهل مرکب، غفلت، وساوس شیطانی، مکر، تهور، جبن، سوءظن، انتقام جویی، کینه، عجب، کبر، ذلت، عصبیت، قساوت و...

جلد سوم، رذایل قوه ی شهویه و وهمیه، شامل حب دنیا، حب مال، حب جاه، طمع، حرص، بخل و...

جلد چهارم، آفات زبان، بخش یکم، شامل غیبت، دروغ، بهتان، تهمت، مراء، جدال، خصومت، لعن و نفرین، شماتت، فحش، فرورفتن در باطل، استهزاء و سخریه، سخن چینی و بیهوده گویی.

جلد پنجم، آفات زبان، بخش دوم، شامل مزاح، خنده، گریه، طعن، مدح، افشای سر، توهین و تحقیر، دوزبانی، غنا و شعر، سخن و سکوت و...

جلد ششم و هفتم، فضایل قوه ی عقلیه و غضبیه، شامل خوف و رجاء، کظم غیظ، حلم، عفو، مدارا، تواضع، انکسار و استحقار نفس، رقت، حسن خلق و...

جلد هشتم و نهم، فضایل قوه ی شهویه، شامل قناعت، زهد، فقر، جود و سخا، ایثار، تقوا و ورع مالی و...

جلد دهم و یازدهم، فضایل قوه ی وهمیه، شامل اخلاص، حب خدا، شوق،  
رضا، انس، تسلیم، توکل، اعتزال و...

بر اصحاب ذوق و ارباب معرفت روشن است که عرفا در عدد و ترتیب  
منازل سلوک متفق القول نیستند: برخی یک، برخی دو، و بعضی سه، برخی  
دیگر هفت و بعضی هفتاد، کسانی یکصد منزل بر شمرده اند و بعضی تا هزار و  
حتی هفتاد هزار نیز ادعا و تعبیر کرده اند:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کز صد هزار منزل بیش است در بدایت  
البته غالباً این راه را از «یقظه» آغاز و به «وحدت» منتهی دانسته اند. بی  
گمان بسیاری از نظرات با هم قابل جمع اند، هر چند راه های سلوک و وصال  
به شماره ی آفریدگان است، که الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق<sup>(6)</sup>.

استاد در بیان منازل السالکین نخست از «اوصاف الاشراف»، اثر گرانسنگ  
خواجه ی طوسی - رضوان الله علیه - پیروی کرده اند. خواجه منازل سلوک را  
در سی و یک منزل خلاصه کرده است که از «ایمان» آغاز و با «توحید» پایان  
می پذیرد؛ اما بعدها بر تکمیل مباحث به رویه ی «منازل السائرین» خواجه  
عبدالله انصاری بنا نهادند، از این رو سلسله ی سیر و سلوک نیز بر اساس یک  
صد منزل تکمیل و تدوین و ارائه می شود و طبعاً سیر عنوان های مجموعه به  
ترتیب زیر خواهد بود:

1 - یقظه

2 - توبه

3 - محاسبه

4 - انابه

5 - تفکر

6 - تذکر

- 7 - اعتصام
- 8 - فرار
- 9 - رياضت
- 10 - سماع
- 11 - حزن
- 12 - خوف
- 13 - اشفاق
- 14 - خشوع
- 15 - اخبات
- 16 - زهد
- 17 - ورع
- 18 - تبتل
- 19 - رجاء
- 20 - رغبت
- 21 - رعايت
- 22 - مراقبت
- 23 - حرمت
- 24 - اخلاص
- 25 - تهذيب
- 26 - استقامت
- 27 - توكل
- 28 - تفويض

- 29 - ثقہ  
30 - تسلیم  
31 - صبر  
32 - رضا  
33 - شکر  
34 - حياء  
35 - صدق  
36 - ايثار  
37 - خلق  
38 - تواضع  
39 - فتوت  
40 - انبساط  
41 - قصد  
42 - عزم  
43 - اراده  
44 - ادب  
45 - يقين  
46 - انس  
47 - ذكر  
48 - فقر  
49 - غنا  
50 - مقام مراد

- 51 - احسان  
52 - علم  
53 - حڪمت  
54 - بصيرت  
55 - فراست  
56 - تعظيم  
57 - الهام  
58 - سڪينه  
59 - طماء نينه  
60 - همت  
61 - محبت  
62 - غيرت  
63 - شوق  
64 - قلق  
65 - عطش  
66 - وجد  
67 - دهشت  
68 - هيومان  
69 - برق  
70 - ذوق  
71 - لحظ  
72 - وقت



- 73 - صفا  
74 - سرور  
75 - سر  
76 - نفس  
77 - غربت  
78 - غرق  
79 - غيبت  
80 - تمکن  
81 - مکاشفہ  
82 - مشاہدہ  
83 - معاینہ  
84 - حیات  
85 - قبض  
86 - بسط  
87 - سکر  
88 - صحو  
89 - اتصال  
90 - انفصال  
91 - معرفت  
92 - فنا  
93 - بقا  
94 - تحقیق

95 - تلبیس

96 - وجود

97 - تجرید

98 - تفرید

99 - جمع

100 - توحید

در خور ذکر است که برای تنسیق و تدوین مجموعه، فرایندی به شرح زیر منظور و معمول گشته است :

الف) پیاده سازی درس ها از نوار،

ب) پردازش ابتدایی نثر دروس، برای برگرداندن لحن آن از صورت گفتاری به سیاق نوشتاری،

ج) تدوین و تفصیل ابتدایی متن،

د) بازنگاری و تکمیل متن و تدوین نهایی،

ه) مرجع یابی و مستند سازی،

و) یکدست سازی شیوه ی نگارش، ترجمه ها و اعراب گذاری عبارت،

ز) بازخوانی مدیر مباشر،

ح) بازبینی سرپرست،

ط) ویراستاری فنی،

ی) ارزیابی کارشناسان گروه اخلاق و عرفان پژوهشگاه،

ک) بررسی در شورای علمی گروه اخلاق و عرفان،

ل) افزودن فهرست های گوناگون (موضوعی، کتابنامه، نمایه)

م) صفحه آرایی و مقدمات چاپ

هر چند در تنظیم این سلسله، اصل بر احتراز از تصرف (کاهش و افزایش) بوده است، اما گاه ضرورت مستند سازی و ساختارمند کردن مباحث، همکاران ما را به اندکی تصرف واداشته است.

سرپرستی کار و نظارت کلی بر سیر امور را این بی بضاعت شخصا بر عهده دارم اما افراد و گروه هایی در اجرای مراحل آن، همکاری مجدانه کرده اند، لهذا بر حقیر فرض است از یکان یکان همکاران به ویژه دانشور فاضل جناب حجه الاسلام بهمن شریف زاده که مدیر مباشر این اقدام ارزنده هستند و الحق بیش ترین سهم را در مدیریت، تدوین و تکمیل مجموعه دارند، از صمیم جان سپاسگزاری کنم، از اخوان الصفا نیز متواضعانه تقاضا می کنم از هر گونه تذکر اصلاحی و تکمیلی دریغ نفرمایند.

علی اکبر رشاد

تهران - 1381/6/12

## مقدمه

زبان از نعمت های بزرگ خدا است که همچون دیگر نعمت های خداوندی برای بهره برداری در جهت رشد و کمال به انسان ارزانی شده است. انسان فرزانه و فرهمند با شناسایی موقعیت های مناسب، از چنین نعمتی به درستی استفاده می کند؛ نعمتی که پس از «آموزش قرآن» و «آفرینش انسان»، بالاترین لطف خداوند متعالی به آدمی است چنان که فرمود:

الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان<sup>(7)</sup>.

پس باید قدر این نعمت را دانست و خدای را بر آن سپاس گفت.

چه زیبا فرمود امیر سخن، امام علی علیه السلام که بدانید زبان آدمی، پاره ای از او است؛ آن هنگام که شخص از گفتار پرهیزد، زبان توان سخن ندارد و آن گاه که مایه گفتار داشته باشد، زبان او را مجال ندهد<sup>(8)</sup>.

زبان بر خلاف جرم کوچکش، از مقامی بسیار والا در طاعت و عصیان برخوردار است. چه وصلت ها که با جنبشش از هم گسسته و چه فرقت ها که با حرکتش به هم پیوسته است. چه خون ها که به موجبش بر زمین ریخته و چه جان ها که با عنایتش سر به سلامت برده است.

سخن، گاه بهترین و ظریف ترین عبادت است که شخص را آسمانی کرده، به معراجش می برد، و گاه سنگین ترین گناه لایق کیفر، و نکوهیده ترین و ناخوشایندترین رفتار نزد مردم است. آن جا که سخن زمینه رضای خدا را فراهم آورد و بیان رحمت گسترده او باشد، با وجود زحمتی کم و هزینه ای ناچیز، گرانهای ترین عبادت است؛ نام معبود یگانه را بر زبان جاری ساختن، گواهی بر وحدانیت او دادن، ارشاد و راهنمایی خلق خدا کردن و درخواست شفاعت برای دیگران نمودن... و، اعمال تابناک و رفتارهای زیبایی هستند که

گوینده را در حرکت به سوی فضایل انسانی با عناوینی چون «واجبات» و «مستحبات» یاری می‌رسانند.

مولای پرهیزکاران، علی علیه السلام با وصف خاندان خویش به فرمانروایان سخن، فرمود:

«همانا ما امیران سخنییم. سخن در ما ریشه دوانده و شاخه هایش را بر ما آویخته است»<sup>(9)</sup>.

البته درون مایه سخن باید نیکو و مفید باشد که همانا هر چیز بی حاصل، لغو و بی بها است، پس چه چیز بالاتر از این که سخن، پرسود و گره گشا باشد و چنین کلامی جز قلب سلیم برنخیزد؛ پس نیاز انسان به دل خردمند بیش از نیاز او به زبان گویا است تا بتواند زبان خود را در مهلکه‌ها ننگه داشته، کلامش را به حساب عملش بگذارد و صدالبته که سخن راست و درست، همچون دارو، و سخن باطل و ناحق درد و بیماری است.

سخن، هویت و شخصیت هر انسانی را می‌نمایاند. سرور پارسایان علی علیه السلام فرمود:

«آدمی در زیر زبان خویش نهان است؛ پس سخن خویش بسنج و آن را بر خرد و معرفت عرضه دار. اگر برای خدا و در راه او بود، به زبان آر و گرنه، سکوت بهتر از آن است»<sup>(10)</sup>.

آدمی مخفی است در زیر زبان	این زبان پرده است بر درگاه جان
چونک بادی پرده را درهم کشید	سر صحن خانه شد بر ما پدید
کاندر آن خانه گهر یا گندم است	گنج زر یا جمله مار و کژدم است
یا در او گنج است و ماری بر کران	زانک نبود گنج زر بی یاسبان
بی تأمل او سخن گفتی چنان	کز پس پانصد تأمل دیگران <sup>(11)</sup>

اما صدافسوس که چرخش آسان زبان در دهان، موجب سرکشی افزون تر و نافرمانی آسان تر آن در مقایسه با عضوهای دیگر شده است و میدان عملی گسترده تر و خیر و شر، مجالی وسیع تر دارد.

زبان، گرفتار آفات و امراضی چون دروغ، غیبت، تهمت، بهتان، شماتت، استهزا، مزاح، ناسزا، سخنان باطل و بیهوده و... می شود که پیش گیری یا درمان آنها کاری بس دشوار است. سرانجام طاعت و طغیان که ایمان و کفر است نیز فقط با شهادت زبان حاصل می شود.

زین العابدین، حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

«زبان آدمی هر صبح به تمام جوارح او سر می کشد و می پرسد: چگونه شب را به صبح رساندید؟ آن ها پاسخ می دهند: اگر تو ما را رها کنی، به خوبی! آن گاه او را سوگند داده، می گویند در مورد ما از خدا بترس که ما فقط به سبب تو عقاب می شویم یا پاداش می گیریم»<sup>(12)</sup>.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«آیا جز فرآورده های زبان، چیز دیگری انسان را سرنگون در آتش می کند»<sup>(13)</sup>.

امیرالمؤمنان علی علیه السلام نیز زبان را کلید هر خیر و شر معرفی می فرماید<sup>(14)</sup> و یادآور می شود که انسان با ایمان به حفاظت و صیانت خویش از آلودگی به گناهان این عضو موظف است؛ از این رو باید به شناسایی آفات زبان پردازد. کتابی که پیش رو داریم، بازنوشتی از درس های اخلاق استاد فرزانه، حضرت آیت الله آقا مجتبی تهرانی - دام ظلّه - در زمینه آفات زبان است.

حضرت استاد سال های بسیار از عمر شریف خویش را صرف نشر و ترویج معارف اخلاقی مکتب اسلام کرده اند. این جلد و دیگر جلدهایی که با یاری

خداوند به زیور طبع آراسته خواهد شد، ثمره کوشش مداومی است که گروهی از محققان این پژوهشگاه در تدوین، تصحیح و تکمیل مباحث آن استاد گرانمایه صرف کرده اند. مباحث استاد در این بخش از کتاب بزرگ اخلاق اسلامی، به فصل های متعددی تقسیم شده که در دو مجلد به مشتاقان دانش اخلاق عرضه خواهد شد. مطالب هر فصل، با مقدمه و تعریف آفتی از آفات زبان آغاز شده و سپس به اقسام، نکوهش، ریشه های درونی، پیامدها و درمان آن پرداخته می شود. باشد که مورد خشنودی حضرت احدیت - جل و علا - و الطاف و کرامات حضرت بقیه الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - قرار گیرد، ان شاء الله.

گروه اخلاق و عرفان

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

## فصل یکم : غیبت

یا ایهاالذین امنوا... لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاءکل لحم اخیه

میتنا (15)

ای کسانی که ایمان آورده اید!... برخی از شما از دیگری غیبت نکنند. آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده اش را بخورد؟

### مقدمه

انسان ها روزمره از راه سخن گفتن با یک دیگر ارتباط برقرار می کنند؛ از این رو به شکل ناخواسته در معرض گناهانی چون غیبت، دروغ و تهمت قرار می گیرند و بدون آن که خود توجه داشته باشند، زبانشان به گناه آلوده می شود. چه بسا اگر ایشان از حقیقت این گناهان آگاه باشند، آن ها را ترک کنند.

این فصل از کتاب می کوشد تا به حدود و ثغور اموری درباره غیبت بپردازد تا آگاهی از آنها، در ترک این گناه موثر افتد. ذکر این نکته، در آغاز گفتار ضرورت دارد که رفتار انسان، از دو بعد فقهی و اخلاقی بررسی می شود: بعد فقهی به صورت عمل و ظاهر رفتار نظر دارد و احکام فقه درباره حرکاتی است که از هر یک از اعضای بدن انسان سر می زند؛ به طور مثال، غیبت کردن و دروغ گفتن از حرکت ها و رفتارهای عضو زبان است که مشمول حکم حرمت می شوند.

بعد اخلاقی به ریشه عمل نظر دارد و اخلاق، درباره رذیله و صفت ناپسندی که در نفس انسان پیدا، و منشاء پیدایش رفتاری زشت می شود، بحث می کند. در این فصل به بعد اخلاقی غیبت توجه، و به مسائل فقهی این رفتار به اختصار اشاره می شود.

مباحث ارائه شده چنین است :



- 1 - تعریف غیبت
- 2 - اقسام غیبت
- 3 - نکوهش غیبت از دید شرع
- 4 - ریشه های درونی غیبت
- 5 - پیامدهای زشت غیبت
- 6 - راه های درمان غیبت.

### (1) تعریف غیبت

غیبت نزد دانشمندان علم اخلاق و فقیهان، متذکر شدن یا فهماندن عیب و نقص کسی در غیاب او، دیگران است. به تعبیر دیگر، غیبت آن است که در غیاب کسی به بیان آن چه نقلش مایه ناخشنودی او می شود پردازند (16).

### فرق غیبت و بهتان

بهتان یعنی نقص و عیبی را که در کسی وجود ندارد چه در حضورش و چه در غیابش، به او نسبت دهند؛ پس اگر عیبی را که در شخص وجود دارد، پشت سرش به او نسبت دهند، غیبت او را کرده اند؛ ولی اگر عیب و نقصی را که در او وجود ندارد، به او نسبت دهند، بهتان زده اند؛ البته اگر عیبی را که در شخص وجود ندارد، پشت سرش به او نسبت دهند، هم غیبت او را کرده و هم به او بهتان زده اند و احکام هر دو مورد بر آن صدق می کند به این معنا که غیبت کننده، هم باید استغفار کند و هم از آن فرد حلالیت بطلبد.

ابوذر غفاری (ره) از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید: «غیبت چیست؟» حضرت

فرمود:

ذکرک اخاک بما یکره. قلت: یا رسول الله! فان کان فیہ الذی یذکر به. قال:

اعلم انک اذا ذکرته بما هو فیہ فقد اغتبتہ و اذا ذکرته بما لیس فیہ فقد بهتہ (17).

یاد کردن برادرت به چیزی که از آن ناخرسند می شود. عرض کردم : ای رسول خدا! اگر این عیب که گفتیم در او بود، چه ؟  
 فرمود: اگر او را به عیبی که در او بود، یادآور شدی، غیبت کرده ای و اگر عیبی را که در او نبود، متذکر شدی بهتان زده ای.  
 در همین زمینه امام صادق علیه السلام می فرماید:  
 ان من الغیبه ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه و ان من البهتان ان تقول فی اخیک ما لیس فیہ (18).

همانا غیبت عبارت است از این که درباره برادرت، عیبی را که خدا برای او پوشانده است، بگویی و همانا بهتان این است که درباره برادرت، عیبی را که در او نیست، بگویی.

#### فرق غیبت و تهمت

تهمت آن است که بر پایه حدس و گمان بد در حق کسی، به او رفتار یا حالت ناپسندی را نسبت دهند؛ در حالی که غیبت، بازگفتن عیب های واقعی شخص در غیاب او است.

#### (2) اقسام غیبت

غیبت بر چند قسم است :

##### 1: گفتاری

غیبت گفتاری مشهورترین نوع غیبت است ؛ یعنی انسان، نقص برادر مؤمنش را به دیگری بگوید.

##### 2 - نوشتاری

شخص، عیبی را که می خواهد بگوید! بنویسد؛ در این صورت به جای شنونده، خواننده وجود دارد.

### 3 - کرداری

فرد عیب دیگری را با نمایش به دیگران بفهماند.

### 4 - کنایی

کسی با استفاده از جمله های کنایی، عیوب دیگری را در غیاب دیگری را در غیاب او به دیگران بفهماند؛ جمله هایی مثل «خدا را شکر که به ما ریاست نداد» یا «از بی حیاتی به خدا پناه می برم» که کنایه از بی لیاقتی و بی حیایی شخص غایب هستند.

### 5 - اشاره ای

یعنی با اشاره ای دست و سایر اعضا، عیب دیگری را بازگوید که اشاره می تواند لفظی یا عملی باشد.

روایت شده که زنی وارد خانه پیامبر ﷺ شد و میهمان عایشه بود. وقتی برخاست و رفت، عایشه با دستش اشاره کرد و با این اشاره می خواست بگوید که او کوتاه قد بود. حضرت فرمود: قد اغتبتها.

تو از آن زن غیبت کردی (19).

### انواع عیب و نقص

در مباحث پیشین آورده شد: غیبت آن است که انسان پشت سر برادر یا خواهر مؤمنش عیب یا نقصی را که نزد مردم معروف نبوده یا شنونده نمی داند، باز گوید.

حال باید به بحث از انواع و چگونگی این عیب و نقص پرداخته شود.

عیب و نقص اقسامی دارد که عبارتند از:

1 - نقص روانی - نفسانی :

مانند آن که شخصی به رذیله ای مانند حسد یا تکبر مبتلا باشد و پشت سر او به این رذایل اشاره شود.

2 - نقص بدنی :

مانند آن که شخصی بیماری یا نقص عضوی دارد که کسی از آن آگاه نیست.

3 - نقص دینی :

مثل آن که شخصی در نماز سستی کند و در جایی که او حضور ندارد، این عیب را مطرح کنند.

4 - نقص مالی :

مانند آن که پشت سر مؤمن آبرومندی که توانایی مالی ندارد، سخنانی دال بر فقر و ناتوانی مالی او به زبان آورده شود یا به طریقی دیگر فهمانده شود. این عمل اگر از روی دلسوزی هم باشد، غیبت به شمار می آید.

5 - نقص نسبی :

مانند آن که بگویند پدر یا اجداد فلان شخص، خسیس یا فاسق یا... بوده اند.

برخی بزرگان، بیان نقص های موجود در لباس، خانه و سایر متعلقات شخص را نیز غیبت به شمار آورده اند<sup>(20)</sup>.

### (3) نکوهش غیبت از دید شرع

یکی از صریح ترین آیات در نکوهش غیبت که آن را گناهی کبیره دانسته، این آیه از سوره حجرات است :

یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ۚ یحب احدکم ۚ ان یاءکل لحم اخیه میتا فکرمتموه<sup>(21)</sup>.

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری گمان‌ها [در حق یکدیگر] بپرهیزد که برخی از گمان‌ها گناه است و [و درباره یکدیگر] تجسس نکنید و برخی از شما از دیگری غیبت نکنند. آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ البته از آن کراهت دارید و...

گوشت‌های بندگان حق خوری غیبت ایشان کنی کیفر ببری<sup>(22)</sup> یکی از راه‌های شناخت بزرگ بودن گناه، مقایسه آن با دیگر گناهان بزرگ (معاصی کبیره) است. در این آیه، غیبت، با خوردن مردار مقایسه شده که از گناهان بزرگ به شمار می‌رود. اگر مردار، گوشت گوسفند باشد، حرام است؛ چه رسد به این که گوشت انسان باشد و از آن مهم‌تر این که انسان با مرده، رابطه برادری هم داشته باشد.

از این مقایسه می‌توان دریافت که غیبت تا چه اندازه زشت و ناپسند است!

پیشوای یازدهم، حضرت عسکری علیه السلام در این باره می‌فرماید:

اعلموا ان غیبتکم لا خیکم المؤمن من شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله اعظم فی التحريم من المیتة<sup>(23)</sup>.

بدانید که غیبت شما از برادر مؤمنان که از شیعیان اهل بیت است، از خوردن گوشت مرده حرام‌تر است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است:

ان الغیبه اشد من الزنا<sup>(24)</sup>.

به درستی که غیبت کردن از زنا بدتر است.

روشن است که زنا از گناهان بزرگ شمرده می‌شود؛ پس غیبت هم که از آن

بدتر است، گناه بزرگ (معصیت کبیره) خواهد بود.

راه دیگر برای شناخت بزرگ بودن گناه، بیم و وعید الاهی به عذاب دردناک است. آن جا که خداوند، جزای رفتار زشتی را عذاب دردناک معرفی کند، آن رفتار از گناهان بزرگ خواهد بود.

خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم (25).

همانا برای کسانی که دوست دارند زشتی در بین کسانی که ایمان آورده اند شایع شود، عذاب دردناکی است.

که مفسران، عبارت ان تشیع الفاحشه در آیه کریمه را به غیبت تفسیر کرده اند.

حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوار موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

ان الله یبغض البیت اللحم...

خداوند خانه ای را که در آن گوشت وجود دارد، دشمن می دارد.

به امام عرض کردند که ما گوشت را دوست داریم و خانه هایمان از آن خالی نیست. حضرت فرمود:

انما البیت اللحم البیت الذی توکل فیہ لحوم الناس بالفیبه (26).

خانه گوشت، خانه ای است که در آن گوشت مردم با غیبت، خورده می شود. در روایتی دیگر از حضرت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج به آتش جهنم نظر افکند و دید گروهی مشغول خوردن مردار هستند. به جبرئیل فرمود: این ها چه کسانی هستند؟

جبرئیل پاسخ داد: این ها کسانی هستند که گوشت مردم را می خورند (27).

از آن جا که در قیامت، اعمال انسان تجسم می یابد؛ اگر عمل، گناه و سیئه باشد، شکل حیوانات را به خود می گیرد و اگر حسنه باشد، مفرح است و به شکل حوریه و غلمان درمی آید و صالحان در قیامت عمل خود را به شکل حورالعین در آغوش می گیرند و اهل غیبت، در دوزخ مردار خوارند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

الغیبه قوت کلاب النار <sup>(28)</sup>.

غیبت، خوراک سگ های آتش است.

در روایت دیگری با همین مضمون از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است :

اجاتنبوا الغیبه فانها ادام کلاب النار <sup>(29)</sup>.

از غیبت پرهیزید؛ چرا که خورش سگ های جهنم است.

*ابعاد غیبت از دیدگاه روایی*

به غیبت از سه بعد می توان توجه کرد:

1 - بعد عملی :

دو روایت پیشین به بعد عملی غیبت اشاره داشت.

2 - بعد درونی (روانی)

امام علی علیه السلام می فرماید:

الام الناس المغتاب <sup>(30)</sup>.

پست ترین مردم کسی است که غیبت می کند.

حضرت در این روایت به بعد درونی و روانی غیبت نظر دارد؛ به این معنا که

حال درونی شخص غیبت کننده را بیان می کند.

3 - بعد معنوی (الهی)

حضرت در روایت دیگری به تأثیر منفی غیبت در بعد معنوی اشاره دارد و رابطه خداوند با اهل غیبت را روشن می سازد:

ابغض الاخلائق الی الله المغتاب (31).

مبغوض ترین مردم در نظر خداوند کسی است که غیبت می کند.

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤ من بقلبه لا تغتابوا المسلمین (32).

ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید، اما دل های شما ایمان نیاورده است، از مسلمانان غیبت نکنید.

رسول خدا ﷺ با صراحت ابراز می دارد که غیبت کننده، فاقد ایمان قلبی است؛ زیرا فردی که با زبان، به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اقرار کند، مسلمان است؛ ولی اگر وابستگی قلبی، یعنی ایمان نداشته باشد و از مسلمانان غیبت کند، بعد معنوی اش ضعیف می شود؛ بنابراین مسلمان واقعی کسی است که قلب و زبانش، هر دو معتقد، و از غیبت به دور باشند.

#### بدترین نوع غیبت

غیبت از هر مسلمانی زشت و ناروا است؛ اما غیبت از خوبان و صالحان، بسی زشت تر و ناپسندتر است. در روایات آمده است: انسانی که عیوب و نقایص نیکان را مطرح، و پشت سرشان غیبت کند، دچار یکی از زشت ترین پستی ها شده است:

من اقبح اللؤم غیبه الاءخیار (33).

از زشت ترین پستی ها غیبت کردن از نیکان است.



غیبت کردن از اخیار، برگزیدگان و نیکان از نظر دنیایی، پیامدهای منفی در زندگی انسان به بار می آورد. عمر را کوتاه می کند و گرفتاری بسیار پیش می آورد و انسان را از خوبی های دنیا و آخرت محروم می سازد.

### حکم غیبت از نظر فقهی

پشتوانه احکام در فقه شیعی، ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) است و بسیاری از فقیهان شیعی در بحث غیبت می فرمایند:

الغیبه حرام بالادله الاربعه (34).

غیبت به ادله اربعه حرام است؛

یعنی فتوای ایشان به هر چهار مرجع، مستند شده است که بر قوت و استحکام فتوای مورد نظر می افزاید. از آن جا که این بحث فقهی به طور گسترده در این مجال نمی گنجد، فقط به ذکر روایتی از امام صادق علیه السلام در این مورد بسنده می شود که می فرماید:

الغیبه حرام علی کل مسلم... والغیبه تءکل الحسنات کما تءکل النار الحطب (35).

غیبت بر هر مسلمانی حرام است... و غیبت نیکویی ها را می خورد، همان گونه که آتش هیضم را نابود می کند.

رفیقی که غایب شد ای نیک نام      دو چیز است از او بر رفیقان حرام  
یکی آن که مالش به باطل خورند      دوم آن که نامش به غیبت برند (36)

### شرایط حرمت غیبت

حرمت غیبت از نظر فقهی، شرایطی دارد که عبارتند از:

1 - شخصی که انسان در غیاب، او، عیبش را بازگو می کند، مؤمن باشد؛ یعنی بینشان اخوت ایمانی وجود داشته باشد؛ همان گونه که خداوند متعالی در آیه شریفه سوره حجرات، غیبت را به خوردن گوشت برادر مؤمن تشبیه فرمود. در همین زمینه، روایتی از امام صادق علیه السلام به نقل از عبدالرحمن سیاب آمده است :

ان من الغیبه ان تقول فی اءخیک ما ستره الله علیه <sup>(37)</sup>.

غیبت این است که درباره برادر مؤمنت عیبی را که خدا برای او پوشانده است، بگویی ؛

بنابراین، اگر عیب کافر پشت سرش گفته شود، غیبت به شمار نمی آید. مؤمن کسی است که به همه اصول دین (توحید، عدل، نوبت، امامت و معاد) اعتقاد داشته باشد.

2 - از نظر شرعی، غیبت هنگامی پیش می آید که پشت سر فرد، «عیب و نقص» او را بازگو کنند؛ ولی اگر کمالش را بگویند (راضی باشد یا نباشد) غیبت شمرده نمی شود.

3 - عیب و نقصی که شخص در غیاب برادر یا خواهر مؤمنش می گوید، نزد عموم ناخوشایند و ناپسند باشد؛ از این رو اگر عامه مردم آن عیب را زشت بشمارند؛ ولی خود فرد غایب به باز گفتن آن راضی باشد، غیبت به شمار می رود.

پیش تر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بحث «تفاوت بهتان و غیبت» روایتی آورده شده که حضرت در تعریف غیبت فرمود: ذکرک اخاک بما یکره در این حدیث، این نیست که آن چه را فقط برادرت خوش ندارد، ذکر کنی ؛ بلکه منظور، امری

است که به طور طبیعی و نزد عامه ناخوشایند باشد؛ زیرا خداوند متعالی راضی نیست آبروی مؤمن در اجتماع بریزد. و در روایات هم آمده است :

قوا اعراضکم <sup>(38)</sup>.

آبروهایتان را حفظ کنید. امیر مؤمنان علیه السلام

لیس للمؤمن ان یدل نفسه <sup>(39)</sup>.

مؤمن حق ندارد خودش را خوار کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ان الله تبارک و تعالی فوض الی المؤمن کل شیء الا اذلال نفسه <sup>(40)</sup>.

خداوند بلند مرتبه همه چیز، جز ذلیل کردن نفس را به مؤمن تفویض کرده است.

امام صادق علیه السلام

پس اگر مؤمن، عیب برادر مؤمن خود را که ناپسند تلقی می شود، پشت سرش بگوید و آن فرد هم راضی باشد، رضایتش موجب برداشته شدن حرمت این عمل نمی شود.

4 - عیب و نقصی در غیاب فرد بازگو شود که از مردم پوشیده بوده است ؛

بنابراین اگر فردی به داشتن عیبی نزد مردم معروف باشد، بازگفتن آن نزد کسی که از آن آگاهی دارد، حرام نیست.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

من ذکر رجلا من خلفه بما هو فیه مما عرفه الناس لم یغتنبه و من ذکره من

خلفه بما هو فیه مما لا یعرفه الناس اغتابه <sup>(41)</sup>.

کسی که پشت سر شخصی چیزی را یادآور شود که همه مردم می دانند، غیبت نیست و اگر کسی پشت سر شخصی نقص یا عیبی را بگوید که مردم نمی دانند، غیبت است.

5 - قصد انتقاص وجود داشته باشد؛ یعنی شخص با باز گفتن عیب دیگری، قصد کاستن از وجهه و شخصیت او را داشته باشد؛ پس اگر باز گفتن عیب، برای درمان و برطرف کردن آن باشد، مثل آن که انسان، حالات مریضی را به پزشک بگوید، چون قصد انتقاص ندارد، رفتار او غیبت به شمار نمی آید.

6 - شنونده داشته باشد؛ پس اگر انسانی نشسته باشد و از روی ناراحتی یادآور عیوب دیگری شود، چون شنونده ندارد، رفتار او حرام نیست و غیبت به شمار نمی رود.

### استماع غیبت

همان گونه که گفته شد، غیبت زمانی تحقق می یابد که شنونده ای وجود داشته باشد؛ پس شنونده غیبت، همانند گوینده آن، در تحقق غیبت دارد؛ از این رو حکم غیبت شامل حال او نیز می شود.

با این وصف، فقیهان «گوش دادن» به غیبت را هم از لحاظ شرعی حرام دانسته اند و از این نظر اختلافی بین آنها نیست. روایات بسیاری نیز در این زمینه وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود:

امام صادق علیه السلام نقل کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله افراد را از غیبت کردن و گوش دادن به آن نهی فرمود:

نهی عن الغیبه و الاستماع الیها <sup>(42)</sup>.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:

السامع للغیبه احد المغتائبین <sup>(43)</sup>.

گوش کننده غیبت یکی از دو نفری است که غیبت می کند.

ما عمر مجلس بالغیبه الا خرب من الدین (44).

هیچ مجلسی با غیبت آباد نشد، مگر این که از نظر دینی خراب شد.

فزهواء اسماعکم من استماع الغیبه (45).

گوش های خود را از شنیدن غیبت پاک کنید.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

الغیبه کفر و المستمع لها و الراضی بها مشرک (46).

غیبت، کفر، و شنونده و خشنود از آن، مشرک است.

کفر بر دو گونه است :

الف - کفر اعتقادی

ب - کفر عملی.

کفر اعتقادی عدم اعتقاد به اصول حقه است ؛ اما کفر عملی ندیده گرفتن چیزی است که از سوی خداوند مورد امر و نهی قرار می گیرد؛ البته اگر کفر عملی ادامه یابد، چه بسا به کفر اعتقادی بینجامد؛ برای نمونه، تکلیفی مانند نماز که از ارکان و پایه های دین ما است، اگر به صورت عمدی ترک شود، در ایمان انسان خلل وارد می شود چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من ترک الصلوه متعمدا فقد کفر (47).

کسی که نماز را به عمد ترک کند، کافر است.

غیبت، طبق فرموده امام صادق علیه السلام چنین است :

الغیبه اءن تقول فی اخیک ما ستره الله علیه (48).

غیبت آن است که آن چه [= عیبی] را خداوند پنهان ساخته است، بازگویی.

از سویی، شنونده غیبت در آشکار شدن آن عیب همان اندازه نقش دارد که گوینده غیبت دارد؛ زیرا اگر گوشی برای شنیدن غیبت نباشد، گوینده کاری از پیش نمی برد؛ بنابراین، هر دو مرتکب گناه شده اند.

عبدالله بن سنان روایت می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم :  
عوره المؤمن علی المؤمن حرام ؟ قال : نعم قلت : یعنی سفلته ! قال : لیس  
حیث تذهب ! انما هو اذاعه سره <sup>(49)</sup>.

آیا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است ؟ فرمود: بله. گفتم : منظور از عورت همان معنای عورتین <sup>(50)</sup> است ؟ گفت : نه، آن گونه که گمان کردی نیست.  
منظور از عورت نشر دادن سر او بود.

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده است :  
من اذاع الفاحشه کان کمبتدئها <sup>(51)</sup>.  
کسی که عمل زشتی را نشر دهد، مثل کسی است که آن کار را آغاز کرده  
است.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:  
من قال فی مؤمن ما رآته عیناه و سمعته اذناه فهو من الذین قال الله عزوجل  
ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم <sup>(52)</sup>.  
کسی که از مؤمنی، چیزی را که با چشمش دیده یا با گوشش شنیده، به کسی  
دیگر بگوید، از کسانی است که خداوند می فرماید: دوست دارند عمل زشتی در  
میان کسانی که ایمان آورده اند، نشر یابد و برای ایشان عذاب دردناکی است.  
در غیبت، گوینده با گفتار، و شنونده با شنیدن خود، راز دیگری را فاش می  
کنند و منشاء نشر عمل زشت می شوند؛ البته گوش کردن هر چیز دو حالت  
دارد:

- 1 - یا شنیدن (سماع) است ؛ بدین معنا که چیزی ناخودآگاه به گوش کسی می رسد، بدون این که او خواسته باشد به آن گوش فرادهد.
- 2 - یا گوش دادن (استماع) است ؛ یعنی شخص به طور کامل توجه کند و آن چه را می شنود، به ذهن خود بسپارد.
- نکته قابل توجه دیگر آن که در مسأله غیبت، گوش ندادن به غیبت دیگران کافی نیست ؛ بلکه افزون بر گوش نکردن، مقابله با آن نیز لازم است.
- فقیهان بر این نظر اتفاق دارند که نه تنها نباید به غیبت گوش کرد، بلکه اگر کسی در جایی غیبت می کند، باید او را از این کار بازداشت.

#### رد غیبت

هر جا رفتار زشت و امر حرامی واقع شود، بر هر مسلمان واجب است از منکر نهی کند و این مسأله به غیبت اختصاص ندارد؛ اما در این افزون بر نهی از غیبت، رد آن و دفاع از غیبت شونده نیز لازم است.

در این زمینه روایات متعددی وارد شده است که از جمله به موارد ذیل اشاره می شود:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

من رد عن عرض اخيه بالغيب كان حقا على الله ان يعتقه من النار (53)

کسی که (بدگویی) را از برادر مؤمنش در غیاب او دور کند، سزاوار است خداوند او را از آتش برهاند.

در جایی دیگر حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سرزنش کسی که به یاری غیبت شونده اقدام نکند، پرداخته، به امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

يا علي! من اغتیب عنده اخوه المسلم فاستطاع نصره فلم ينصره خذله الله

فی الدنيا و الاخره (54)

ای علی! کسی که پیش او از برادر مسلماننش غیبت شود و بتواند آن برادر مسلمان را یاری کند، ولی کمک نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت خوار می کند.

حضرت باقر علیه السلام نیز در تاءبید رد کننده غیبت، و سرزنش کسی که غیبت او بشنود و رد نکند فرمود:

من اغتیب عنده اخوه المؤمن فنصره و اعانه نصره الله و اعانه فی الدنيا و الاخره و من لم ينصره و لم یعنه و لم یدفع عنه و هو قدر علی نصرته و عونہ خفضه الله فی الدنيا و الاخره (55).

اگر پیش کسی، از برادر مؤمنش غیبت شود و او برادر مؤمنش را یاری کند، خداوند هم او را در دنیا و آخرت یاری کند می کند؛ اما اگر بتواند کمک کند و آن غیبت را از برادرش برگرداند و این کار را نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت خوار می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاداش رد غیبت را بزرگ شمرده است :

من رد عن اخیه غیبه سمعها فی مجلس رد الله عنه الف باب من الشر فی الدنيا و الاخره فان لم یرد عنه اعجبه کان علیه کوزر من اغتاب (56).

اگر کسی از برادر مؤمنش غیبتی شنید و آن را رد کرد، خداوند هزار شرو بدی را از او بر می گرداند و اگر آن غیبت را رد نکرد، بلکه تعجب هم کرد، گناهِش مثل همان شخصی است که غیبت می کند.

بر اساس روایتی دیگر اگر در مجلسی، پشت سر برادر مؤمنی، غیبت شود، در حالی که شخص بتواند آن را رد کند، ولی نکند، گناهِش هفتاد بار بیش تر از غیبت کننده است (57).



همان گونه که از روایات پیشین بر می آید، اگر در مقابل غیبت سکوت شود، میدان برای غیبت کننده بازتر می شود و رد نکردن آن به منزله تشویق شخص و امضای عملی بر گفتار او است.

### چگونگی رد غیبت

رد غیبت و دفاع از کسی که مورد غیبت قرار گرفته، باید با نوع غیبت متناسب، و جامع و کامل باشد. اگر عیب نفسانی فردی بازگو شده، مانند آن که گفته شده است: فلانی متکبر یا حسود است، پاسخ هم باید با آن متناسب باشد؛ همانند آن که به غیبت کننده گفته شود: تو چگونه از درون و باطن دیگری آگاه شده ای؟! انسان به صورت معمول از رذایل نفسانی خودش نیز غافل است و آگاه نیست، پس چگونه می تواند به رذیله ای از رذیل درونی دیگری پی ببرد؟! ممکن است او در پاسخ به کردار ظاهری که گویای صفات زشت درونی است، استناد کند؛ مانند آن که بگوید: فلان کس بخیل است؛ زیرا مال و ثروت دارد؛ ولی استفاده نمی کند. در جواب او باید گفت: از کجا می دانی که او این گونه است؟ چه بسا او برای خودش استفاده نمی کند؛ اما به دیگران می دهد.

اگر غیبت درباره بدن و جسم شخص باشد، در پاسخ می توان گفت: عیب آن است که نزد خداوند نقص به شمار رود. پروردگار عالم فقط نقص های روحی یا علمی را برای انسان عیب می شمرد. چه بسا افرادی با نقص جسمانی پیش پروردگار محبوب ترین، و افرادی با وجود برخورداری از سیما و اندامی مناسب، نزد خدا مبعوض ترین باشند.

گاه غیبت در زمینه امور دینی است که البته درباره گناهان راه توجیه باز است و می توان رفتاری به ظاهر نادرست را بر شکل درستی حمل کرد؛ چون ممکن است عملی دو چهره داشته باشد: یکی چهره گناه، و دیگری چهره غیر

آن که گناه شمرده نمی شود؛ ولی اگر راهی باری توجیه وجود نداشته باشد و درباره عمل شخص، پشت سرش بدگویی کنند می توان گفت که هر مؤمنی [غیر از پیشوایان معصوم علیهم السلام] می لغزد و ممکن است دستش به گناه آلوده شود؛ پس نمی توان بر او عیب گرفت؛ چرا که ممکن است توبه کند، و دیگران به دلیل غیبت کردن از او، دچار معصیت شده و موفق به توبه نشوند؛ در نتیجه روز قیامت، او پاک باشد و دیگران آلوده باشند.

اگر موقعیتی پیش آید که شنونده غیبت به هیچ شکلی به رد آن قدرت نداشته باشد، باید راه های دیگری را پیش بگیرد؛ مانند آن که بکوشد مسیر سخن را منحرف یا به گونه ای حرف را عوض کند. اگر باز هم نتوانست جلو این گناه را بگیرد، مجلس غیبت را ترک کند؛ اما اگر این هم ممکن نبود، مانند آن که در جایی زندانی بود و نمی توانست غیبت را رد کند یا از مجلس برخیزد، باید در دل، ناخشنود، و از این کار ناراضی باشد؛ چرا که اگر کسی از غیبت دیگری راضی باشد و از این که عیوب او بازگو شده خرسند شود، بدون آنکه خود در غیبت نقشی داشته باشد، گناه کار است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

الغیبه کفر و المستمع لها و الراضی بها مشرک (58).

غیبت کفر است و شنونده غیبت و راضی به آن مشرکند.

### کفاره غیبت

توبه از گناهان واجب است و هر مسلمان باید بی درنگ از گناه خود پشیمان شده، توبه کند و اگر موفق به توبه نشود و از دنیا برود، در صحنه قیامت با گناهان بسیار خود رو به رو خواهد شد و هیچ گریزگاهی نخواهد داشت.

انسانی که غیبت می کند، مرتکب گناهی بزرگ شده و بر او واجب است که بلافاصله توبه کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

من اغتاب اخاه المسلم بطل صومه و نقض وضوءه فان مات و هو كذلك مات و هو مستحل لما حرم الله <sup>(59)</sup>.

هر کسی از برادر مسلمانش غیبت کند، روزه اش باطل می شود و وضویش از بین می رود؛ پس اگر در این حالت بمیرد، در حالی مرده است که حلال شمرنده حرام الاهی است.

استحلال و استغفار:

«استحلال» به این معنا است که شخص غیبت کننده، نزد کسی که از او غیبت کرده است برود و از او حلالیت بطلبد، و «استغفار» یعنی که شخص غیبت کننده پس از ارتکاب غیبت، از خداوند آمرزش بخواهد.

فقیهان درباره «استحلال و استغفار» از غیبت، احتمال هایی را مطرح کرده اند؛ از جمله این که اگر بر «استحلال» مفسده ای مترتب نباشد و دشمنی و کدورتی پدید نیآورد یا آن را بیش تر نکند، باید انجام شود؛ اما اگر موجب مفسده ای شود، فرد فقط باشد استغفار کند چه بسا اگر غیبت کننده به قصد طلب حلالیت، رفتار ناشایست خود را برای کسی که از او غیبت کرده، باز گوید، بذر دشمنی و کینه را در دل او بکارد. به هر حال، از نظر فقهی احتیاط آن است که از شخص غیبت شده، استحلال کند تا توبه او مقبول افتد.

برخی فقیهان شرط قبولی توبه را استحلال می دانند، بر این اساس، شخص غیبت کننده باید از کسی که غیبتش را کرده، حلالیت بطلبد و تا آن شخص او را نبخشاید، آمرزیده نمی شود.

از پیامبر گرامی ﷺ نقل شده است :

یا اباذر! ایاک و الغیبه... و الغیبه لا تغفر حتی یغفرها صاحبها (60)

ای اباذر! از غیبت پرهیز... غیبت آمرزیده نمی شود، مگر این که شخص غیبت شده آن را ببخشد.

و اما مصاحب الغیبه فیتوب فلا یتوب الله علیه حتی یکون صاحبه الذی یحله (61)

در بعضی روایات آمده است که خداوند، مؤمنی را پس از توبه عذاب نمی کند، مگر دو کس را که یکی از آن دو، غیبت است، و این شاید درباره غیبت کننده ای باشد که غیبت شونده از او نگذشته است.

در روایت دیگر، نه تنها قبولی توبه با عفو و حلالیت رابطه مستقیم دارد، بلکه قبولی اعمال نیک انسان نیز به حلال کردن کسی که از او غیبت شده، وابسته است.

رسول گرامی ﷺ می فرماید:

من اغتاب مسلما او مسلمه، لم یقبل الله تعالی صلاته و لا صیامه و اربعین یوما و ليله الا ان یغفر له صاحبه (62).

کسی که از مرد یا زن مسلمانی غیبت کند، خداوند نماز و روزه اش را تا چهل روز و شب نمی پذیرد، مگر این که فرد غیبت شده او را ببخشد.

این روایت به آن معنا است که عبادت های او سازندگی ندارد و در او نورانیتی پدید نمی آورد، نه آن که تکلیف نماز و روزه از گردن او ساقط شده باشد.

در روایت دیگری عنوان شده است که باید برای شخص غیبت شونده، از درگاه خداوند آمرزش طلبید؛ یعنی غیبت کننده در برابر غیبتی که از او کرده، باید برایش دعا کند.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است :

سئل النبی صلی الله علیه و آله : ما كفارة الاغتياب ؟ قال : تستغفر الله لمن اغتبته كلما ذكرته .<sup>(63)</sup>

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیده شد: کفاره غیبت چیست ؟ فرمود: این که هر گاه غیبت شده را به یاد آوری، برایش از خداوند آمرزش بخواهی.

من ظلم احدا ففاته فليستغفر الله كلما ذكره فانه كفارة له <sup>(64)</sup>.

کسی که حق دیگری را به ستم پایمال کند، هر گاه او را به یاد می آورد، از خداوند متعالی برایش آمرزش بطلبد. همانا این، کفاره گناه او است.

کفاره غیبت از دیدگاه اخلاقی :

یکی از حقوق برادری ایمانی این است که مؤمن، از خواهر یا برادر مؤمنش غیبت نکند و اگر غیبت کرد، حق آن ها را پایمال کرده است و در نتیجه حقی اخلاقی از سوی غیبت شونده بر عهده اش خواهد آمد.

در این زمینه نیز روایاتی وجود دارد:

حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

حق المؤمن علی المؤمن... و لا یغتابه <sup>(65)</sup>.

حق مؤمن بر مؤمن [این است که] از او غیبت نکند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

للمؤمن علی المؤمن سبعة حقوق واجبه من الله عزوجل... و ان یحرم غیبته

<sup>(66)</sup>

برای هر مؤمن در برابر مؤمن دیگر، هفت حق واجب از سوی خداوند عزوجل وجود دارد... و یکی از آن‌ها حرمت غیبت از او است.

للمسلم علی اخیه ثلاثون حقاً براءه منها الا بالاداء او العفو... ان احدکم لیذع من حقوق اخیه شیئاً فیطالبه به یوم القیامه فیقضی له و علیه (67).

مسلمان بر گردن برادرش سی حق دارد که هیچ‌رهایی از آن‌ها نیست، مگر آن‌که صاحب حق او را ببخشد. همانا هر یک از شما که چیزی از حقوق برادرش را نادیده بگیرد، آن برادر و روز قیامت از او خواهد طلبید؛ پس به ضرر او و به سود آن برادر حکم می‌شود.

حق مؤمن این است که از او غیبت نشود؛ پس اگر حق او از بین برود، یا باید حقیش ادا شود یا عفو کند.

نکته اخلاقی در مساءله درخواست حلالیت از غیبت شده، این است که وقتی انسان از برادر خود غیبت می‌کند، نفسش سرکش می‌شود و دیگری را کوچک می‌شمرد و درخواست گذشت، خود نوعی تحقیر نفس است و عذرخواهی، به نوعی جلو شرارت‌های نفس را می‌گیرد یا آن را سرکوب می‌کند.

با توجه به روایات پیش‌گفته، دانشمندان علم اخلاق معتقدند که به لحاظ حقوق اخلاقی، اگر شخصی از کسی که با او رابطه ایمانی دارد، غیبت کرد، در صورت دسترس داشتن به او به وجود نیامدن دشمنی و کینه و هر گونه مفسده دیگر، شایسته است درخواست گذشت کند تا برایش جنبه سازندگی و سرکوب نفس داشته باشد؛ ولی اگر غیبت شده در دسترس نیست یا بازگفتن آن مفسده‌ای مترتب است، بهتر است از درگاه خداوند آمرزش بطلبد، و اگر او را در عبادت‌هایش شریک کند، برای جبران گناهش، اثر بیش‌تری دارد.

طلب آموزش، برای انسان، نیکی به همراه دارد و از سرکشی نفس او جلوگیری می کند.

### موارد جواز غیبت

در این قسمت، سخن از موارد جواز غیبت است. مواردی که غیبت در آن ها حرام و ممنوع نیست، عبارتند از:

الف - متجاهر به فسق :

متجاهر به فسق کسی است که آشکارا گناه می کند و از ارتکاب گناه پیش چشم مردم باکی ندارد.

فقیهان درباره باز گفتن عیب شخصی که آشکارا گناه می کند، دو نظر دارند: گروهی می گویند: این عمل غیبت است ؛ ولی حرام نیست و گروه دیگر می گویند: این عمل نه غیبت است و نه حرام.

برای تشخیص فرد متجاهر به فسق، باید به چند نکته دقت شود:

1 - شناخت تفاوت «متجاهر به گناه» و «مصر بر گناه»: متجاهر به گناه - همان طور که گفته شد - کسی است که گناهی را آشکارا انجام می دهد و باکی از دیدن مردم ندارد؛ ولی در این تعریف، تعداد مرتبه هایی که گناهی را انجام می دهد، مطرح نیست ؛ یعنی ممکن است شخص متجاهر به گناه، اصراری بر تکرار گناه نداشته باشد و مرتب آن را انجام ندهد؛ در حالی که مصر بر گناه به کسی گفته می شود که گناهی را پیاپی انجام دهد، و دیگر فرقی نیست میان آن که آشکارا گناه کند یا پنهانی ؛ پس مصر بر گناه، ممکن است متجاهر به گناه نباشد، و متجاهر به گناه ممکن است مصر بر آن نباشد. از سویی ممکن است فردی، هم متجاهر به گناه باشد و هم مصر بر آن ؛ یعنی گناهی را بی باکانه و آشکارا مرتب انجام دهد.

باید دقت داشت که مورد جواز غیبت، تجاهر به گناه است، نه اصرار بر آن؛ پس غیبت از کسی که پیاپی، اما پنهانی گناهی را انجام می دهد، و نمی خواهد دیگران از گناه او آگاه شوند، جایز نیست.

2 - منظور از همگان در تعریف متجاهر (کسی که پیش روی همگان، آشکارا گناه می کند)، همه اهالی منطقه ای که فرد در آن زندگی می کند. نیست؛ زیرا بر فرض، اگر فردی در شهری بزرگ با جمعیتی بسیار، گناهی انجام دهد، طبیعی است که رفتار او پیش روی بسیاری از آن ها قرار نمی گیرد؛ پس منظور از «تجاهر به گناه نزد همگان»، آن است که ابایی از انجام گناه نزد همگان نداشته باشد؛ اگر چه گناه او را همه نبینند.

3 - تجاهر به گناه فقط به مرزهای بی باکی شخص در ارتکاب گناه محدود می شود. گاه بی باکی شخصی در ارتکاب گناه، همگان را در بر می گیرد و گاه به گروه خاصی محدود است؛ بنابراین اگر فردی در حضور دوستان صمیمی خود مرتکب گناه می شود، ولی حاضر نیست آن را نزد دیگران انجام دهد، فقط نزد دوستانش متجاهر است و چون نزد دیگران تجاهر به گناه نیست، نمی توان از او غیبت کرد.

اگر شخصی در شهری متجاهر به گناهی، ولی در شهری دیگر چنین نباشد، غیبت از او در شهری که تجاهر نمی کند، جایز نیست. به عبارت دیگر، تجاهر به گناه قابل مرزبندی است.

4 - متجاهر به گناه کسی است که از نظر شرعی برای رفتارش توجیه درستی نداشته باشد؛ به این معنا که گناه بودن آن عمل نزد او و همگان مسلم باشد و با این حال آن را آشکارا انجام دهد؛ امام در صورتی که حقیقت رفتاری از نظر شخص غیبت کننده گناه باشد، ولی انجام دهنده عمل (کسی که از او



غیبت می شود) برای آن توجیه شرعی درستی داشته باشد، آن فرد متجاهر به فسق شمرده نمی شود و غیبت از او نیز جایز نیست، چه رسد به این که غیبت کننده، وجود توجیه صحیحی برای آن عمل را محتمل بداند.

5 - تجاهر به گناه سبب جواز غیبت از همان گناه است؛ بنابراین اگر کسی متجاهر به گناهی است، در غیاب او، فقط می توان همان گناه را باز گفت، متجاهر بودن شخص به گناه خاص، مجوزی برای بیان عیوب و نقایص او نیست.

پیامبر گرامی ﷺ فرمود:

لا غیبه لثلاثة : سلطان جائر و فاسق معین و صاحب بدعه (68).

غیبت درباره سه گروه اشکال ندارد: اول پادشاه ستمگر، دوم فاسقی که آشکارا گناه می کند و سوم بدعت گذار.

لا غیبه لفاسق (69).

غیبت درباره فاسق، غیبت شمرده نمی شود.

اربعه لیس غیبتهم غیبه الفاسق المعین بفسقه... (70).

غیبت چهار دسته حرام نیست: اول گناه کاری که گناهش را آشکارا انجام دهد...

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز فرمود:

الفاسق لا غیبه له (71).

غیبت درباره کسی که فاسق است، اشکال ندارد.

در زمینه بعد اخلاقی تجاهر به گناه، دو نکته قابل ذکر است:

نکته نخست: غیبت کردن از زن و مرد با ایمان حرام است و درباره غیر

مؤمن اشکال ندارد؛ چرا که مؤمن نزد خداوند محترم است و حریم از نزد

بندگان خدا نیز باید پاس داشته شود؛ پس اگر عیوب و نقایصش را آشکار کنند، حرمتش را را پایمال کرده اند که این عمل حرام بوده، خدا را به خشم می آورد؛ ولی اگر خود مؤمن حرمت خویش را پاس نداشت و بی باکانه گناه کرد، حرمتش را به دست خویش پایمال کرده و حریم خویش را شکسته است. حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

إذا جاهر الفاسق بفسقه فلا حرمه له و لا غيبه <sup>(72)</sup>

اگر انسان گناهش را آشکارا انجام دهد [= درباره آن بی باک باشد]، احترام ندارد و غیبتش بدون اشکال است.

حضرت باقر علیه السلام هم می فرماید:

ثلاثة ليس لهم حرمه : صاحب هوى مبتدع و الامام الجائر و الفاسق المعلن بالفسق <sup>(73)</sup>.

سه دسته احترام ندارند: کسی که در پیروی خواهش های نفسانی خود در دین خدا بدعت گذارد، و حاکم ستمگر، و فاسق متجاهر به فسق.

نکته دوم: در فرهنگ مکتب های الهی پرده داری و پرده پوشی مسأله مهمی است و برای جامعه بشری، محوری اساسی به شمار می رود؛ در حالی که غیبت، پرده دری است، و با پرده داری متناقض و با آن به شدت ناسازگار است و کسی که آشکارا پرده دری می کند و بی باکانه خود را به گناه می آلود، دیگر باز گفتن گناه او، پرده دری از او نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

من القی جلاباب الحیاء فلا غيبه له <sup>(74)</sup>.

کسی که پرده حیا را دور افکنده است، غیبت درباره اش معنا ندارد.

پرده داری برای کسی که از گناه کردن باکی ندارد، بی مفهوم است؛ چه رسد به کسی که از عمل ناشایست خود خشنود می شود و به آن افتخار هم می کند. چه ناپسند است که انسان، با غرور و افتخار گناهِش را وصف کند.

ب - ستمگر:

مورد دوم از موارد جواز غیبت آن جا است که در غیاب ستمگر، ستم او را باز گویند که این عمل غیبت نبوده و حرام نیست.

خداوند متعالی می فرماید:

لا یحب الله الجهر بأسوء من القول الا من ظلم و كان الله سمیعا علیما (75).

خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی ها [ی دیگران] را اظهار کند، مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد. خداوند شنوا و دانا است.

شایان ذکر است که در این مورد، میان ظالم متجاهر به ظلم با غیر متجاهر فرقی نیست؛ یعنی چه از بازگو شدن ظلمش باک داشته باشد و چه نداشته باشد، این عمل غیبت به شمار نمی آید و لزومی ندارد که شنونده از مطلبی که پشت سر ظالم مطرح می شود، آگاهی قبلی داشته باشد؛ به این معنا که اگر چیزی هم در این باره نداند، باز هم به جواز این غیبت خللی وارد نمی شود.

برای جواز غیبت از ستمگر شرایطی وجود دارد که عبارتند از:

1 - نیت و قصد مظلوم از غیبت کردن درباره ظالم، دفع یا رفع ظلم او باشد؛ پس اگر مظلوم فقط قصد تنقیص یا تحقیر ظالم را داشته باشد و بخواهد آبروی او را بریزد، غیبتش جایز نخواهد بود؛ البته این شرط درونی است و به قصد و نیت غیبت کننده برمی گردد.

2 - شرط دوم درباره گفتار مظلوم است. مظلوم فقط اجازه دارد درباره ستمی که در حق او شده است سخن بگوید و اگر در غیاب ظالم، عیب های

دیگر او را که با ظلمش ارتباطی ندارد، بیان کند، گفتار او غیبت به شمار رفته، حرام است.

3 - شرط سوم درباره شنونده غیبت است. مظلوم فقط حق دارد نزد کسی از ستمگر غیبت کند که هم توان کمک کردن به او و هم امید به یاری و حمایت او داشته باشد.

چه بسیار کسانی که توان کمک و یاری به ستمدیده را دارند، ولی در این باره اقدامی نمی کنند و حتی نمی توان به کمک آن ها امید داشت که در این صورت، غیبت کردن از ظالم نزد ایشان، جایز نخواهد بود.

نکته دیگر درباره این نوع غیبت آن است که اگر ظالمی به کسی ظلم کرده باشد، آیا جایز است شخص ثالثی، ظلم او را نقل کند؟ در پاسخ باید گفت: خیر، فقط خود مظلوم می تواند با بیان ستمی که در حق او شده است، از خویش دفاع کند.

نکته دیگر این که آیا بیان ظلم به دادگاه اختصاص دارد و فقط در محضر قاضی باید عنوان شود؟ در پاسخ به این پرسش نیز باید گفت: خیر، هر گاه جان، مال و آبروی انسان تهدید شود و خودش به تنهایی نتواند از خویش دفاع کند و به کمک نیاز داشته باشد، جایز است از طریق ستم به دیگران، از خود دفاع کند.

خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون... و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل (76).

و کسانی که هرگاه ستمی به آن ها رسد، یاری می طلبند... و کسی که پس از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر ایشان نیست.

### ج - بدعت گذار:

مورد سوم از موارد جواز غیبت آن است که بدعت شخص بدعت گذار را در غیابش، بازگویند تا مردم از راه نادرست او مصون بمانند. بدعت گذار کسی است که با نام دین، چیزی را که از دین نیست پایه می گذارد و مردم را با این کار منحرف می کند. بدعت گاه در اصلی از اصول اعتقادی گذاشته می شود و گاه در فرعی از احکام دین.

صاحبان فرقه های گوناگون مذهبی که عقایدی انحرافی دارند، از جمله بدعت گذاران به شمار می روند و غیبت از ایشان جایز است؛ البته توجه به این نکته لازم است که چون غیبت از بدعت گذار برای جلوگیری از ایجاد انحراف به وسیله او است، اگر شخصی دارای عقاید انحرافی باشد، ولی قصد اشاعه و آموزش آن ها را نداشته باشد، و ترسی از منحرف کردن او در میان نباشد، غیبت از او جایز نخواهد بود.

وزین در گذشتی چهارم

سه کس را شنیدم که غیبت روا است

خطا است

کزو بر دل خلق بینی گزند

یکی پادشاهی ملامت پسند

مگر خلق باشند از او بر حذر

حلال است از او نقل کردن خبر

که خود می درد پرده بر خویشتن

دوم پرده بر بی حیایی مکن

که او می درافتد به گردن به چاه

زحوضش مدار ای برادر نگاه

ز فعل بدش هر چه دانی بگوی (77)

سوم کثر ترازوی ناراست خوی

## موارد مشتبه با موارد جواز غیبت

گاه انسان به اشتباه غیبت کردن خود را از موارد جواز غیبت می پندارد، در حالی که این گونه نبوده، رفتار او حرام است که از آن جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

### 1 - رضایت کسی که درباره او غیبت می شود:

رضایت یا عدم رضایت انسان از این که عیوب او گفته شود، هیچ نقشی در اصل غیبت نداشته، حرمت و گناه غیبت را برطرف نمی کند. راضی بودن کسی که از او غیبت می شود، موجب جواز غیبت نمی شود.

باید توجه داشت که رضایت انسان در بازگو شدن عیوبش، با تجاهر به گناه متفاوت است؛ زیرا ممکن است آن شخص با غیبت کننده رابطه شخصی یا حتی عاطفی داشته باشد؛ ولی حاضر نباشد آن عمل را پیش هر کسی انجام دهد که در این صورت در انجام گناه بی باک نیست؛ پس تعریف متجاهر به فسق، شامل او نمی شود و غیبت از او حرام است.

### 2 - آگاهی قبلی شنونده غیبت از عیب کسی که از او غیبت شده:

اگر غیبت کننده، عیب و نقص فردی را نزد کسی که از آن آگاه است بیان کند، این رفتار، غیبت به شمار رفته، حرام است. آگاهی شنونده غیبت از عیب کسی که از او غیبت می شود، موجب جواز غیبت او نیست؛ زیرا مقصود از دانستن و آشکار بودن که حرمت غیبت را برطرف می کند، دانستن شخصی نیست؛ بلکه منظور، معروف بودن و اشتهار عرفی است؛ به این معنا که اگر کسی عیب و نقصی داشته و این عیب نزد همگان معروف باشد، آن گاه بیان عیب او غیبت به شمار نمی رود؛ زیرا عیب او شهرت عرفی دارد؛ البته منظور از شهرت عرفی این نیست که همه مردم بدون استثناء از عیب او آگاه باشند؛

بنابراین، غیبت فقط در مورد نقصی که معروف است، اشکال ندارد؛ به شرط این که شنوده، آن نقص را بداند؛ ولی اگر نداند، این هم حرام خواهد بود.

*اموری که به موارد جواز غیبت ملحق می شوند*

موارد دیگری هم وجود دارند که غیبت در آن ها جایز است. این موارد از موارد استثنا شده غیبت در روایات نیستند و جواز آن ها از برخی ضوابط کلی فقهی به دست می آید:

#### 1 - نصیحت مستشیر<sup>(78)</sup>

در مواردی که باز نگفتن عیب و نقص کسی مایه گرفتاری و دردسر مؤمن دیگری شود و مفسده بزرگی به بار می آورد، بحث تراحم اهم و مهم پیش می آید به این معنا که انسان میان امری مهم و امری مهم تر قرار می گیرد که به حکم عقل، باید مهم تر را مقدم بدارد.

در چنین حالی، گاه مصلحت گفتن عیب، از مفسده نگفتن آن بیش تر است که در این صورت، غیبت جایز می شود؛ همانند بیان عیب های کسی که به خواستگاری دختر مؤمنی رفته است. در این جا اگر از فردی که به طور کامل از وضعیت خواستگار آگاه است، تحقیق، و از او درخواست مشورت کند، غیبت از خواستگار جایز می شود؛ زیرا در این جا مسأله نصیحت کسی که خواهان مشورت است، پیش می آید.

نصیحت به معنای خیرخواهی است و فرد غیبت کننده هم در واقع خیر شخص مستشیر را می خواهد؛ یعنی اگر خواستگار، انسان منحرف و منحطی باشد یا عیب های جسمی و روحی داشته باشد، نباید سبب اعتقاد به این که بیان عیوب افراد، غیبت به شمار می آید، دختر مؤمنی را دچار مفسده ای بزرگ کند؛ البته در این مورد، جواز غیبت فقط به طلب مشورت نیست؛ یعنی این گونه

نیست که فقط وقتی از او بپرسند و مشورت بخواهند، گفتن جایز باشد؛ بلکه بدون درخواست مشورت هم می تواند خود عیوب را بگوید؛ زیرا وقتی انسان می بیند برادر یا خواهر مؤمنی دچار گرفتاری بزرگی می شود و او بر دفع این گرفتاری توانا است، و یگانه راه هم غیبت کردن است، با وجود حکم عقل در مسأله «تزامم اهم و مهم»، باید به اهمیت گفتن در مقایسه با نگفتن دقت کند به این معنا که اگر راه جلوگیری از این مفسده به بیان عیب و نقص شخص منحصر باشد می تواند از آن راه استفاده کند.

درباره مسائل دیگر فقهی هم عناوین ثانویه وجود دارد؛ همانند مسأله خوردن آشامیدنی ها و خوردنی های حرام که اگر کسی چیزی برای خوردن نداشته باشد و احتمال این باشد که از گرسنگی بمیرد، جایز است به مقدار ضرورت از خوردنی های حرام استفاده کند.

درباره تشخیص اهمیت گفتن عیوب بر نگفتن آن ها، به صورت معمول، تشخیص شارع ملاک است و باید در این زمینه به فقیهان رجوع شود؛ اما مهم تر از هر چیز این است که انسان خودش را از نظر درونی بسنجد و ببیند منشاء درونی غیبتش چیست. آیا به واقع برای دین دل می سوزاند و یا از خواهش های نفسانی خویش پیروی می کند و چون موقعیتی به دست آورده، عیب و نقص های دیگری را که مدت ها در دل نگه داشته است، باز می گوید. در این صورت، او عقده دل خویش را باز کرده است و نیتش کسب رضای خدا نیست؛ پس اگر در مواردی، غیبت جایز هم باشد، باز انسان باید به درون خود مراجعه و خود را مقید کند تا اسیر هواهای نفسانی نشود و اعمال، گفتار و اهدافش فقط در جهت کسب رضای الاهی باشد.

2 - رفع و دفع منکر:



اگر فقط با غیبت بتوان گناه یا منکر مهمی را دفع کرد، باید این کار را انجام داد؛ برای نمونه کسانی که در دین بدعت می گذارند، اگر یگانه راه جلوگیری از عمل ایشان که باعث منحرف شدن افراد از مسیر درست دین می شود، بیان نقایص و عیوب مربوط به رفتار ناشایست آن ها باشد، باید گفته شود.

### 3 - گواهی دادن نزد قاضی :

اگر شخص برای دفع مفسده یا منکری، نقایص دیگری را نزد قاضی گواهی کند، کار حرامی انجام نداده است، و اگر قاضی هم شهادت بطلبد، هیچ اشکال شرعی بر طلب او وجود نخواهد داشت البته روشن است که مقصود از نقایص، آن دسته از نقیصه هایی است که به آن منکر مربوط بوده، در دفع آن مؤثر باشد.

### 4 - آگاهی دادن :

اگر انسان در غیاب کسی در نفی کمال او سخنی بر زبان آورد، ولی قصد تنقیص او را نداشته باشد، این عمل او غیبت شمرده نمی شود؛ همانند نفی مهارت یک پزشک یا ضعیف بودن قدرت علمی یک مجتهد که در این حالت ها غیبت جایز است

### (4) ریشه های درونی غیبت

در این بخش به بررسی ریشه های درونی و اموری که سر منشاء غیبت هستند، پرداخته می شود. این امور عبارتند از:

#### 1 - فرو نشاندن خشم

برای فردی که از برادر مؤمنش خشمگین می شود و آتش غضب در درونش شراره می کشد، امکان پدید آمدن دو حالت وجود دارد: نخست آن که پشت سرش عیوب او را بر شمرد و از این راه خشم خود را فرو نشاند و دیگر این که

خشم خود را به صورت خشم و کینه و عقده فرو نشاند؛ ولی ریشه کن نکرده، هر جا مناسبتی پیش آید، عیوبش را به طور مستمر عنوان کند که هر دو حالت از رذایل است.

## 2 - همراهی با همنشینان و دوستان

گاه انسان برای گرم کردن مجلس دوستانه و به گمان عقب نماندن از دیگران، زبان به غیبت می گشاید؛ مثل آن که در مجلسی دوستانه، یکی از دوستان غیبت می کند و در این بین، فردی که قصد غیبت نداشته، از ترس این که مبادا جمع او را نپذیرد، بحث را پی می گیرد و زبان خود را به غیبت می آلاید.

## 3 - خنثا کردن اثر

گاهی شخص برای پیشگیری یا خنثا کردن اثر حرفی که درباره او زده شده است، به غیبت آلوده می شود.

هر گاه انسان برای خنثا کردن اثر سخن کسی که می خواهد آبروی او را ببرد، یا بر ضد او شهادتی بدهد، پیش دستی کرده، نقایص و عیوب او را غیابش عنوان کند، حتی اگر آن عیوب درست هم باشد، این فرد غیبت کرده است و اگر برای نفوذ کلامش به دروغ نیز توسل جوید، به افتراء نیز دچار شده است. روشن است که این مسأله نیز به کوچکی نفس انسان یا به ترس او باز می گردد.

## 4 - توجیه یا رفع اتهام

گاه فرد، عمل زشتی انجام داده یا به آن متهم شده است و برای توجیه یا رفع اتهام، از برادر مؤمن خود غیبت می کند و او را به شرکت در این عمل زشت متهم می سازد یا حتی ارتکاب را فقط به او نسبت می دهد؛ به این ترتیب، عیبی دیگر بر عیب های خود می افزاید که این هم در ضعف نفس انسان ریشه دارد.

## 5 - کبر

گاهی شخص برای این که فضیلت خود را در مسأله ای اثبات کند، عیب برادر ایمانی اش را ذکر می کند.

او نقص های شخص دیگری را می گوید تا به صورت غیر مستقیم برتری خود را به رخ بکشد. این فرد به رذیله نفسانی کبر یا خود بزرگ بینی دچار است.

## 6 - حسد

کسی که به بیماری نفسانی حسد مبتلا است، از ستایش برادر مؤمنش ناراحت می شود، به همین دلیل عیوب او را منتشر می کند.

بی هنران هنرمند را نتوانند که ببینند همچنان که سگان بازاری، سگ صید را. مشغله بر آرند و پیش آمدن نیارند؛ یعنی سفله چون به هنر با کسی بر نیاید به خبشش در پوستین افتد.

کند هر آینه غیبت، حسود کوتاه دست که در مقابله گنگش بود زبان مقال<sup>(79)</sup>

## 7 - مزاح و شوخی

گاهی غیبت جنبه شهوانی و لهوی دارد؛ مانند آن که شخصی در جمع دوستان، برای شوخی و خنده، نقایص برادر یا خواهر ایمانی خود را یادآور می شود. این از جمله رفتارهای ناپسندی است که در نیروی درونی شهودت ریشه دارد و در باب شوخی و مزاح مورد گفت و گو است.

## 8 - تمسخر

گاه انسان برای استهزای دیگری به غیبت کردن او پرداخته، عیب هایش را فاش می سازد.

## 9 - دلسوزی بدون توجه

شخص غیبت کننده هنوز به آداب الاهی مؤدب نشده است ؛ او دوست دارد در راه خدا قرار گیرد؛ ولی مسیر آن را نمی داند و به بیراهه می رود. او با دیدن عیب مؤمنی، از روی دلسوزی به باز گفتن آن می پردازد؛ مانند آن که فردی خطای برادر مؤمنش را دیده یا متوجه نقصی در او، در بعد دینی یا ابعاد دیگر شده است و از روی دلسوزی، بی اختیار پشت سرش عیب های او را بر می شمرد. دلسوزی و ناراحتی او واقعی است و چه بسا اگر آن عیب را فاش نمی ساخت، پاداشی هم نصیب او می شد؛ ولی چون طرف صحبتش را معرفی کرده، ثوابش به عقاب تبدیل می شود؛ بنابراین در رحمت و شفقت و مهربانی هم باید معیار شرعی در نظر گرفته شود تا رحمت شخص مایه عذاب او نشود.

#### 10 - خشم در راه حق

گاه انسان در برابر رفتار زشتی که از دیگری مشاهده می کند، چنان خشمگین می شود که ضمن اظهار نفرت از آن رفتار زشت، نام فرد انجام دهنده را نیز می آورد که در این جا هم او به غیبت دچار شده است ؛ زیرا می توانست بدون بردن نام فرد، فقط تنفر خویش را از آن رفتار زشت اظهار کند. این خشم ستوده و پسندیده است، ولی غیبت نکوهیده و ناپسند است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

اصل الغیبه یتنوع بعشره انواع : شفاء غیظ و مساعده قوم و تهمه و تصدیق خبر بلاکشفه و سوء ظن و حسد و سخریه و تعجب و تبرم و تزیین <sup>(80)</sup>.  
با این تفاسیر به خوبی روشن می شود که برای ایمن ماندن از عذاب الاهی باید از زبان به خوبی مراقبت کرد، همان گونه که امام صادق علیه السلام در ادامه سخن می فرماید:

فان اردت السلامة فاذا ذكر الخالق لا المخلوق، فيصير لك مكان الغيبة عبرة و مكان الاثم ثوابا (81).

اگر می خواهی سالم بمانی، خدا را یاد کن، نه خلق خدا را. آن وقت به جای این که غیبت کنی، عبرت می گیری و به جای گناه، ثواب می کنی.

### (5) پیامدهای زشت غیبت

غیبت پیامدهای زشت و آزار دهنده ای برای غیبت شونده و غیبت کننده به بار خواهد آورد که آن ها را به دو دسته دنیایی و آخرتی تقسیم کرده اند.

#### الف - پیامدهای زشت غیبت در دنیا

##### 1 - ریختن آبرو و شکستن حریم :

غیبت کننده با رفتار ناروایش آبروی دیگران را به خطر می اندازد؛ از این رو خداوند هم آبروی او را در معرض خطر قرار می دهد و او را در این دنیا رسوا می کند.

امام صادق عليه السلام فرمود:

لا تغترب فتغتب و لا تحفر لاختيك حفرة فتقع فيها (82).

غیبت نکن که مورد غیبت واقع می شوی و برای برادرت گودالی نکن که خود در آن خواهی افتاد.

روایت به این معنا است که اگر از کسی غیبت کنند، از آن ها نیز غیبت خواهند کرد؛ چون وقتی غیبت کننده عیب و نقص دیگران را آشکار سازد، دیگران نیز در صدد رسوا کردن او بر خواهند آمد.

رسول گرامی اسلام، حضرت محمد صلى الله عليه وآله می فرماید:

یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان الی قلبه لا تدموا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله تعالی عورته یفضحه فی بینه (83).

ای کسانی که به زبان اسلام آورده اید و ایمان در دل های شما خالص و بی شائبه نشده است! مسلمانان را سرزنش، و اسرار آن ها را دنبال نکنید. همانا کسی که عیب های مردم را بجوید، خداوند عیب های او را دنبال می کند، و هر کس خدا دنبال اسرار و عیوبش باشد، او را در خانه خودش رسوا می کند.

2 - ایجاد دشمنی :

از آن جا که غیبت، آبروی مؤمنی را می ریزد، او را دشمن غیبت کننده می کند. همچنین دوستان کسی که از غیبت شده، به غیبت کننده به دیده دشمنی می نگرند؛ هر چند دیدشان درباره کسی که نقصش بیان شده است نیز عوض شود؛ پس غیبت کننده، هم خشم پروردگار و هم خشم بندگان او را بر می انگیزد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ایاک و الغیبه فانها تمقتک الی الله و الناس و تحبط اجرک (84).

از غیبت پرهیز؛ چون موجب می شود مورد خشم و دشمنی خدا و مردم قرارگیری و پاداشت نابود شود.

3 - سلب اعتماد:

اگر انسان عیب برادر مؤمنش را بگوید، اعتماد دیگران را از او، و حتی از خودش سلب می کند؛ زیرا دیگران به این باور می رسند که او شخص مطمئنی نیست و اسرار اشخاص را فاش می سازد.

هر آن کو برد نام مردم به عار تو خیر خود از وی توقع مدار که اندر قفای تو گوید همان که پیش تو گفت از پس مردمان (85)

اگر حس اعتماد در افراد افزایش یابد، جامعه منسجم و یکپارچه می شود؛ در حالی که اگر غیبت در جامعه رشد کند، انسجام جامعه در معرض خطر قرار می گیرد.

#### 4 - تبلیغ زشتی ها:

از آن جا که غیبت، بیان عیب و نقص شخص یا باز گفتن کار زشت او در غیاب او است، با این رفتار، زشتی آن عمل ناپسند از بین می رود؛ چنان که اگر شنونده، در مقابل غیبت کننده سکوت اختیار کرده، عکس العملی نشان ندهد، باعث می شود او در انجام این کار جسارت و جرأت بیش تری یابد و زشتی غیبت را درک نکند، همچنین، زشتی و قبحی که عمل بازگو شده، پیش از غیبت، نزد شنونده داشته است، شکسته یا دست کم ضعیف می شود.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

من قال فی مؤمن ما رآته عیناه و سمعته اذناه فهو من الذین قال الله عزوجل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم <sup>(86)</sup>.

هر کس درباره مؤمنی، آن چه [از عیب و نقص او را] که با چشم دیده یا با گوش شنیده است باز گوید، از کسانی است که خداوند عزوجل درباره آنان می فرماید: همانا کسانی که دوست دارند زشتی ها در بین کسانی که ایمان آورده اند، منتشر شود، برای ایشان عذابی دردناک است؛

پس غیبت با پیامدهای زشتی چون سلب اعتماد و ایجاد دشمنی و کینه و ریختن آبرو، سلامت جامعه انسانی را در معرض خطر قرار داده، به نابودی می کشاند.

#### ب - پیامدهای آخرتی و معنوی غیبت

##### 1 - نابود کننده دین :

غیبت موجب نابودی است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره غیبت می فرماید:

الغيبه اسرع في دين الرجل المسلم من الاكله في جوفه <sup>(87)</sup>.

اثر غیبت در دین شخص مسلمان سریع تر از بیماری خورده <sup>(88)</sup> است که وارد بدن می شود؛

## 2 - مانع پذیرش اعمال نیک :

غیبت باعث می شود عمل و رفتار شایسته انسان تا چهل روز مورد پذیرش در گاه احدیت قرار نگیرد. در روایات مکرر اشاره شده که وضو، نماز و روزه شخص غیبت کننده باطل است؛ البته مقصود از باطل بودن در این جا، بطلان فقهی نیست، به این معنا که عبادت فرد، انجام نشده است و به دلیل انجام ندادن فریضه، مورد توبیخ قرار گیرد؛ بلکه منظور، خالی بودن این رفتار از اثری است که اعمال صالح و رفتار شایسته باید روی فرد بگذارد. اعمال صالح، سازنده سعادت و بهشت و بازدارنده از دوزخ و عذاب الهی هستند؛ اما در صورتی که بر روح انسان اثر نگذارند، مانع رفتن او به جهنم نمی شوند به این معنا که از ارتکاب گناهان جلوگیری نخواهند کرد و سازنده روح انسان نخواهند بود.

رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

من اغتاب مسلما او مسلمه لم يقبل الله تعالى صلاته و لا صيامه اربعين يوما و ليله الا ان يغفر له صاحبه <sup>(89)</sup>.

هر کس از مرد یا زن مسلمانی غیبت کند خداوند متعال نماز و روزه او را تا چهل شبانه روز نمی پذیرد مگر آنکه شخص غیبت شده، از آن فرد بگذرد.

من اغتاب مسلما في شهر رمضان لم يؤجر على صيامه <sup>(90)</sup>.



کسی که در ماه رمضان از مسلمانی غیبت کند، پاداشی برای روزه اش به او داده نمی شود.

در روایت آمده است که روزی حضرت رسول دستور داد مسلمانان روزه بگیرند و بدون اجازه او افطار نکنند. هنگام مغرب، همه برای افطار کردن از حضرت اجازه گرفتند. شخصی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! دو تا از دختران من روزه گرفته اند، برای افطار کردن آنها اجازه بفرمایید. حضرت پاسخ نداد. برای بار دوم درخواستش را تکرار کرد، باز هم از پیامبر چیزی نشنید. بار سوم حضرت فرمود: آنها روزه نبودند. چگونه روزه بوده کسی که در این روز گوشت های مردم را خورده است. به آن ها بگو اگر روزه بوده اند، قی (91) کنند. آن ها شروع به قی کردند و از دهانشان لخته های گوشت بیرون آمد؛ پس آن مرد نزد پیامبر بازگشت و ماجرا را گفت. پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به آن کسی که جان محمد در دست او است، اگر این لخته ها در شکم ایشان باقی می ماند، آتش آن ها را در بر می گرفت (92).

هم چنین غیبت، نورانیتی را که از وضو حاصل شود، از بین می برد.

### 3 - انتقال نیکی ها

غیبت موجب انتقال نیکی های شخص غیبت کننده، به نامه اعمال کسی که از او غیبت شده است، می شود.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

یوتی باحد یوم القیامه یوقف بین یدی الله و یدفع الیه کتابه فلا یری حسناته فبقول الهی لیس هذا کتابی فانی لا اری فیها طاعتی فقال ان ربک لا یضل و لا ینسی، ذهب عملک باغتیاب الناس، ثم یؤتی بآخر و یدفع الیه کتابه فیری فیها

طاعات كثيرة فيقول الهی ما هذا کتابی، فانی ما عملت هذه الطاعات، فيقول ان فلانا اغتابک فدفعت حسناته الیک (93).

شخصی را روز قیامت به پیشگاه الاهی می آورند و نامه عملش را به او می دهند. متوجه می شود از کارهای خوب او در نامه عملش خبری نیست. می گوید: خدایا! این نامه عمل من نیست. من در آن عبادت هایم را نمی بینم به او گفته می شود: خداوند هیچ گاه کار کسی را فراموش و عوض نمی کند. اعمال تو با غیبت کردن از بین رفته است، دیگری را می آورند و نامه عملش را به او می دهند. می بیند که خوبی های بسیاری در آن وجود دارد. می گوید: خدایا! من چنین طاعاتی را انجام نداده ام. به او گفته می شود: فلانی از تو غیبت کرد؛ در نتیجه حسنات او به تو رسید.

4 - تاء خیر پاداش و تقدیم مجازات :

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

اوحی الله تعالی عزوجل الی موسی بن عمران علیه السلام: المغتتاب ان تاب فهو آخر من یدخل الجنة و ان لم یتب فهو اول من یدخل النار (94).

خداوند متعالی بر موسی بن عمران علیه السلام وحی کرد: غیبت کننده اگر توبه کند [و حلالیت بطلبد] آخر کسی است که وارد بهشت می شود و اگر موفق به توبه نشود، نخستین کسی است که وارد جهنم می شود.

5 - عذاب قبر (مجازات عالم برزخ)

مجازات غیبت کننده پس از این دنیا، با ورود او به عالم برزخ آغاز می شود. از ابن عباس روایت شده :

عذاب القبر ثلاثة اثلاث، ثلث للغیبه و... (95)

عذاب قبر به سه بخش تقسیم می شود: یک سوم آن مربوط به غیبت است

و...

## 6 - تجسم زشت در روز قیامت :

حضرت صادق علیه السلام از پدران معصومش علیهم السلام چنین روایت می فرماید:

من اغتاب امرا مسلما... جاء يوم القيامة يفوح من فيه رائحة اتن من الجيفة

یتأذی به اهل الموقف <sup>(96)</sup>.

کسی که از فرد مسلمانی غیبت کند، روز قیامت در حالی که از دهانش بویی بدتر از بوی مردار به مشام می رسد، می آید که اهل محشر از آن اذیت می شوند.

هان که بویای دهانتان خالق است      کی برد جان غیر آن کو صادق است  
وای آن افسوسی ای کش بوی گیر      باشد اندر گور، منکر یا نکیر  
نه دهان دزدیدن امکان زان مهان      نه دهان خوش کردن از دارو دهان <sup>(97)</sup>

## 7 - خروج از ولایت الاهی :

پیشوای ششم علیه السلام ضمن گفتاری طولانی فرمود:

و من اغتابه بما فيه فهو خارج عن ولاية الله تعالى ذكره داخل في ولاية

الشیطان <sup>(98)</sup>.

کسی که درباره آن چه در برادر مؤمنش هست، غیبت کند، از سرپرستی خدا خارج و به حکومت (سرپرستی) شیطان وارد می شود.

پس غیبت در بعد معنوی اش باعث می شود که به رشته دوستی میان خالق و مخلوق، ضربه وارد شود. انسان وقتی تحت حکومت پروردگار باشد، همه اعمالش در محور خواسته های خدا قرار می گیرد و رنگ الاهی می یابد؛ اما

وقتی تحت حکومت و سرپرستی شیطان باشد، کارهایش رنگ شیطانی می گیرد و از اوج عظمت به حضيض ذلت سقوط می کند.

### آثار زیبای ترک غیبت

تا این جا آثار و پیامدهای زشت غیبت بررسی شد تا انسان زیانهای آن را بداند و برای ترک آن آماده شود؛ اما ترک این عمل، آثار زیبایی دارد که در روایات متعدد به آن اشاره شده است.

حضرت صادق علیه السلام به هشام بن سالم فرمود:

انه لا ورع انفع من تجنب محارم الله و الكف عن اذى المؤمنين واغتيابهم <sup>(99)</sup>.  
هیچ «ورعی» سودمندتر از دوری از حرام های الهی و بازداشتن نفس از «اذیت کردن مؤمنان و غیبت کردن از آن ها»، نیست.  
«ورع» در معنای عامش با «تقوا» یکی است و در معنای خاصش «ترک مشتهات <sup>(100)</sup>» است.

در تفسیر این روایت می توان گفت: اگر ترک غیبت، «ملکه» روح انسان شود، یکی از سودمندترین ورع ها را به دست خواهد آورد.  
در روایات دیگری هم به صورت مطلق آمده است: «اگر انسان از زبان خود مراقبت کند و آبروی دیگران را نریزد، خداوند هم در قیامت از لغزشهای او چشم می پوشد»، که غیبت نیز از مصادیق بارز این روایت است.

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید:

من كف نفسه عن اعراض الناس اقال الله نفسه يوم القيامة <sup>(101)</sup>.  
کسی که زبانش را از [ریختن] آبروی مردم باز دارد، خداوند در روز قیامت از گناهان او چشم می پوشد.

روایات دیگری هم نشان دهنده ارتباط مستقیم غیبت نکردن و ایمان هستند؛ یعنی این مطلب را بیان می کنند که اگر کسی زبانش را از بدگویی باز دارد، ایمانش پایدار می ماند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

لا يستقيم ایمان عبد حتی يستقیم قلبه و لا يستقیم قلبه حتی يستقیم لسانه، فمن استطاع منكم ان یلقى الله سبحانه و هو نقی الراحة من دماء المسلمین و اموالهم، سلیم اللسان من اعراضهم فلیفعل <sup>(102)</sup>.

ایمان بنده پایدار و پابرجا نمی ماند، مگر این که دلش پابرجا و پایدار بماند و دلش هم [در این راه ایمانی] پایدار نمی ماند، زبانش پایدار بماند؛ پس کسی از شما که می تواند خدا را ملاقات کند در حالی که دستش به خون و اموال برادران مسلمانش آلوده نباشد و زبانش متعرض آبروی برادران ایمانی اش نشود، این کار را بکند.

روایاتی دیگر در باب صدقه وجود دارند که غیبت را هم در برمی گیرند؛ چرا که هر عضوی از اعضای بدن ما صدقه ای دارد و صدقه زبان، ترک گفتار زشت است که شامل خودداری از غیبت نیز می شود.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز می فرماید:

امسک لسانک فانها صدقه تصدق بها علی نفسک <sup>(103)</sup>.

جلو زبانت را بگیر [و غیبت نکن] که همین [جلوگیری تو] صدقه ای است که با زبانت بر خویش می دهی.

در برخی روایات ترک غیبت برتر از بسیاری عبادت های مستحب شمرده شده است. حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بیان دیگری فرمود:

ترک الغیبه احب الی الله عزوجل من عشره آلاف رکعه تطوعا <sup>(104)</sup>.

ترک غیبت نزد خداوند عزیز و بزرگ، از ده هزار رکعت نماز مستحبی، محبوب تر است.

الصائم فی عبادہ و ان کان نائماً علی فراشه ما لم یغتب مسلماً (105).

کسی که روزه می گیرد، در حال عبادت است؛ اگر چه در بستر خویش خواب باشد؛ به شرط این که از برادر ایمانی اش غیبت نکند.

هر عضو را بدان که به تحقیق روزه ای است تا روزه تو روزه بود نزد کردگار

هر عضو را بدان که به تحقیق روزه ای است تا روزه تو روزه بود نزد کردگار  
اول نگاه دار نظر تا رخ چو گل در چشم تو نیفکند از عشق خویش خار  
دیگر ببند گوش ز هر ناشنودنی کز گفت و گوی هرزه شود عقل تارومار  
دیگر زبان خویش که جای ثنای او است از غیبت و دروغ فرو بند استوار (106)

در روایت دیگری از رسول خدا ﷺ چنین نقل شده است:

الجلوس فی المسجد انتظار الصلاة عبادہ ما لم یحدث. - قیل: یا رسول الله!  
و ما یحدث؟ - قال: الاغتیاب (107).

نشستن داخل مسجد در انتظار نماز، عبادت است؛ به شرط این که فرد سخنی نگوید (و سکوت کند). گفته شد: ای رسول خدا! منظور چه سخنی است؟ حضرت فرمود: «غیبت».

گاه ترک این رفتار ناپسند عامل ورود انسان به بهشت معرفی شده است.

ست خصال ما من مسلم یموت فی واحده منهن الا کان ضامناً علی الله ان یدخله الجنة: رجل نیته ان لا یغتاب مسلماً فان مات علی ذلک کان ضامناً علی الله... (108).

شش خصلت است که هیچ مسلمانی با یکی از آنها نمی میرد، مگر آن که خداوند تعهد کند او را وارد بهشت کند: فردی که نیت او این باشد از برادر

ایمانی اش غیبت نکند؛ پس اگر بر این نیت بمیرد، خداوند متعهد است او را وارد بهشت کند....

ترک غیبت، خیر و نیکی در دنیا و آخرت را در پی خواهد داشت.  
حضرت باقر علیه السلام فرمود: ما در کتاب حضرت علی علیه السلام این روایت را یافتیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر بالای منبر فرمود:

و الذی لا اله الا هو ما اعطى مؤمن قط خیر الدنیا و الاخره الا بحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الکف عن اغتیاب المؤمنین <sup>(109)</sup>.

سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، هیچ گاه خیری در دنیا و آخرت نصیب مؤمنی نشد، مگر به سبب خودش گمانی اش به خدا و امیدواری به او و خوش اخلاقی و ترک غیبت درباره برادران ایمانی.  
از سوی دیگر می فرماید:

و الذی لا اله الا هو لا یعذب الله مؤمنا بعد التوبه و الاستغفار الا بسوء ظنه بالله و تقصیره من رجائه و سوء خلقه و اغتیابه للمؤمنین <sup>(110)</sup>.

سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، خداوند، هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار کیفر نمی کند، مگر به سبب بدگمانی اش به خدا و کوتاهی در امید به او و بد اخلاقی و غیبت کردن از برادران ایمانی.

## (6) راه های درمان غیبت

دانشمندان اخلاق برای همه بیماری های نفسانی، دو راه درمان را سفارش می کنند:

1 - راه علمی که خود شامل دو قسم : «اجمالی» و «تفصیلی» است.

2 - راه عملی.

در این گفتار، راه های درمان هر کدام از موارد غیبت، جداگانه بررسی می شود.

### درمان علمی اجمالی غیبت

همان طور که در مباحث پیشین ذکر شد، عیب و نقصی که در غیاب برادر مؤمن گفته می شود، دو جنبه دارد:

1 - مادی (جسمی)

2 - معنوی (روحی)

1 - درباره «نقص جسمی» باید گفت: چون بیان کردن عیب و نقص برادر مؤمن و نکوهش او، مربوط به پدیده و آفرینش آفریدگار است، این رفتار به ناقص پنداشتن فعل آفریدگار برمی گردد؛ یعنی اگر از انسان مؤمنی به لحاظ جسمانی غیبت کند، در واقع آفرینش خداوند را مورد سؤال قرار داده است. آگاهی از این نکته و تأمل و درنگ در آن، انسان را در کنار گذاشتن این رفتار ناپسند یاری می کند. غیبت کننده باید توجه کند که حقیقت رفتار ناشایست او، ایراد گرفتن بر خدا است.

2 - درباره «نقص روحی» می توان گفت: مبتلا بودن به نقایص روحی و رذایل اخلاقی برای مؤمن عیب است؛ ولی غیبت کننده باید توجه داشته باشد که آیا خود از آن عیب مبرا است؟! اگر او معتقد باشد که خود دارای هیچ عیبی نیست، با این رفتار، به عیبی بزرگ دچار شده که همان غیبت کردن است.

به بد گفتن خلق چون دم زدی اگر راست گویی سخن هم، بدی<sup>(111)</sup> کسی که بر درمان بیماری غیبت تصمیم گرفته است، باید بداند که به جای بر شمردن عیب دیگران، بهتر است به عیب های خود بپردازد.

پیامبر گرامی ﷺ می فرماید:



طوبی لمن منعه عیبہ عن عیوب المومنین<sup>(112)</sup>.

خوشا به حال کسی که عیب خودش، او را از پرداختن به عیب مردم باز می دارد. حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید:

طوبی لمن شغله عیبہ عن عیوب الناس<sup>(113)</sup>.

خوشا به حالی کسی که عیب و نقص خودش او را سرگرم کرده است تا به عیوب دیگران نپردازد.

### درمان علمی تفصیلی غیبت

غیبت، مرضی نفسانی است که از بیماری های دیگر درونی سر چشمه می گیرد؛ از این رو غیبت کننده، در ابتدا باید ریشه یابی کند و در یابد که علت آلوده شده او به این گناه چیست. پس از ریشه یابی، باید ریشه را به طور کامل قطع کند تا غیبت از کردارش زدوده شود.

باید توجه داشت که اصلاح رو بنایی کافی و مفید نیست. اگر فرد در چند مجلس هم بتواند از انجام این کار خودداری کند، چون اصل مسأله در وجود او ریشه دوانده است، در جایی دیگر جوانه زده و او را آلوده می سازد؛ ولی اگر ریشه قطع شود، ترک غیبت، قهری، می شود؛ یعنی نفس انسان، خود به خود از غیبت جلوگیری می کند.

همان گونه که در بحث ریشه های درونی غیبت بیان شد، گاه انسان برای تبرئه خود از رفتار ناشایستی که انجام داده، زبان به غیبت دیگران می گشاید در این جا باید توجه داشته باشد که اگر برای دوری از نکوهش مردم، عیب دیگران را مطرح کرده است، این احتمال وجود دارد که مردم سخن او را نپذیرند؛ در این صورت، او برای مصون ماندن از نکوهش خلق خدا، نکوهشی حتمی و قطعی را از سوی خدا، برای خود فراهم می سازد؛ در حالی که هیچ عاقلی برای کسب

نفع احتمالی موهوم، ضرر قطعی نقد را متحمل نمی شود. از سویی چه بسا در این غیبت، نفع موهوم دنیایی به دست آید، در حالی که آن ضرر قطعی، معنوی است و با حقیقت سر و کار دارد. همچنین توجیه رفتاری اشتباه به این شکل که «فلانی چنین کاری را کرد، من هم می کنم» خود جای پرسش دارد، و بیان این سخن، آوردن عذر بدتر از گناه است؛ چرا که نفس پیروی از عمل نادرست، خلاف است و با عمل خلافی مثل غیبت نمی توان خلاف گذشته را پوشاند.

مورد دیگری که سبب غیبت می شد، این بود که فرد، با بیان عیب دیگران، فضیلتی را برای خود اثبات کند و نشان دهد که خود فاقد عیب است. پرسشی که در این جا مطرح است و باید مورد توجه قرار گیرد، این است که چگونه می توان با بیان عیب دیگری، کمالی را برای خود اثبات کرد و آیا با این رفتار نادرست و عمل خلاف می توان فضیلتی به دست آورد؛ در حالی که ارزش واقعی و فضیلت حقیقی انسان، بهای او نزد خدا است و باید سعی کرد از آن فضیلت کاسته نشود؟ افزون بر این، چه بسا با غیبت دیگران، از ارزش غیبت کننده نزد آن ها کاسته و از او سلب اعتماد شود.

زبان کرد شخصی به غیبت دراز بدو گفت داندۀ ای سرفراز  
که یاد کسان پیش من بد مکن مرا بد گمان در حق خود مکن  
گرفتم ز تمکین او کم بیود نخواهد به جاه تو اندر فزود<sup>(114)</sup>

از دیگر ریشه هایی که برای غیبت بیان شد، همراهی با دوستان در نشست ها و مجالس بود. چنین فردی با غیبت کردن، در واقع رضای مخلوق را بر خشنودی پروردگار مقدم می دارد. در صورتی که افراد غیبت کننده در مجلس، انسان ها عاقل، مؤمن، متدین و معتقد نیستند، آیا می توان رضای چنین افرادی را بر رضای خالق مقدم داشت؟

گاهی هم غیبت برای پیشگیری و خنثا کردن تأثیر سخنی که شاید درباره غیبت کننده زده شود، انجام می گیرد؛ در این صورت، انسان باید بیندیشد که چگونه می توان مطمئن شد عیوب او گفته شده است. از کجا معلوم که این احتمال موهوم نباشد؟ آیا باز گفتن عیوب دیگران، و وارد کردن خدشه بر شخصیت ایشان، فقط به دلیل احتمالی که غیبت کننده می دهد، دوراندیشی است؟! افزون بر این، حتی نمی توان اطمینان داشت که دیگران، غیبتی را که می شنوند، بپذیرند یا به علت غیبت کردن او پی ببرند تا خواسته غیبت کننده برآورده شود؛ پس پایه این غیبت بر موهومات استوار است و از آن فقط زیان آخرتی نصیب انسان می شود.

### درمان عملی غیبت

1 - نخستین راه عملی که برای جلوگیری از غیبت سفارش می شود این است که انسان پیش از گفتن هر سخنی، به «مشروع یا نامشروع بودن» و «سود و زیان های دنیایی و آخرتی» آن توجه کند. اندیشه در سخن، پیش از بیان آن، مانع بسیاری از گناهان زبان می شود.

2 - انسان در معاشرت با دوستان یا شرکت در محافل، احتیاط بیش تری به خرج دهد؛ یعنی دوستانی را برگزیند که اهل غیبت نباشند، و در مجالسی شرکت کند که درباره دیگران سخن چینی نمی شود؛ زیرا شرکت در مجالسی که در آن غیبت می شود، خواه ناخواه بر روح انسان اثر می گذارد و از آن جا که شنیدن غیبت هم حرام است، باید در مسأله دوست یابی و صله رحم دقت بیش تری کرد.

3 - راه سوم، کمک خواستن از خدا است که این خود دو گونه است : نخست این که انسان به صورت کلی و در همه اوقات از خدا درخواست کمک و

یاری کند تا به رذایل اخلاقی چون غیبت دچار نشود؛ همان گونه که در دعاها هم آمده است که «خدایا مرا از غیبت پناه ده»<sup>(115)</sup>. دوم در جایی که زمینه غیبت فراهم و آبروی فرد در خطر است و شرایط اقتضا می کند که شخص برای حفظ آبروی خود، از دیگران غیبت کرده، عیوب ایشان را آشکار سازد، در واپسین مرحله، با خدا باشد و از او بخواهد که آبرویش را حفظ کند و بگوید:

«خدایا! با تو معامله می کنم و برای تو از آبرویم می گذرم و آن را به تو می سپارم. تو خود آبروی مرا حفظ فرما»؛ چرا که خداوند بهتر از انسانی در حفظ و نگه داری حیثیت انسان ها، توانا است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

الغیبه جهد العاجز<sup>(116)</sup>.

غیبت تلاش انسان ناتوان است.

کسانی که قدرت و تکیه گاه داشته باشند (به ویژه از لحاظ معنوی) هرگز زبان به غیبت نمی آلاینند.

## فصل دوم : دروغ

همانا خداوند که نام او با شکوه و جلال باد برای بدی ها قفل هایی قرار داد و کلید بازگشایی آن ها را شراب مقرر فرمود و دروغ بدتر از شراب است<sup>(117)</sup>.

حضرت باقر علیه السلام

### مقدمه

یکی از بیماریهای مهم زبان که جامعه بزرگ بشر همیشه از آن آسیب دیده و رنج برده است، بیماری تباه کننده دروغ است.

دروغ از دو بعد اخلاقی و فقهی قابل بررسی است؛ از این رو، هم مورد توجه دانشمندان اخلاق قرار گرفته، و هم فقیهان به بحث از آن پرداخته اند؛ اما از آن رو که محور اصلی این گفتار مباحث اخلاقی است، جنبه های اخلاقی این موضوع، بیش تر بررسی می شود؛ هر چند در خلال آن، از احکام فقهی و شرعی نیز سخن به میان خواهد آمد.

در بحث دروغ، به موضوعات ذیل پرداخته می شود:

1 - تعریف دروغ

2 - اقسام دروغ

3 - نکوهش دروغ از دید شرع و عقل

4 - ریشه های درونی دروغ

5 - پیامدهای زشت دروغ

6 - راه های درمان دروغ.

### (1) تعریف دروغ

دروغ و واژه های معادل آن در زبان عربی، از قبیل «کذب» «افتراء»<sup>(118)</sup> و «افک»<sup>(119)</sup>، به معنای خبر مخالف با واقع به کار می روند. دروغ در اصطلاح

دانشمندان اخلاق و فقیهان و نزد عرف نیز به همین معنا است. راستی و صدق نیز که نقطه ی مقابل دروغ است به خبر مطابق با واقع تعریف شده است. توجه به این نکته اهمیت دارد که «صدق و کذب» در اصل، صفات خبر هستند؛ از همین رو، گوینده خبر به اعتبار خبرهایش، به صفت دروغگویی یا راستگویی متصف می شود. آن گاه که فردی خبر می دهد، چنان چه خبرش مطابق با واقع باشد، صادق، و اگر خبرش با واقع مخالف باشد، کاذب و دروغگو خوانده می شود؛ بنابراین، راست و دروغ صفاتی هستند که اولاً و بالذات<sup>(120)</sup> به خبر مربوطند، و ثانیاً و بالعرض<sup>(121)</sup> با توجه به خبر، به گوینده خبر نسبت داده می شوند.

## (2) اقسام دروغ

دانشمندان اخلاق و فقیهان با دید خاص دانش مربوط به خود، دروغ را به اقسامی تقسیم کرده اند. فقیهان به ظاهر رفتار نظر داشته، در تکاپو برای یافتن احکام رفتار گوناگون بشر هستند؛ در حالی که دانشمندان اخلاق به باطن عمل نظر داشته و به زوایای درونی عمل پرداخته اند.

### اقسام دروغ از دید فقیهان

پیش از بیان اقسام و انواع دروغ از دید دانشمندان اخلاق، باید دانست که اسباب و وسایل انسان برای خبر دادن، متفاوت است؛ از این رو دروغ ها نیز گوناگون می شود.

خارج کردن امواج و اصوات از دهان، یگانه راه خبر دادن نیست؛ پس دروغ گفتن نیز فقط به لفظ و گفتاری که از دهان بیرون می آید، محدود نمی شود؛ بلکه ممکن است به شیوه های دیگری همانند اشاره کردن با سر و دست و

چشم یا نوشتن و نقش کردن مطالب غیر واقعی، صورت پذیرد که بنابر نظر فقیهان هر سه مورد حرام است.

### اقسام دروغ از دید دانشمندان اخلاق

آن چه نزد فقیهان از آن بحث شده، دروغ های گفتاری، اشاره ای و نوشتاری است؛ اما از نظر دانشمندان اخلاق دروغ بر شش قسم است: 1 - دروغ در مقامات دین که بحثی معرفتی و عرفانی است.

#### 1 - دروغ در گفتار:

درباره دروغ در گفتار - همان گونه که پیش از این بیان شد - باید گفت: هر زمان انسان خبری مخالف را واقع را ابراز کند، به «دروغ در گفتار» دچار شده است؛ البته گاه انسان فقط در موقعیتی ویژه به سراغ دروغ روی می آورد و در مواقع دیگر، مطابق واقع سخن می گوید، و گاه خبرهای مخالف واقع آن قدر از انسان به صورت گفتاری و نوشتاری و علمی سر می زند که دروغگویی به شکل یک ویژگی و «ملکه»<sup>(122)</sup> در او ظاهر می شود. در این حالت، فرد به خلق و خوی دروغگویی مبتلا شده است. در این زمان، دروغ گفتن و خبرهای خلاف واقع دادن، رفتاری آسان می شود؛ به گونه ای که شخص، از رفتار زشت خود احساس نمی کند.

شخصی که به خوی دروغگویی مبتلا می شود، قلم، زبان و رفتارش گرد محور دروغ می چرخد؛ اما افرادی که صفت دروغگویی هنوز در وجودشان، ملکه نشده است، بلکه فقط بر اثر اضطرار و موقعیتی خاص، دروغ گفته اند، اگر چه ریشه این دروغ یکی از رذایل نفسانی است، مایه ناراحتی در وجودشان شده و خوشبختانه هنوز به خوی دروغگویی دچار نشده اند؛ البته در روایات هر دو صورت آن نکوهش شده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

لا شیمه اقبح من الکذب <sup>(123)</sup>.

هیچ عادت و خلقی زشت تر از دروغ نیست.

شر الاخلاق الکذب و شر الشیم الکذب و اقبح الخلائق الکذب <sup>(124)</sup>.

دروغ، بدترین خوی ها است.

لیس الکذب من خلائق الاسلام <sup>(125)</sup>.

دروغ از خلق و خوهای اسلامی نیست.

کسی که با دین پیوند معنوی، و ادعای مسلمانی دارد، هیچ گاه به صفت زشت دروغگویی دچار نمی شود. میان روح و معنویت و خلق و خوی دروغگویی ناسازگاری وجود دارد.

الکذب مجانب الایمان <sup>(126)</sup>.

دروغ ایمان را دور می کند.

این روایت از دروغ به صورت رفتار سخن می گوید؛ ولی در روایت پیشین، خلق و خوی دروغگویی مد نظر است؛ بنابراین، عمل دروغ اگرچه با یکی از رذایل نفسانی ارتباط دارد، آن گاه که به خوی و عادت طبیعی شخص تبدیل شود، زشت ترین ویژگی در وجود او می شود و همین خصلت با بعد معنوی انسان ناسازگار است.

## 2 - دروغ در نیت :

گاه انسان تصمیم می گیرد کار نیکویی از طاعات، عبادات یا هر امر خیر دیگری انجام دهد؛ اما نیت او بر انجام آن کار، فقط خداوند تبارک و تعالی نیست؛ بلکه تصمیم او در خواسته های نفسانی و غیر خدایی ریشه دارد. به عبارت دیگر، در نیت و قصدش، غیر از خداوند امر دیگری دخالت دارد که به



این حالت «دروغ در نیت» گفته می شود. شایان ذکر است که بحث «ریا» نیز در همین جهت و مرتبط با همین موضوع مطرح می شود.

در مقوله ریا نیز دخالت غیر خدا در نیت و قصد شخص، برای انجام کار خیر مورد توجه قرار می گیرد که این نقطه مقابل خلوص نیت است؛ از این رو «ریا» از شاخه های «دروغ در نیت» به شمار می رود؛ البته ریا داخل کردن انسانی دیگر در نیت و قصد عبادت است به این معنا که انسان عمل خویش را برای جلب توجه هم نوعش انجام دهد؛ در حالی که «دروغ در نیت»، داخل کردن هر چیزی غیر از خدا در نیت عبادت است؛ مانند آن که کسی برای کاهش وزن روزه بگیرد و گمان کند که هم عبادت کرده و هم به خواسته دیگرش دست یافته است؛ پس «دروغ در نیت» معنایی گسترده تر از ریا دارد. وقتی انسان به حالتی مبتلا شد که در نیت و قصدش برای عمل خیر، خواهش های نفسانی را دخالت داد، گرفتار «دروغ در نیت» شده است.

### 3 - دروغ در تصمیم و عزم :

گاه انسان تصمیم می گیرد کار خیری از طاعات و عبادات را برای تقرب به پروردگار انجام دهد؛ اما در همین تصمیم به دلیل وجود خللی، سستی می کند؛ از این رو صادق نیست؛ البته سرچشمه این تزلزل و تردید چیزی جز خواهش های نفسانی نیست. در این حالت او به «دروغ در عزم» دچار شده است.

این سستی و ضعف پیش آمده، با ادعای او در تصمیم گیری اش منافق بوده است؛ از این رو او در تصمیم و عزمش صادق نیست. به هر اندازه که این سستی و تزلزل وجود دارد، به همان اندازه شخص دروغگو است. همان گونه که در قسم پیشین، نیت صادقانه نبود، در این جا نیز عزم صادقانه نیست.

### 4 - دروغ در وفا به عزم :

برخی از اعمال خیر باید در زمانی خاص و با حصول شرایطی ویژه انجام شود؛ مثل رفتن به حج که از واجبات است و باید در زمانی مشخص و پس از تحقق شرایطی خاص، مثل استطاعت مالی انجام شود یا روزه واجب که از عبادت‌ها و زمان آن ماه رمضان است و همین طور ادای حقوق واجب الهی که با پیدا شدن شرایط خاص، باید به جا آورده شوند. حال گاهی شخص، پیش از حصول شرایط، بر انجام آن کار خیر مصمم شده، در تصمیم خویش، بسیار جدی و استوار است به این معنا که در نیت و عزمش دروغ راه ندارد؛ ولی به محض حصول آن شرایط، مانند پدید آمدن استطاعت و فرا رسیدن زمان انجام تعهدات، خواهش‌های نفسانی از هر سو به او هجوم می‌آورد و بر او غلبه می‌کند تا آن جا که بر تمام تصمیم‌ها و پیمان‌ها، پشت کرده، آن‌ها را زیر پا می‌گذارد. در این حالت او به «دروغ در وفا به عزم» مبتلا شده است و در آن صادق نیست.

#### 5 - دروغ در عمل :

کذب در عمل به آن معنا است که انسان در ظاهر حالتی به خود بگیرد که گویای وجود صفتی در باطن او است؛ حال آن که از چنان صفتی برخوردار نیست؛ پس عدم هماهنگی حالت ظاهر با صفت باطنی را «کذب در عمل» می‌گویند؛ برای مثال، صفت «وقار و سکینه» از ملکات زیبای درونی و از صفات بسیار نیکوی انسانی است. حال، چنان چه فردی، بدون آن که از این صفت برخوردار باشد، نمای انسانی سنگین و باوقار را به خود بگیرد، به دروغ در عمل گرفتار شده است؛ زیرا رفتار او با آن چه در درونش یافت می‌شود، هماهنگی ندارد.

نمونه دیگر، انسانی است که در حال نماز، به ظاهر، چنان حالت خضوع و خشوعی به خود گرفته که گویا در عظمت پروردگار غرق است؛ حال آن که در باطن، از خدا غافل است. این، نشانه ابتلاش به دروغ در عمل است؛ البته باید دقت داشت که بدون شک، «دروغ در عمل» با «ریا» که همان «دروغ در نیت» است، تفاوت دارد. «ریا» هنگامی که انسان، غیر خدا را در نیت عمل نیکویش شرکت دهد، پدید می آید، یعنی زمانی که برای نشان دادن رفتار نیکوی خود به دیگران، آن عمل را انجام دهد؛ حال آن که دروغ در عمل فقط به سبب عدم هماهنگی میان عمل و درون حاصل می شود؛ خواه هدف، نشان دادن به دیگران باشد یا چنین انگیزه ای در میان نباشد. چه بسا هنگامی که انسان تنها است نیز به صفتی تظاهر کند که در باطن و ضمیر او وجود ندارد. چنان نمازی با ظاهر خاضعانه می خواند که با باطنش هیچگونه هماهنگی ندارد، خضوع در عمل، همیشه در رابطه ای مستقیم با خشوع درونی است؛ از این رو چون اعمال او با باطنش مطابق نیست، به دروغ در عمل مبتلا شده است؛ البته اگر در همین حال، انگیزه نشان دادن عمل به دیگران را نیز داشته باشد، به دروغ در نیت نیز دچار شده است.

#### 6 - دروغ در مقامات دین و سلوک :

انسان درباره مراحل حرکت به سوی خدا و مراتب معنوی و مقامات دین از قبیل ایمان، تقوا، توکل، رضا، تسلیم، خوف و رجاء، چه بسا بر این تصور باشد که به این مقامات دست یافته است؛ در حالی که این گونه نیست؛ زیرا هر یک از این مقامات پایه ها، حقیقت، پیامدها و سرانجامی دارد که دسترسی به آن ها بسیار مشکل است؛ اما برخی از افراد خود را در آن مقامات تصور می کنند<sup>(127)</sup>؛ مانند آن که حقیقت مقام «خوف» در انسان وجود ندارد و لوازم و آثار آن

در او دیده نمی شود؛ اما او خود را «خائف» می پندارد؛ بنابراین او نیز به دروغ مبتلا است.

مبداء و خاستگاه خوف و بیم در انسان، همان ایمان است. تا ایمان نباشد، بیم و خوف نیز نخواهد بود. همچنین حقیقت بیم و خوف نوعی درد درونی و روحی است که انسان را از درون می سوزاند. هنگامی که این حقیقت در درون انسان پدید آید، پیامدهای آن بر روح، و چه بسا بر پیکره ظاهری انسان نیز آشکار می شود. پریدگی رنگ و عوض شدن چهره و بر هم ریختگی سلسله افکار هنگام پدید آمدن خوف را می توان بخشی از این آثار دانست و سرانجام آن، وارد شدن به مرحله عمل است. لرزش اندام اولیاءالله هنگام برپایی نماز، و پریدگی رنگ چهره امام حسن مجتبی هنگام وضو ساختن، از آثار همین خوف و بیم است که سرانجام، فرمان برداری و اطاعت، و پرهیز از گناهان و تباهی ها را در پی دارد.

مولای متقیان، امیر مؤمنان علی بارها می فرمود:

ایاکم و الکذب فان کل راج طالب و کل خائف هارب (128).

از دروغ پرهیزید. به درستی که هر امیدواری خواهان (پاداش الهی) است و هر بیمناکی فراری (از عذاب الهی).

چنان چه در دل انسان بیم و خوف باشد، از گناهان پرهیز خواهد کرد. انسان چه بسا در «رجاء» که یکی دیگر از مقامات معنوی است، نیز به دروغ مبتلا شود.

سرور پرهیزکاران علی علیه السلام می فرماید:

یدعی بزعمه انه یرجو الله کذب و العظیم ما باله لا یتبین رجاءه فی عمله.

به گمان خویش ادعا می کند که به خداوند امیدوار است. سوگند به خدای بزرگ! دروغ می گوید. چگونه است حال او که امیدش به خدا در کردارش نمایان نیست.

این، همان دروغ در مقام «رجاء» است؛ سپس می فرماید:

فکل من رجا عرف رجاءه فی عمله...

پس هر که امیدوار است، امید او، از کردارش پیدا است و در اعمالش شناسایی می شود.

کسی که اهل «رجاء» است، هیچ گاه واجباتش را ترک نمی کند و به دیگران دل نمی بندد؛ اما به راحتی می توان شاهد بود که بیم از خدا و امیدواری به خدا در انسان ها محکم و پابرجا نیست؛ در حالی که بیم های مادی و بشری، قوی و محکم در جای خود قرار دارند.

حضرت در ادامه می فرماید:

یرجو الله فی الکبیر و یرجو العباد فی الصغیر (129).

در چیزهای بزرگ، به خدا امید دارد؛ اما در چیزهای کوچک به بندگان خدا امیدوار است.

این، همان مرتبه دروغ در مقامات دین است که گریبان گیر شخص شده است.

### (3) نکوهش دروغ از دید شرع و عقل

هر انسانی از این که به او دروغ گفته شود، ناخشنود می شود و احساس بیزاری می کند و این بهترین گواه بر آن است که سرشت پاک بشری از این عمل تنفر داشته، از آن می پرهیزد. طبیعت و فطرت انسانی با دروغ ناسازگار بوده،

در برابر این عمل نوعی مقاومت و بازدارندگی از خود نشان می دهد که از آن با عنوان «قبیح عقلی» یاد می شود.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در همین باره به هشام خطاب می کند:  
یا هشام العاقل لا یکذب و ان کان فیه هواه <sup>(130)</sup>.

ای هشام! شخص عاقل هیچ گاه دروغ نمی گوید؛ اگر چه هوای نفسش در آن دروغ باشد.

شخصی که هنوز سلامت سرشت و پاکی نهاد دارد و عقلش در بند اوهام و خواسته های نفسانی نیست، از دروغگویی بیزار است.  
دروغ، پیامدهای را نیز در پی خواهد داشت که عقل آن ها را زشت و ناپسند می شمرد.

از این میان می توان به «اغراء به جهل» که همان «قرار دادن شخص در راهی خلاف واقع» است، اشاره کرد. این پیامد، نوعی خیانت است؛ به همین سبب عقل از آن بیزاری می جوید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:  
الکذب مهانه و خیانه <sup>(131)</sup>.

دروغ، پستی و خیانت است.

زشتی دروغ در آیات قرآنی نیز نکوهش شده است؛ آن جا که خداوند می فرماید:

انما یفتی الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله <sup>(132)</sup>.

همانا آن ها که به آیات خداوند ایمان نیاورده اند، نسبت دروغ می دهند.

ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار <sup>(133)</sup>.

به درستی که خداوند دروغگوی کفران کننده را هدایت نمی کند.

حضرت باقر علیه السلام در بیان زشتی دروغ، ضمن مقایسه آن با دیگر پلیدی ها فرمود:

ان الله عزوجل جعل للشر اقفالا و جعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب و الكذب شر من الشراب (134).

خداوند عزوجل برای بدی ها قفل هایی قرار داد که کلید بازگشایی این قفل ها همانا شراب است، و دروغ از شراب بدتر است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز فرموده است :

اوصانی رسول الله صلی الله علیه و آله حین زوجنی فاطمه (سلام الله علیها) فقال ایاک و الكذب فانه يسود الوجه و عليك بالصدق فانه مبارك و الكذب شوم (135).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام ازدواج من با فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: از دروغ پرهیز که چهره را سیاه می کند، و بر تو باد راستی که مبارک است، و دروغ، شرمندگی است.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است :

اجتنبوا الكذب و ان را ایتم فيه النجاه فان فيه الهلکة (136).

از دروغ پرهیزید؛ اگر چه در آن راه نجات خود را ببینید؛ پس همانا در آن چیزی جز نابودی نیست.

آیات و روایات به خوبی نشان می دهد دروغ - همان گونه که از سوی عقل مورد نکوهش قرار گرفته - از نظر شرع نیز فعلی حرام و سرزنش شده است.

بنابر عقیده و نظر فقیهان، دروغ، هم از دید عقل و هم از دید شرع، عملی زشت و ناشایست است و دلیل های چهار گانه، یعنی «قرآن» «سنت معصومان علیهم السلام» «اجماع و اتفاق نظر فقیهان» و «عقل»، حرمت آن را ثابت می کند.

بیش تر فقیهان معتقدند که حرمت دروغ به اندازه ای آشکار است که از جمله «ضروریات»<sup>(137)</sup> به شمار آمده و به دلیل نیاز ندارد.

همان گونه که وجوب نماز و روزه از ضروریات دین است، حرمت دروغ نیز از ضروریات دین به شمار می رود و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست؛ البته حکم حرمت، فقط به برخی از اقسام دروغ در تقسیم دانشمندان اخلاق مربوط می شود و برخی دیگر از آن ها حرام نیستند؛ اگر چه تمام اقسام دروغ از دید دانش اخلاق، ناپسند و نازیبایند؛ چنان که تمام اقسام دروغ در تقسیم فقیهان، حرامند.

از آن جا که محور اصلی این گفتار، مباحث اخلاقی است، توجه به برخی نکات اهمیت دارد که از جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

#### الف: دروغگویی بدون شنونده

همان طور که پیش از این اشاره شده، دروغ به معنای خبر مخالف با واقع است. حال چنان چه شخصی در تنهایی و پنهانی و بدون داشتن مخاطب یا با وجود مخاطبی ناشنوا و گنگ که حرف های او را نمی شنود یا زبانش را متوجه نمی شود، دروغ بگوید، مرتکب عمل دروغ شده است؛ اما چون «خبر دادن»، قید حرمت دروغ است، و در وضعیت موجود، به دلیل نبودن شنونده، هیچ جنبه اخباری وجود ندارد، از دید فقیهان، عمل حرامی انجام نشده؛ ولی از بعد اخلاقی رفتاری انجام گرفته است که باعث تنزل روحيات والای انسانی می شود.

#### ب: خبر دادن از امور غیر قطعی

یکی از مهم ترین مسائل این گفتار، به خبر دادن از امور مشکوک مربوط می شود. هرگاه انسان از چیزی که به آن آگاهی ندارد، خبر دهد، از دید شرع و



عقل مرتکب رفتاری نادرست شده است؛ زیرا چنان چه خبر او با واقعیت مطابقت کند مشکلی پدید نمی آید<sup>(138)</sup>؛ اما اگر با واقعیت مطابقت نکند، مرتکب عملی حرام شده و مستحق مجازات است؛ بنابراین، عقل انسان، چنان چه یکی از دو احتمال خبر دادن را حرام بداند، به حکم «لزوم دفع ضرر محتمل<sup>(139)</sup>»، آن را جایز نمی شمارد؛ به طور مثال اگر دو کاسه وجود داشته باشد که در یکی سمی مهلک، و در دیگری آب گوارا باشد، اما انسان نداند کدام زهر و کدام آب گوارا است، به حکم عقل خویش، از هر دو پرهیز می کند.

از بعد شرعی، روایات بسیاری وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید:

لیس لك ان تتكلم بما شئت لان الله يقول «و لا تقف ما لیس لك به علم»<sup>(140)</sup>.

حق نداری هر چه را بخواهی، بگویی؛ زیرا خداوند با عزت و شکوه می فرماید: «از آن چه آگاهی نداری، پیروی نکن.»

هشام بن سالم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حق خداوند بر بندگانش چیست؟ امام علیه السلام فرمود:

ان يقولوا ما يعلمون و يكفوا عما لا يعلمون فاذا فعلوا ذلك فقد ادوا الى الله حقه<sup>(141)</sup>.

آن چه را که می دانند بگویند و [زبان را] از آن چه نمی دانند، نگاه دارند؛ پس اگر این کار را کردند، حق خدا را به جای آورده اند.

حضرت با بیانی دیگر فرمود:

إذا سئل رجل منكم عما لا يعلم فليقل : «لا ادري» و لا يقل : «الله اعلم»  
فیوقع فی قلب صاحبه شکا (142).

زمانی که از کسی درباره چیزی که نمی داند پرسش شود، باید بگوید «نمی دانم»، و نگوید «خدا داناتر است» تا سؤال کننده را به شک و شبهه بیاندازد. روایات بسیار دیگری نیز در این باره وجود دارد که از مجال این گفتار خارج است.

امور مشکوکی که انسان از آن ها خبر می دهد، به دو گروه تقسیم می شود: دسته اول قضایایی هستند که انسان حالت و موقعیت پیشین آنها را می داند؛ مانند این که شخصی به سفر رفته است و از دوستش می پرسند: آیا او بازگشته یا نه ؛ با این حال، پاسخ می دهد: نه. دسته دوم، قضایایی هستند که انسان از موقعیت گذشته آن ها هم آگاهی ندارد؛ مانند آن شخص از سفر رفتن دوستش آگاه نیست و فقط برای پاسخ دادن به پرسش، نظر خود را می گوید. در هر دو مورد، جواب شخص، غیر مجاز و غیر اخلاقی است.

برخی از فقیهان در این جا بسیار دقیق تر می نگرند و معتقدند که انسان تا به راست بودن خبری یقین نیافته، به بیان آن مجاز نیست، و فقط آن هنگام که به راستی آن یقین کرد می تواند آن را بیان کند. آن ها اعتقاد دارند که راست گفتن واجب است ؛ البته این بدان معنا نیست که انسان موظف باشد هر مطلب راستی را بگوید؛ بلکه اگر بخواهد چیزی بگوید، باید راست بگوید.

### آیا دروغ از گناهان بزرگ است ؟

درباره کوچک بودن یا بزرگ بودن گناه دروغ، روایات فراوانی وجود دارد، در برخی از آن ها، به ویژه در بخش شمارش گناهان بزرگ، دروغ گناه بزرگ دانسته شده است ؛ چنان که فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند

که حضرت در نامه ای به مأمون گناهان بزرگ را بر شمرده، دروغ را نیز یکی از آن‌ها معرفی کرد (143).

فقیهان همه اقسام دروغ را جزو گناهان بزرگ نمی‌شمرند؛ بلکه برخی از اقسام دروغ، مانند دروغ بستن بر خدا و پیامبر ﷺ و پیشوایان معصوم ﷺ، گواهی و شهادت دروغ، قسم دروغ و تهمت زدن را به صورت مسلم، از گناهان بزرگ به شمار آورده‌اند.

امام صادق ﷺ می‌فرماید:

الكذب على الله و على رسوله و على الاوصياء ﷺ من الكبائر (144).

دروغ بستن به خدا، پیامبر و امامان از گناهان بزرگ است.

فقیهان در باب «مبطلات روزه» (145) می‌گویند: دروغ بستن به خدا، پیامبر و

امامان ﷺ نه تنها روزه را باطل می‌کند، بلکه «کفاره جمع» (146) نیز دارد.

نکته ای که باید بدان توجه شود، این است که بزرگ یا کوچک بودن گناه دروغ، به میزان پیامدهای آن ارتباط ندارد. چه بسا از یک دروغ مفسده ای بزرگ پدید آید؛ اما از گناهان بزرگ به شمار نرود و بر عکس، یک دروغ، مفسده ای کوچک به بار آورد، اما از گناهان بزرگ شمرده شود.

میزان غیر واقعی بودن دروغ نیز در بزرگ یا کوچک بودن گناه آن، نقشی ندارد؛ البته اصرار ورزیدن بر گناهان کوچک آن‌ها را به گناهانی بزرگ تبدیل می‌کند. فقیه بزرگ شیعی، شیخ انصاری (ره)، توبه نکردن از گناه را هر چند تکراری در آن نباشد، اصرار بر گناه به شمار آورده، آن را موجب بزرگ شدن گناه می‌داند (147).

عبدالله بن حجاج می‌گوید: از حضرت صادق ﷺ پرسیدم: آیا «کذاب»

کسی است که درباره چیزی دروغ می‌گوید؟

حضرت در پاسخ فرمود:

لا، ما من احد الا يكون ذلك منه و لكن المطبوع على الكذب<sup>(148)</sup>.  
نه، هیچ کس [جز معصومان] وجود ندارد که خلافی نگوید. کذاب کسی است  
که طبع و سرشتش دروغگویی شده است.

ابی بصیر می گوید: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود:  
ان العبد ليكذب حتى يكتب من الكذابين فاذا كذب قال الله عزوجل كذب و  
فجر<sup>(149)</sup>.

همانا بنده دروغ می گوید تا جایی که در شمار دروغگویان نوشته می شود؛  
پس هنگامی که دروغ می گوید، خداوند عزوجل می فرماید: دروغ گفت و  
ستمکار شد.

از امیر مؤمنان علی عليه السلام چنین نقل شده است.  
ما يزال احدكم يكذب حتى يقال كذب و فجر<sup>(150)</sup>.  
برخی از شما آن قدر دروغ می گوید تا این که گفته می شود: دروغ گفت و  
فاجر شد.

با توجه به این که هر گناهی موجب «فسق»، و از بین برنده «عدالت» نیست  
- چرا که گناهان کوچک به عدالت زیان نمی رساند - از این احادیث چنین  
برداشت می شود که اگر شخصی طبع دروغگویی بیابد، «فاجر و فاسق» می  
شود.

اصرار بر دروغهایی که از گناهان کوچک به شمار می روند، و تکرار آن ها،  
بیماری درونی به شمار می رود که به تدریج بر صفحه روح و نفس انسان اثر  
گذاشته، آرام آرام به «ملکه»<sup>(151)</sup> در وجود شخص تبدیل می شود تا به آن  
جا که به سختی می تواند راست بگوید.

پیدا شدن چنین «طبیعت ثانویه ای»<sup>(152)</sup> در انسان، بعد معنوی او را ضعیف، و ایمانش را نابود می کند. در چنین حالی، فسق و فجور، جایگزین ایمان و معنویت می شود.

### موارد جواز دروغ

آیا دروغ در هر زمان و با هر وضعیتی حرام است و از گناهان به شمار می رود یا در برخی موارد حرام نبوده، مجاز است؟ این بخش از گفتار، به بحث از جایز بودن برخی اقسام دروغ اختصاص دارد؛ البته گفت و گو درباره این که چه دروغ هایی جایز است، یا گفتن دروغ در چه مواردی اشکال ندارد، بحثی است که هم فقیهان و هم دانشمندان اخلاق به آن توجه ویژه ای دارند. این موارد عبارتند از:

#### 1 - وجود ضرورت :

ناچاری و ضرورت، از موارد مهمی است که از دید فقیهان، دروغ گفتن را جایز می کند؛ البته مجاز شدن رفتار ممنوع به سبب ضرورت، فقط به دروغ اختصاص ندارد؛ برای نمونه آن جا که راه مداوای بیمار به استفاده از خوردنی ها یا آشامیدن های حرام منحصر باشد، استفاده به میزان ضرورت جایز است. همچنین اگر چه خوردن گوشت حیوان مرده که ذبح شرعی نشده باشد، حرام است، در حال ضرورت، و ترس از مردن به علت شدت گرسنگی و نبودن هیچ خوردنی دیگر، به مقدار لازم جایز شمرده شده است.

فقیهان می گویند: ضرورت ها امور ممنوع را مجاز می سازد<sup>(153)</sup>؛ البته باید توجه داشت که اگر چه اضطرار، دروغ را مجاز، و حرمت آن را بر طرف می کند، به معنای تغییر حقیقت ناپسند دروغ نیست؛ بلکه «قبح عقلی» دروغ همچنان پابرجا است و بر طرف نخواهد شد؛ اما آن جا که شرع و عقل، انسان

را به یکی از دو رفتار «ناپسند» و «ناپسندتر» ناگزیر ببینند، بر لزوم به جای آوردن رفتار «ناپسند» حکم می کنند.

همچنین زمانی که انسان بین دو امر ممنوع یا بین انتخاب «بد» و «بدتر» قرار گیرد، شرع و عقل، به انتخاب «بد» حکم می کنند و این به آن معنا نیست که «بد»، خوب می شود؛ بلکه عقل انسان، «بد» را همیشه «بد» می داند و از این رو به انجام آن حکم می کند، که چاره مناسب تری جز انجام آن ندارد؛ اما اگر راهی برای گریز از هر دو امر «ناپسند» و «ناپسندتر» یافت شود، شرع و عقل، به پیمودن آن راه، و دوری از «ناپسند» و «ناپسندتر» حکم می کنند؛ به همین دلیل، اگر چه دروغ گفتن از دید شرع برای دفع ضرر جایز است، چنان چه راهی وجود داشته باشد که هم دفع ضرر کند و هم انسان را از دروغگویی باز دارد، باید انجام گیرد و در این جا است که مسأله «توریه» مطرح می شود. نکته دیگر آن که جواز دروغ تا زمان بقای اضطرار باقی است و به محض رفع ضرورت از بین می رود. همچنین حکم جواز، به اندازه بر طرف کردن ضرورت است به این معنا که شخص با وجود ضرورت نمی تواند به هر میزان که خواست و توانست دروغ بگوید؛ زیرا ضرورت ها جواز عبور برای پا گذاشتن به وادی فساد نیستند؛ بنابراین به بهانه هر ضرری نمی توان دروغ گفت: امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

علامه الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرک علی الکذب حیث ینفعک (154).

نشانه ایمان آن است که راستی زیان رساننده به تو را بر دروغی که به تو نفع می رساند مقدم داری.

بنابراین دروغ هنگامی که اضطراری وجود داشته باشد و راهی برای «توریه» نباشد فقط به اندازه دفع ضرر جایز است.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

ان الرجل لیصدق علی اخیه فینالہ عنت من صدقه فیکون کذابا عندالله و ان الرجل لیکذب علی اخیه یرید به نفعه فیکون عند الله صادقا (155).

همانا شخصی در حق برادر مسلمانش سخن راستی می گوید که با این گفتار، او را گرفتار می کند؛ پس نزد خدا از دروغگویان است و همانا شخصی در حق برادر مسلمانش دروغی می گوید که با آن دروغ، از او دفع ضرر می کند؛ پس نزد خداوند از راستگویان است.

در حال نبرد مسلمانان با کافران، گرچه فتوای صریحی وجود ندارد، از ظاهر برخی روایات چنین به دست می آید که دروغ گفتن با وجود اضطرار و البته فقط به اندازه نیاز، بی اشکال است. اگر هنگام جنگ، دروغی بتواند مسلمانان را از تنگنا برهاند و مایه پیروزی آن ها شود، اشکال ندارد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است :

کل کذب مسؤ و ل عنه صاحبه یوما الا کذبا فی ثلاثه : رجل کائد فی حربه و هو موضوع عنه... (156).

در روز قیامت، گوینده هر دروغی بازخواست می شود، جز از سه مورد:

1 - شخصی که در حال جنگ، [دشمن را] فریب دهد، این دروغ از او

برداشته می شود...

توجه به این نکته ضرورت دارد که منظور از جنگ در این روایت، همان جنگ گرم و نبرد رویاروی است، نه آن چه امروزه با عنوان جنگ های سرد و تبلیغاتی معروف شده است. از ظاهر حدیث بر می آید که «کید» به معنای فریب دادن دشمن به صورت عملی است، نه به معنای فریب گفتاری؛ اما همان گونه که پیش از این گفته شد، دروغ هم به صورت گفتاری انجام می شود و هم به

صورت عملی. دروغ گفتاری همان خبر کردن مخالف با واقع است و دروغ عملی آن است که انسان، رفتاری را انجام دهد که مفهوم برداشت شده از آن، غیر واقعی باشد.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی عَلِيٍّ فرمود:

ثلاثة يحسن فيهن الكذب : المكيدة في الحرب... (157).

ای علی! سه چیز است که دروغ گفتن در آن عملی نیک به شمار می رود:

1 - نیرنگ زدن در جنگ و...

از آن جا که بنا بر روایات، جنگ، نوعی حيله برای از بین بردن دشمن است، اعمالی که بر محور فریب باشد، در جنگ نیک و پسندیده است؛ البته حسن و قبح اعمال ذاتی است، به این معنا که ذات و حقیقت هر عملی یا خوب یا بد است، زشت یا زیبا است؛ اما گاه همان عمل که ذاتی قبیح و ناپسند دارد، به سبب اتصاف به اوصاف و حالاتی خاص، نیکو و پسندیده می شود؛ ولی این به آن معنا نیست که ذات عمل تغییر یابد؛ بلکه عمل به صورت «عرضی»<sup>(158)</sup> پسندیده می شود؛ همانند دروغ که ذاتی ناپسند و زشت دارد؛ ولی در مواقع اضطرار به صورت عرضی، عملی نیک شمرده می شود؛ برای نمونه، آن گاه که انسان در برابر دو عمل زشت قرار گرفته، از میان آن دو، عملی را بر می گزیند که زشتی کم تری دارد، وقتی از او پرسیده شود: چرا این عمل را برگزیدی؟ پاسخ می دهد: زیرا این، بهتر از آن دیگری بود. در این جا است که باید گفته شود: این عمل: ذاتی ناپسند داشته است؛ اما در وضعیت موجود، به صورت نسبی و بالعرض نیک شمرده می شود.



با توجه به این مطلب روشن می شود که وقتی می گویند: دروغ در سه مورد نیکو است، به آن معنا نیست که قبح ذاتی اش از بین رفته؛ بلکه فقط به این معنا است که حسن عرضی یافته است.

این مطلب را در اعمال نیک و پسندیده نیز می توان مشاهده کرد. اعمالی که ذاتی پسندیده و نیک دارند، گاه به سبب وضعی خاص، زشت و ناپسند می شوند؛ همانند راستگویی که گاه در موقعیتی خاص و ویژه، فتنه ای پدید می آورد که البته در این حالت، به صورت عرضی قبیح شمرده می شود و به اصطلاح، قبح عرضی می یابد.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی عَلِيٍّ فرمود:

ثلاثة يقبح فيهن الصدق النميمه... (159).

راست گفتن در آن ها زشت و ناپسند است. یکی از آن ها سخن چینی است...

سخن چینی، بیان کردن سخنان شخصی نزد شخص دیگر است به شکلی که باعث فتنه و آشوب شود که در این رفتار، اگر چه گفتار سخن چین راست و صادقانه است، از آن جا که این راست مایه فتنه می شود، ناپسند به شمار می رود.

## 2 - اصلاح بین مسلمانان :

دومین موردی که دروغ گفتن در آن، بازخواستی را در قیامت برای گوینده به دنبال نخواهد داشت و از موارد جواز دروغ به شمار می آید، مسأله «اصلاح ذات البین» است. هنگامی که دروغ باعث حل اختلاف و ایجاد صلح و آشتی بین دو مسلمان شود، از نظر شرعی جایز بوده، حرام نیست، در سخنان حضرت صادق عَلِيٍّ آمده است :

الكلام ثلاثه صدق و كذب و اصلاح بين الناس<sup>(160)</sup>.

كلام سه قسم است: «راست» و «دروغ» و «كلامی که باعث حل اختلاف بين مردم می شود.»

البته منظور از قسم سوم آن است که «دروغی» گفته شود تا اختلاف بين دو مسلمان حل شود؛ ولی از آن جا که این «دروغ»، حسنی عرضی یافته است و حرام شمرده نمی شود، در عرض قسم دوم قرار داده شده و با عنوان کذب نامیده نشده است.

در این جا هیچ اضطراری وجود ندارد؛ اما رابطه برادری اسلامی اقتضا می کند که انسان در برخورد با اختلاف های مسلمانان بی تفاوت نباشد. در این جا سبب جواز دروغ، صلاح جامعه اسلامی است.

پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی عليه السلام وصیت فرمود:

ان الله احب الكذب في الصلاح و ابغض الصدق في الفساد<sup>(161)</sup>.

همانا خداوند دروغ به مصلحت و خیر را دوست دارد و از راستی که فساد در پی داشته باشد، متنفر است؛

البته رعایت مقدار و میزان لازم برای ایجاد صلاح، ضرورت است و نباید از حد لازم تجاوز کرد؛ چرا که تجاوز از حد لازم، انسان را به خوی دروغگویی مبتلا می کند.

حضرت صادق عليه السلام می فرماید:

المصلح ليس بكذاب<sup>(162)</sup>.

اصلاحگر سرشت دروغگویی ندارد.

آنچه از روایت پیشین می توان فهمید این است که انسان به بهانه اصلاح جامعه، و ایجاد صلح و آشتی بین دو مسلمان، مجاز به دروغگویی بیجا و بی اندازه نیست؛ بلکه باید میزان لازم را رعایت کند.

### 3 - وعده دادن :

سومین مورد از موارد سه گانه جواز دروغ، مسأله «وعده دادن» است. وعده دادن انسان به آن چه نمی تواند وفا کند، یا در اصل دروغ نیست یا چنان چه دروغ باشد، در حالت اضطرار، حرام نیست.

برخی از فقیهان معتقدند که وعده دادن، فقط تعهد و پیمان است و هیچ خبری در آن وجود ندارد؛ بنابراین از آن جا که دروغ، خبر مخالف با واقع است، این قبیل تعهدها، دروغ به شمار نمی روند؛ اما چنان چه «تعهد»، نوعی از خبر به شمار رود، به این معنا که «وعده کردن» خبر از انجام کاری در آینده تلقی شود که پیش از رسیدن زمان موعود، به انجام آن تعهد شده است، در این صورت، استثنایی وجود نداشته، اگر این وعده با واقع مخالف باشد، دروغ و حرام است، مگر آن که ضرورتی در میان باشد.

چنان چه شخصی وعده ای بدهد، ولی از همان ابتدا خود را متعهد و ملتزم بر انجام آن نکند و فقط در موقعیت خاصی آن وعده را انجام دهد عمل و گفتارش دروغ شمرده نمی شود.

### اشکال دروغ

خبر مخالف با واقع به شکل های گوناگون قابل ارائه است که در ذیل به آن ها پرداخته می شود:

### الف - توریه :

«توریه» سخن دو پهلو گفتن است. کلامی که از آن دو معنا فهمیده شود: یکی معنای ظاهر و آشکار که ذهن شنونده به سرعت به آن منتقل می شود، و دیگری معنای نهایی و ناپیدا که مقصود اصلی گوینده است و ذهن شنونده به آن منتقل نمی شود.

برخی فقیهان «توریه» را دروغ نمی دانند، و برخی دیگر معتقدند نوعی دروغ است؛ ولی حکم «حرمت دروغ» را ندارد. مطلب مسلم و قطعی این است که اگر انسان برای بر طرف کردن زیان از خود یا مسلمانی دیگر ناچار به توریه با دروغ شود، «توریه» بهتر و شایسته تر است و چنان چه توریه نکند و دروغ بگوید، رفتارش از دید فقیهان اشکال دارد.

ب - مبالغه، کنایه، مثل و حکایت :

در مبالغه از واقعه ای، مانند آن که گفته شود: «صد بار گفتم»؛ در حالی که بسیار کم تر از صد بار گفته است، و نیز در کنایه ها، اگر مقصود گوینده خبر کردن از همان چیزی که می گوید باشد، صفات «راست و دروغ» در آن راه می یابد؛ اما چنان چه مرادش از مبالغه یا کنایه، خبر کردن نبوده؛ بلکه فقط بیان کثرت، تکرار، مدح یا ذم کسی باشد، آن مبالغه یا کنایه دروغ شمرده نمی شود؛ افزون بر این، گاه زیبایی کلام، ارتباطی مستقیم با کنایه ها دارد؛ همان گونه که در قرآن مجید نیز کنایه به کار گرفته شده است آن جا که می فرماید:

واسئل القریه (163).

از شهر بیرس.

البته باید توجه داشت که ستایش و سرزنش بیجا از شخصی که مستحق آن نیست، بحثی جدا از بحث راست و دروغ داشته، در این گفتار قرار ندارد. مثل ها و حکایت ها نیز همین حکم را دارند؛ یعنی اگر مقصود گوینده از بیان مثل یا

حکایت، خبر دادن از مفاد مثل یا حکایت باشد به این معنا که معنای مثل یا حکایت، واقع شده است؛ دروغ و راست در آن وجود خواهد داشت؛ ولی چنان چه مراد گوینده تفهیم مطلبی دیگر غیر از مفاد خود حکایت است، مانند این که حکایتی از گفت و گوی جمادات و حیوانات با یکدیگر، برای القای معانی اخلاقی بسازد، دروغ به شمار نمی رود و حرام نیست.

ج: دروغ به شوخی:

در شوخی نیز موضوع به همین شکل است؛ اما توجه به این نکته مهم است که وقتی انسان از گفتارش، قصد خبر دادن از واقع را ندارد و از همان ابتدا در مقام شوخی است، در این حال، یا قرینه و نشانه ای بر شوخی بودن گفتارش وجود دارد یا هیچ نشانه ای بر آن نیست.

آن جا که بر شوخی بودن گفتارش نشانه ای وجود دارد، مانند زمانی که مجلس و موقعیت، غیر جدی است و با توجه به آن مجلس می توان به شوخی بودن گفتارش دلالت می کند، در این حالات شوخی از دید فقیهان بدون اشکال است؛ اما اگر مقصود انسان از خبر دادن، شوخی کردن باشد، ولی هیچ قرینه و نشانه ای بر شوخی بودن گفتارش در کار نباشد، مانند آن که مطلبی را بگوید، اما شنوندگان هیچ نشانی از شوخی در گوینده نیابند، در این حال، گفتارش از نظر فقهی اشکال دارد، مگر این که خبر شخص به قدری با واقعیت مخالف باشد که هر شنونده ای به شوخی بودن مطلب پی ببرد؛ مانند آن که آتش را به سردی، و برف را به گرمی وصف کند.

اگر انسان بخواهد خبر غیر واقعی خود را واقعی نشان دهد، هر چند سیاق و قالب گفتارش شوخی باشد، کار حرام انجام داده است؛ البته روایات بسیاری وجود دارد که انسان را از دروغ به شوخی نیز منع می کند آن چه از مفاد این

روایات، و تمام روایات موجود در زمینه دروغ برداشت می شود، بیانگر نکته ای اخلاقی درباره این رفتار ناپسند است و آن این که دروغگویی حتی به صورت مجازش نیز بر روان انسان تأثیر سوء و نامطلوبی بر جای می نهد و راه فساد و انحطاط را پیش روی انسان هموار می سازد.

حضرت باقر علیه السلام بارها می فرمود:

اتقوا الكذب، الصغیر منه و الكبير فی كل جد و هزل <sup>(164)</sup>.

از دروغ پرهیز؛ چه کوچک باشد، چه بزرگ. در هر حالی باشد؛ چه جدی، و چه شوخی.

انسان با گفتن دروغ کوچک، بر گفتن دروغ بزرگ جرات می یابد و با گفتن دروغ به شوخی، آماده راه یابی به دروغ های جدی می شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

لا یجد عبد طعم الايمان حتى یترك الكذب هزله و جدہ <sup>(165)</sup>.

هیچ بنده ای، مزه ایمان را نخواهد چشید، مگر این که دروغ را چه به صورت شوخی و چه جدی ترک کند.

این حدیث گویای حرمت دروغ به شوخی نیست، بلکه فقط پیامد زشت بر روح و روان انسان را بیان می کند.

لا یصلح من الكذب جد و لاهزل... ان الكذب یهدی الی الفجور و الفجور یهدی الی النار <sup>(166)</sup>.

هیچ دروغی چه جدی و چه شوخی، خوب نیست. همانا [دروغ انسان را] به سوی گناهان رهنمون می شود و گناهان هم به سوی آتش می کشاند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

یا اباذر ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له ویل له  
(167)

ای ابوذر! وای بر کسی که برای خندانن مردم دروغ می گوید. وای بر او،  
وای بر او، وای بر او.

انا زعیم بیت فی ربض الجنه و بیت فی وسط الجنه و بیت فی اعلى الجنه  
لمن ترک المراء و ان کان محقا و لمن ترک الکذب و ان کان هازلا و لمن حسن  
خلقه (168).

من دادن خانه ای در پایین بهشت و خانه ای در وسط بهشت و خانه ای در  
بالای بهشت را تعهد می کنم برای کسی که جدال در گفتار را با آن که حق با او  
است، ترک کند و دروغ را با آن که شوخی است وانهد و کسی که خلق خویش  
را نیکو سازد.

بر پایه این گونه احادیث روشن می شود که اگر چه دروغ به شوخی از نظر  
شرعی حرام نیست، تأثیر آن بر روح و روان انسان، قطعی و حتمی است؛  
پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بسیاری از موارد شوخی می کرد؛ ولی هرگز در این حال  
دروغ نمی گفت. روزی پیرزنی از حضرت پرسید: آیا من به بهشت می روم.  
حضرت فرمود: پیرزن ها به بهشت نمی روند. پیرزن شروع به گریه کرد و  
حضرت به سرعت فرمود: در قیامت هیچ کس پیر نیست. (همه جوان وارد  
بهشت می شوند).

د - دروغ در دعوت ها و تعارف ها:

انسان در دعوت ها و تعارف های عادی هم باید مراقب گفتار و رفتار خود  
باشد. گاهی فردی را به چیزی تعارف می کنند که به دلیلی، خواهان پذیرش آن  
نیست که باید مراقب باشد تا به دروغگویی آلوده نشود؛ مانند روزه داری که

نمی خواهد کسی از روزه بودنش آگاه شود و در پاسخ تعارف دیگران، برای جلوگیری از ریا دروغ می گوید یا کسی که درباره حرام یا حلال بودن مال تعارف کننده شک دارد و چون نمی خواهد مرتکب خوردن مال حرام یا مشکوک شود، به دروغ می گوید: میل ندارم؛ در حالی که بسیار گرسنه بوده، میل وافری هم به خوردن دارد. در این جا شخص برای ترک عملی حرام، مرتکب عمل حرام دیگری، یعنی دروغگویی، شده است؛ بنابراین در تعارف ها، نگه داری و مراقبت از زبان، بسیار لازم و ضرور است و در این موارد نباید پاسخی داد که جنبه اخباری داشته باشد.

در مواردی که انسان خود تعارف می کند نیز این قبیل مراقبت ها بسیار لازم است؛ مانند این که تعارف کند؛ در حالی که از آن ناراضی و ناخشنود است. بر اساس بسیاری از روایات، بیشتر افراد از راه زبان وارد جهنم خواهند شد و این به آن معنا است که گناهان انسان ها از راه زبان بسیار بیش تر از گناهان دیگر است.

ه - دروغ در نقل گفتار و رفتار دیگران :

گاه دروغ در نقل گفتار و رفتار دیگران نیز راه می یابد که از آن به «بهتان» تعبیر می کنند. دروغ بستن به دیگران، به این معنا است که کسی چیزی را نگفته یا عملی را مرتکب نشده است؛ ولی آن گفتار و عمل را به او نسبت دهند که این کار فعلی حرام و از گناهان بزرگ است.

دروغ بستن به خدا، پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام همان گونه که گذشت، از مصادیق این نوع دروغ است.

حضرت صادق علیهم السلام می فرماید:

الكذب على الله و على رسوله ﷺ من الكبائر (169).



دروغ بستن به خدا و رسولش از گناهان بزرگ است.

رسول اکرم ﷺ نیز فرمود:

من قال علی مالم اقل فلیتبوء مقعده من النار (170).

اگر کسی چیزی را که من نگفته ام به من نسبت دهد، جایگاهش در آتش

است. امام صادق علیه السلام به مردی از اهالی شام فرمود:

یا ابا اهل الشام اسمع حدیثنا و لا تکذب علینا فانه من کذب علینا فی شی

ء فقد کذب علی رسول الله ﷺ و من کذب علی رسول الله ﷺ فقد کذب علی

الله (171).

ای برادر شامی! گفتار ما را بشنو و به ما دروغ نبند. همانا هر کس به ما

دروغ ببندد، به پیامبر دروغ بسته و هر کس که به پیامبر دروغ بست، به خدا

دروغ بسته است.

از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است:

یا ابا النعمان لا تکذب علینا کذبه فتسلب الحنیفیه (172).

ای ابو نعمان! به ما دروغ نبند که از صراط مستقیم دور خواهی شد.

ترجمه آیات و نقل قول از امامان بی آن که به سند آن اطمینانی باشد، از

مصادیق بارز این گفتار است که انسان به مراقبت بیش تر در برابر آن وظیفه

دارد؛ البته زمانی که انسان از مستند بودن گفتاری مطمئن نیست و آن را به یکی

از امامان و یا پیامبر خدا نسبت می دهد، روزه اش باطل نمی شود؛ بلکه ابطال

روزه در آن جا است که از خلاف واقع بودن مطلب آگاهی کامل دارد، سپس آن

را نسبت می دهد. انسان باید مراقب باشد که مسائل مشکوک و مسائلی را که از

سند آن آگاهی کامل ندارد، بیان نکند.

و - سوگند دروغ:

گاهی انسان از دروغ بودن گفتار خود آگاهی کامل دارد و برای آن، خدا را نیز گواه می آورد که مرتکب سوگند دروغ، که گناهی بزرگ می باشد، شده است.

حضرت عیسی ابن مریم علیه السلام فرمود:

من اعظم الذنوب عند الله ان يقول العبد ان الله يعلم لما لا يعلم <sup>(173)</sup>.

از بزرگ ترین گناهان نزد خداوند آن است که بنده ای بگوید خدا می داند در آن چه خدا نمی داند.

یعنی خدا را بر مطلب دروغ خود شاهد بگیرد.

انسان گاهی دروغ می گوید و با زبان خبری، خدا را گواه می آورد که این عمل از گناهان بزرگ و بسیار زشت است و گاهی این گواه آوردن جنبه انشایی می یابد که به صورت سوگند دروغ ظهور می کند، که این هم از گناهان بزرگ به شمار می رود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

من قال علم الله ما لم يعلم اهتز العرش اعظاما له <sup>(174)</sup>.

کسی که بگوید خدا می داند؛ ولی خداوند خلاف آن را می داند، عرش الاهی به سبب عظمت خداوند به لرزه در می آید.

در روایتی دیگر آمده است :

اذا قال العبد علم الله و كان كاذبا قال الله عزوجل اما وجدت احدا تكذب عليه

غیری <sup>(175)</sup>.

اگر بنده بگوید خدا می داند و دروغ بگوید، خداوند می فرماید: آیا تو کسی

را غیر از من نیافتی تا به او دروغ ببندی ؟

در این جا سوگند، از سنخ امور انشایی است، نه اخباری.

هنگامی که شخص سوگند می خورد، در حقیقت، تأکید را برای یک جمله خبری انشا می کند؛ بنابراین، سوگند به خودی خود به راست و دروغ متصف نمی شود؛ بلکه به اعتبار خبری که سوگند، آن را تأکید می کند، به راست یا دروغ متصف می شود به این معنا که اگر سوگند برای تأکید خبری راست باشد، آن سوگند، به تبع خبرش به صدق و راستی متصف می شود و اگر آن خبر دروغ باشد، سوگند خورده شده نیز قسم دروغ می شود.

#### اقسام سوگند در علم فقه:

#### 1 - «سوگند عقد» یا «یمین عقد»:

آن گاه که انسان متعهد می شود عملی را در آینده انجام دهد یا آن را ترک کند، سپس برای تأکید تعهدش، قسم یاد می کند، اگر شرایط وفا به عهد فراهم آید، قسم منعقد شده و سربچی از آن حرام است و کفاره را واجب می کند.

#### 2 - «سوگند مناشده<sup>(176)</sup>» یا «یمین مناشده»:

هنگامی که انسان کاری را از دیگری می خواهد و برای تأکید بر انجام آن، شخص را قسم می دهد، در این حالت چنان چه شخص به آن درخواست عمل نکند، حرامی انجام نداده است؛ زیرا ملتزم به آن عمل نیست و کفاره نیز بر او واجب نمی شود.

#### 3 - «سوگند تأکید» یا «یمین تأکید»:

این شکل از قسم که مورد گفت و گوی این نوشتار و مورد نظر دانشمندان اخلاق است، آن است که انسان از وقوع چیزی خبر می دهد و برای تأکید بر خبرش قسم بخورد؛ البته تفاوتی ندارد که خبر او، وقوع در زمان گذشته، حال یا آینده باشد. به هر صورت در این حالت قسم به راست و دروغ متصف می شود.

از آن جا که قسم، امری انشایی است و به خودی خود، به راست و دروغ متصف نیست، بلکه به اعتبار خبری که به آن مربوط می شود به راست و دروغ اتصاف می یابد، اگر خبر دروغ باشد، قسم نیز دروغ و حرام است. اگر دقت شود که در کلیه موارد جواز دروغ، مانند مواقع اضطرار، قسم دروغ نیز جایز است؛ البته چنان چه بتوان فقط با دروغ گفتن، اضطرار را بر طرف کرد و به قسم دروغ نیازی نباشد، نباید قسم دروغ خورد؛ اما اگر برای رفع اضطرار، به قسم دروغ نیز نیاز باشد، این عمل حرام نخواهد بود.

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

احلف بالله كاذبا و نج اخاك من القتل <sup>(177)</sup>.

برای نجات برادرت از کشته شدن، قسم دروغ بخور.

آنجا که اضطرار وجود ندارد، قسم دروغ، گناهی بسیار بزرگ به شمار می رود؛ چنان که برخی روایات از آن به مبارزه با خدا تعبیر کرده اند.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

من حلف على يمين و هو يعلم انه كاذب فقد بارز الله عزوجل <sup>(178)</sup>.

کسی که قسم بخورد و بداند دروغ است، به حقیقت با خدا جنگیده است.

حضرت به شخصی به نام سدیر فرمود:

يا سدیر من حلف بالله كاذبا كفر <sup>(179)</sup>.

ای سدیر! کسی که به دروغ به خدا قسم بخورد، کافر است؛

البته کفر بر دو نوع است:

1 - کفر اعتقادی

2 - کفر عملی.

کفر اعتقادی آن است که انسان منکر خدا، پیامبر و معاد باشد و کفر عملی آن است که انسان بی پروا عمل حرامی را انجام دهد؛ البته اگر کفر عملی ادامه یابد، چه بسا به کفر اعتقادی بیانجامد.

قسم دروغ از نوع کفر عملی به شمار می رود؛ چنان که درباره ترک کننده نماز نیز از رسول خدا ﷺ نقل شده است :

من ترک الصلوه متعمدا فقد کفر (180).

کسی که نمازش را از روی عمد ترک کند، کافر است ؛

نکته دیگر آن که سوگند دروغ فقط در مسائل مادی و دنیایی نیست ؛ بلکه گاه انسان برای مسائل آخرتی نیز سوگند دروغ می خورد مانند زمانی که تصور کند ترویج و تبلیغ دین از هر راهی جایز است ؛ بنابراین، به گمان اندوختن توشه برای آخرت خویش، دروغی می گوید، آن گاه بر آن قسم می خورد که البته این دروغ و سوگند، حرامی است و عاقبتی جز آتش دوزخ برای او به بار نخواهد آورد.

سوگندهای دروغ بیش تر در موارد دنیایی و مادی مثل پایمال کردن حقوق اشخاص برای کسب مال و مقام و غیره ادا می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

... و اما التي عقوبتها دخول النار فهو ان يحلف الرجل على مال امرى مسلم او على حقه ظلما فهذه يمينا غموس توجب النار و لا كفاره عليه في الدنيا (181).

سوگند بر دو نوع است :... نوعی که عقوبتش ورود در آتش دوزخ است، آن که انسان به ستم بر ضد فرد مسلمان، از جهت مالی یا حق (غیر مالی) او سوگند خورد. این، سوگند دروغ است که مایه آتش است و هیچ کفاره ای در دنیا

ندارد. در جای دیگر، درباره سوگند دروغی که موجب آتش می شود می فرماید:

الرجل يحلف على حق امرى مسلم على حبس ماله <sup>(182)</sup>.

(این که) فرد بر ضد حق شخص مسلمان یا بازداشت مال او سوگند دروغ خورد. در سوره آل عمران نیز آمده است:

ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم فى الآخرة و لا يكلمهم الله و لا ينظر اليهم يوم القيامة و لا يزكهم و لهم عذاب اليم <sup>(183)</sup>.  
همانا کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای اندک بفروشدند، ایشان را در سرای آخرت بهره ای نیست و خداوند با آن ها سخن نمی گوید و نظر رحمت به آن ها نمی افکند و ایشان را پاک نمی کند و برایشان عذابی دردناک است.

در سخنان پیامبر اکرم ﷺ آمده است...

ثلاثة لا يكلمهم الله المنان الذى لا يعطى شيئا الا بمنه و المسبل ازاره و المنفق سلعته بالحلف الفاجر <sup>(184)</sup>.

سه گروه هستند که خداوند با ایشان سخن نمی گوید: ... 3. کسی که با قسم دروغ ارزش جنسش را بالا برد؛

بنابراین افرادی که سوگند دروغ می خورند، در دو بعد دنیایی و آخرتی زیان می کنند و همان گونه که نصیبی از معنویت و نعمت های آخرتی ندارند و مورد آمرزش خداوند قرار نمی گیرند، در مسائل دنیایی نیز آسیب هایی را متحمل می شوند.

امام صادق عليه السلام می فرماید:

اليمن الغموس ينتظر بها اربعين ليلة <sup>(185)</sup>.

کسی که قسم دروغ می خورد تا چهل شب نتیجه شر آن را خواهد دید.  
در روایات دیگر نیز آمده است که قسم دروغ موجب مقطوع النسل شدن و  
فقر می شود (186).

اگر سوگند، راست باشد، در این حالت چنان چه خبری که سوگند بر آن  
خورده شده است، موضوع مهمی را بیان کند، مثل خبر از واقعیتی که نزد قاضی  
در دادگاه بیان می شود، سوگند بی اشکال خواهد بود؛ ولی اگر این قسم راست،  
برای امور کوچک و بی ارزش باشد، مکروه است.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است :

اجتمع الحواریون الی عیسی علیه السلام فقالوا له یا معلم الخیر ارشدنا فقال لهم ان  
موسی کلیم الله علیه السلام امرکم ان لا تحلفوا بالله تبارک و تعالی کاذبین و انا امرکم  
ان لا تحلفوا بالله کاذبین و لا صادقین (187).

روزی حواریون به دور حضرت عیسی علیه السلام گرد آمدند و عرض کردند: ای  
استاد خوبی! ما را راهنمایی کن. حضرت فرمود: حضرت موسی علیه السلام پیامبر  
خدا، به شما دستور داد سوگند دروغ به خدا نخورید و من دستور می دهم به  
خدا قسم نخورید چه دروغ و چه راست.

علی بن مهزیار نقل می کند: مردی به امام زمان علیه السلام نامه ای نوشت که فلان  
جریان از شما نقل شده و شما چنین چیزی فرمودید. حضرت در پاسخ نوشت :  
و الله ما کان ذلک و انی لا کره ان اقول «والله» علی حال من الاحوال و لکنه  
غمنی ان یقال ما لم یکن (188).

به خدا سوگند! چنین نیست. من هیچ خوش ندارم به خدا قسم بخورم به هر  
شکل که باشد؛ اما ناراحت شدم؛ زیرا به من چیزی را نسبت می دهند که نگفته  
ام.

در بعد اخلاقی، سوگند راست نیز ناپسند است و کراهت دارد؛ چرا که سزاوار نیست خداوند برای مسائل کوچک و پیش پا افتاده دنیا، شاهد گرفته شود.

رسول خدا ﷺ می فرماید:

من اجل الله ان يحلف به اعطاه الله خيرا مما ذهب منه <sup>(189)</sup>.

کسی که به خداوند به سبب بزرگی و جبروت او سوگند نخورد، خداوند بهتر از آن چیزی که از دست می دهد؛ نصیبش می کند.

بنابراین، انگیزه و هدف، پدید آمدن این بینش در انسان است که مقام پروردگار را بسیار بزرگ تر از آن ببیند که بخواهد برای مسائل ناچیز و کوچک دنیایی به او قسم بخورد.

ز - گواهی دروغ :

گواهی دروغ، امری جدا از دروغ نیست ؛ چرا که انسان در گواهی و شهادت دروغ نیز بر خلاف واقع خبر می دهد؛ از همین رو اسلام با پرهیز از آن بسیار تأکید کرده، آن را عملی حرام می شمرد. شهادت دروغ، تضییع مال یا جان یا آبروی انسان را در پی دارد.

از پیامبر گرامی ﷺ روایت شده است :

ان شهادة الزور تعادل الشرك بالله تعالى <sup>(190)</sup>.

همانا گواهی دروغ، برابر شرک به خدا است.

انسان مشرک، در پرستش بت، از هوای نفس خود پیروی می کند و در شهادت دروغ نیز گرفتار هوای نفسش می شود و آن را می پرستند. اگر بندگان خدا به دو دسته بت پرستان و خدا پرستان تقسیم شوند، آنان که شهادت دروغ می دهند، از آن جا که بت نفسشان را می پرستند، در زمره بت پرستان قرار می گیرند.



خداوند متعالی در وصف بندگان حقیقی خویش می فرماید:

و عباد الرحمن... والذین لا یشهدون الزور<sup>(191)</sup>.

بندگان خداوند... آنهایی هستند که شهادت دروغ نمی دهند.

با توجه به روایت و آیه پیشین مشخص می شود که گواهی دهندگان دروغ از جمع بندگان حقیقی خدا خارج بوده، در ردیف بت پرستان قرار می گیرند؛ البته باید توجه داشت که این مسأله از دیدگاه فقهی بررسی نمی شود؛ بلکه بحث از دیدگاه اخلاقی مورد توجه و دقت است؛ چنان که در حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز اشاره شد که مثل بت پرستان هستند، و این به آن معنا است که آن دسته از مسائل فقهی مربوط به مشرکان مانند نجس بودن و نفی احکام ظاهری اسلام، در این جا مطرح نبوده و برای شهادت دهندگان به دروغ، ثابت نیست. باید توجه داشت که شهادت دروغ پیش از آن که زیانی بر دیگران وارد سازد و حقوقی را از انسان های دیگر ضایع کند، به خود شخص زیان می رساند؛ زیرا انسان با این عمل از وادی توحید به وادی شرک کشانده می شود.

ح - کتمان شهادت :

اگر انسان از ماجرا و رخدادی آگاه بود؛ ولی به هر دلیل درست یا نادرست، از گواهی دادن، دوری کرد و شهادت نداد، دروغ نگفته است و در شمار دروغگویان قرار نمی گیرد.

«کتمان شهادت» با «انکار شهادت» متفاوت بوده، با دروغ ارتباطی ندارد؛ زیرا همان گونه که گفته شد، دروغ، به خبر مخالف با واقع گویند؛ حال آن که در «کتمان شهادت»، خبری داده نمی شود تا دروغ یا راست باشد، بلکه از خبر دادن، پرهیز می شود؛ در حالی که در «انکار شهادت»، انسان خبر می دهد که

شاهد ماجرا نبوده و خبر از آن ندارد که این با واقع مخالف بوده و دروغ به شمار می رود.

البته پرهیز از شهادت در جایی که گواهی ندادن به پایمال شدن حقی بینجامد، ناپسند است ؛ اما دروغ به شمار نمی رود.

#### (4) ریشه های درونی دروغ

دروغ به شکل معمول در یکی از صفات زشت و ناپسند نفسانی ریشه دارد که عبارتند از:

##### 1 - دشمنی

گاه انسان از روی دشمنی و نفرت در صدد ضربه زدن به کسی بر آمده، دروغ می گوید که البته این دشمنی، از حرکت نادرست و افسارگسیختگی نیروی غضب سرچشمه می گیرد.

##### 2 - حسد

گاه حسادت به برتری های دیگری، انسان را به دروغگویی وا می دارد.

##### 3 - خشم و عصبانیت

خشم از چیزی یا کسی می تواند سبب بروز این رفتار ناشایست از انسان باشد.

##### 4 - علاقه به مال دنیا (حب مال)

گاه علاقه و چشمداشت به مال دنیا، مایه بروز چنین رفتاری می شود.

##### 5 - علاقه به مقام و جایگاه دنیایی (حب جاه)

گاه علاقه به مقام و منزلت دنیایی انسان را به دروغ گفتن وا می دارد.

##### 6 - علاقه دنیایی به افراد

محبت و علاقه به افراد ممکن است انسان را به دروغ بکشاند. به این صورت که انسان برای جلب نظر محبوب خود، به دروغ دچار شود.

دانشمندان اخلاق، بحث دروغ را جزو مباحثی قرار داده اند که فقط با یک نیروی خاص از نیروهای نفسانی ارتباط نداشته ؛ بلکه با تمام آن ها مرتبط است ؛ زیرا ممکن است این رفتار ناپسند از هر یک از اقسام نیروهای درونی، چون شهوت و غضب، ریشه گرفته، پدید آید.

دروغ گاه در نیروی شهوت ریشه داشته، گاه از نیروی غضب سرچشمه می گیرد؛ البته هر یک از دو نیروی شهوت و غضب، مایه پدید آمدن صفاتی چون «حب به مال» و «دشمنی» می شوند که آن صفات نیز سرچشمه دروغ هستند. در بررسی چشمه های دروغ، چه بسا بتوان بدترین حالت آن را همنشینی با افرادی دانست که دروغ در بین آن ها نه تنها رفتاری ناپسند به شمار نمی آید، بلکه بسیار رایج است. انسان با تکرار و ادامه همین همنشینی ها به دروغگویی معتاد می شود.

گاه انسان برای کسب ریاست و حفظ آن یا کسب مال و غیره به دروغ متوسل می شود، و گاه همان شخص، بدون هیچ علتی، و فقط در اثر معاشرت و همنشینی با دروغگویان، به این رفتار زشت دچار شده، دروغ می گوید؛ البته به باور دانشمندان اخلاق، این نوع نیز از نیروی شهوت ریشه می گیرد و حالت اعتیاد در فرد پدید می آورد. معاشرت با افراد، آثار فراوانی بر جای خواهد گذاشت. گرچه شخص در ابتدا به این آثار توجهی ندارد، با گذشت زمان ناگاه در می یابد که زبانش جز به دروغ حرکت نمی کند.

## (5) پیامدهای زشت دروغ

1 - نابودی ایمان

دروغ با ایمان ناسازگار است و ضعف و نابودی آن را در پی دارد.

حسن ابن محبوب می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم :

یکون المؤمن بخيلا؟ قال : نعم، قلت : فيكون جباناً؟ قال : نعم، قلت : فيكون كذاباً؟ قال : لا و لا خائناً، ثم قال : يجبل المؤمن على كل طبيعه الا الخيانه و الكذب <sup>(192)</sup>.

آیا مؤمن ممکن است بخیل باشد؟ فرمود: بله. آیا ممکن است ترسو باشد؟ فرمود: بله. آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمود: نه، مؤمن دارای هر سرشتی می شود، جز دروغ و خیانت.

دروغ و خیانت هرگز در دل مؤمن یافت نمی شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

يطبع المؤمن على كل خصله و لا يطبع على الكذب و لا على الخيانه <sup>(193)</sup>.

مؤمن هر سرشتی را می پذیرد، جز دروغ و خیانت.

پس سرشت دروغگویی با ایمان ناسازگار است و ایمان را از قلب خارج می کند.

در بیان امام باقر علیه السلام چنین آمده است :

ان الكذب هو خراب الايمان <sup>(194)</sup>.

همانا دروغ، نابودی و خرابی ایمان است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

جانبوا الكذب فانه يجانب الايمان <sup>(195)</sup>.

از دروغ بپرهیزید؛ چرا که ایمان را دور می کند.

2 - محرومیت از هدایت الاهی

دروغ، انسان را از هدایت الاهی محروم می سازد.

پروردگار عزوجل در قرآن کریم می فرماید:

ان الله لا يهدي من هو كاذب كفار (196).

همانا خداوند دروغگوی ناسپاس را هدایت نمی کند.

ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب (197).

همانا خداوند کسی که اسراف کننده دروغگو است را هدایت نمی کند.

### 3 - زمینه سازی کفر و نفاق

دروغ گاه زمینه کفر یا نفاق را در انسان فراهم می سازد. زمانی که دل

دروغگو از ایمان خالی شد، کفر یا نفاق به آن راه خواهد یافت؛ چنان که

روایت شده: مردی خدمت رسول اکرم ﷺ رسید و عرض کرد:

یا رسول الله ما عمل اهل النار؟ قال النبي ﷺ: الكذب، اذا كذب العبد فجر و

اذا فجر كفر و اذا كفر دخل النار (198).

ای رسول خدا! کار اهل آتش چیست؟ پیامبر فرمود: دروغ. هر گاه دروغ

گوید، فاسق می شود و هر گاه فاسق شود، کافر می شود و هر گاه کافر شد، در

آتش قرار می گیرد؛

بنابراین، دروغ افزون بر دور ساختن ایمان از قلب انسان، زمینه کفر عملی او

را نیز فراهم می کند.

دوگانگی میان واقعیت و خبر شخص دروغگو، مایه پیدایش و رشد صفت

پلید نفاق در دل او می شود امیر مؤمنان علی ﷺ می فرماید:

الكذب يودي الى النفاق (199).

دروغ انسان را به نفاق می کشاند.

طبق نقل حضرت صادق ﷺ، پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

ثلاث من كن فيه كان منافقا و ان صام و صلى و زعم انه مسلم، 1 - من اذا ائتمن خان 2 - واذا حدث كذب 3 - و اذا وعد اخلف (200).

سه چیز است که در هر کس باشد، منافق است؛ اگر چه روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان کند که مسلمان است: 1 - آن گاه که او را امین به شمار آورند، خیانت کند. 2 - آن گاه که سخن براند دروغ گوید 3 - آن گاه که پیمان بزند، پیمان شکند.

دل نیارامد زگفتار دروغ آب و روغن هیچ نفروزد فروغ (201)

4 - ضعیف ساختن مروت و جوانمردی

پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

اقل الناس مروه من كان كاذبا (202).

جوانمردی در شخص دروغگو از همه کم تر است.

آن گاه که دروغ، عادت فرد شود، چه بسا جوانمردی، یکسره از وجود او رخت بریندد؛ چنان که در سخنان گهربار حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است:

من كذب افسد مروته (203).

هر کس دروغ بگوید، جوانمردی خویش را تباه سازد.

گوهر جوانمردی، جز با راستی و درستی سازگار نیست، و روح جوانمرد، از کژی و ناراستی گریزان است. حضرت در جای دیگر می فرماید:

لا يجتمع الكذب و المروءه (204).

دروغ و جوانمردی جمع نمی شوند.

5 - فراموشی

از آن جا که خبرهای انسان دروغگو، با واقع مخالف است و مخالفت با واقع، حد و مرز و معیار واحدی ندارد، چه بسا خبرهای او از یک واقعه، با هم سازگار و یک سان نباشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ان مما اعان الله به على الكذابين، النسيان (205).

همانا از کمک هایی که خداوند بر ضد دروغگویان می کند، فراموشی [آن ها] است.

6 - سلب توفیق از رسیدن به برخی مقام ها و انجام برخی اعمال صالح

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

الكذاب لا يكون صديقا و لا شهيدا (206).

دروغگو در زمره صدیقان در آید و نه در زمره شهیدان.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ان الرجل ليكذب الكذبه فيحرم بها صلاه الليل فاذا حرم صلاه الليل حرم بها

الرزق (207).

همانا انسان دروغ می گوید؛ پس، از نماز شب محروم می شود؛ پس آن گاه که از نماز شب محروم شد، از روزی [گسترده که اثر نماز شب است] محروم خواهد شد.

7 - کاهش ارزش اجتماعی

دروغگو قابل اطمینان نیست و مردم به او اعتماد نمی کنند؛ از این رو نزد مردم ارزش ندارد. ارزش انسان در جامعه بشری، به اطمینان مردم به او است. آن گاه که شخصی وجهه و آبروی خاصی دارد، ارزشمند است و از بین رفتن اعتبار و آبرو، نابود کننده ارزش اجتماعی او است و دروغگویی، رفتار

ناشایستی به شمار می رود که اعتبار انسان را از بین می برد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

الكذاب و المیت سواء فان فضیله الحی علی المیت الثقه به فاذا لم یوثق  
بکلامه بطلت حیاته <sup>(208)</sup>.

دروغگو و مرده یک سان هستند؛ زیرا همانا برتری زنده بر مرده، در اطمینان [مردم] به او است؛ پس وقتی مردم به سخن دروغگو اعتماد نکنند؛ زنده بودنش باطل است.

امام صادق علیه السلام از عیسی ابن مریم علیه السلام نقل فرمود:  
من کثر کذبه، ذهب بهاءه <sup>(209)</sup>.

کسی که بسیار دروغ گوید، ارزشش نزد خدا و نزد خلق او از بین می رود.  
امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ینبغی للرجل المسلم ان یجتنب مواخاه الکذاب فانه یکذب حتی یجی  
بالصدق فلا یصدق <sup>(210)</sup>.

شایسته است که مسلمان از دوستی و برادری با دروغگو بپرهیزد؛ زیرا او آن قدر دروغ می گوید که اگر سخن راستی هم بر زبان آورد، دیگر باور نخواهد شد.

این ناباوری تا آن جا گسترش خواهد یافت که مردم شخص دروغگو را طرف مشورت خویش نیز قرار نخواهد داد؛ چنان که امیر مؤمنان علی می فرماید:

... لا رای لکذوب <sup>(211)</sup>.

دروغگو [در مقام مشورت] هیچ رایی ندارد [= رایش بی ارزش است].

8 - موجب لعن خدا و فرشتگان



دروغگویی به اندازه ای ناپسند است که موجب لعن خدا و فرشتگان شده،  
دروغگو را در شمار لعنت شدگان در گاه الاهی قرار می دهد. رسول خدا  
می فرماید:

فلعنه الله على الكاذب و ان كان مازحا<sup>(212)</sup>.

خداوند دروغگو را لعنت کند؛ اگر چه شوخی کرده باشد.

المؤمن اذا كذب بغير عذر لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتن حتى  
يبليح العرش فيلعنه حمله العرش<sup>(213)</sup>.

آن گاه که شخص مؤمن، بدن عذر دروغ گوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت  
می کنند و از قلب او بوی گندی بیرون می آید که به عرش می رسد؛ آن گاه  
حاملان عرش الاهی نیز او را لعن می کنند.

#### 9 - فقر و تنگدستی

زمانی که دروغ گفتن، رفتاری ثابت و عادی شود، فقر و تنگدستی را به بار  
می آورد و برکت را از زندگی می برد. امیر مؤمنان علی عليه السلام در شمارش سبب  
های فقر می فرماید:

... و اعتياد الكذب يورث الفقر<sup>(214)</sup>.

و عادت به دروغ، تنگدستی را به جای می نهد.

#### 10 - سرزنش و پشیمانی

سرانجام دروغگویی، سرزنش شدن و پشیمانی از کرده خویش است؛ زیرا  
مردم دیر یا زود، به رفتار ناشایست و گفتار خلاف واقع دروغگویی پی برده، او  
را خواهند شناخت. از حضرت علی عليه السلام نقل شده است:

عاقبه الكذب ملامه و ندامه<sup>(215)</sup>.

سرانجام دروغ، سرزنش و پشیمانی است.

## 11 - نابودی شرم و حیا

کسی که عادت کند بدون توجه به ارزش و منزلت انسانی دیگران، به آن‌ها دروغ بگوید، پرده حیا میان خود و ایشان را دریده، بی شرم می‌شود، چنان‌که سرور پرهیزکاران حضرت علی علیه السلام فرموده است:

لا حياء لكذاب <sup>(216)</sup>.

دروغگویی، بی حیا است.

دروغ پیامدهای زشت دیگری نیز دارد که سرانجام همه آن‌ها دوزخ و عذاب الاهی است.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

ایاکم و الکذب فانه من الفجور و انهما فی النار <sup>(217)</sup>.

از دروغ پرهیزید. همانا دروغ از فجور و ستمکاری است و همانا دروغ و فجور در آتش جای دارند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام هم می‌فرماید:

ثمره الکذب المهانه فی الدنيا و العذاب فی الاخره <sup>(218)</sup>.

میوه دروغ، پستی در دنیا، و عذاب در آخرت است.

## (6) راه‌های درمان دروغ

دانشمندان اخلاق برای درمان بیماری‌های اخلاقی انسان، دو راه «علمی» و «عملی» را سفارش می‌کنند: در راه علمی، بر آگاهی‌بازدارنده، و در راه عملی، به رفتارهای برطرف‌کننده تأکید می‌ورزند.

انسان گاه به صورت موقت و اتفاقی به دروغ آلوده می‌شود که با یادآوری زشتی آن، به راحتی می‌تواند بر این رفتار ناپسند چیره شود و آن را به صورت کامل کنار بگذارد؛ ولی گاه دروغگویی به صورت ویژگی در او پدیدار می‌شود

که در این صورت باید برای درمان خویش به طور دائم بکوشد و از هر دو راه «علمی» و «عملی» بهره گیرد.

### راه علمی درمان دروغ

آگاهی و توجه به پیامدهای ناخوشایند دروغ، شیوه ای مؤثر در درمان این بیماری به شمار می رود.

محرومیتی از هدایت الاهی، ناتوانی از چشیدن طعم ایمان، فرو افتادن در گرداب نفاق و کفر، مسخ شدن در روز قیامت، سقوط در آتش دوزخ، دوری از جوانمردی و حیا، بی اعتمادی دیگران و ذلت و آثار شوم دیگر، همه و همه از پیامدهایی هستند که یادآوری مداوم آن ها، شخص مبتلا به دروغ را در درمان خویش یاری می کند.

غفلت از پیامدهای زشت و ناخوشایند رفتارهای زشت، از مهم ترین عوامل گرفتاری انسان به آن ها است که با یادآوری و ذکر می توان آن را برطرف کرد: و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین<sup>(219)</sup>.

و به یاد (مؤمنان) آور پس همانا به یاد آوردن برای مؤمنان، سودمند است.

### راه عملی درمان دروغ

یکی از مهم ترین روش های عملی در درمان دروغ آن است که انسان پیش از آن که کلمه ای را بر زبان بیاورد، درباره درستی یا نادرستی آن بیندیشد، و به آثار و عواقب آن توجه کند. امام عسکری علیه السلام می فرماید:

قلب الاحمق فی فمه و فم الحکیم فی قلبه<sup>(220)</sup>؛

قلب انسان احمق در دهانش، و دهان فرد حکیم در قلب اوست.

دستور بر گفتار و سخن گفتن باید از خانه خرد صادر شود، نه آن که انسان، کلام بدون اندیشه را بر زبان جاری سازد و آن گاه از پیامدهای ناخوشایندش

افسوس خورد. چه بسا افرادی که با سخن نسنجیده، خود را به پرتگاه نابودی انداخته اند.

شیوه دیگر در درمان عملی دروغ آن است که از معاشرت با دوستان دروغگو بپرهیزد؛ چرا که بسیاری از زشتی‌ها در اثر رفت و آمد و همنشینی با انسان‌های ناصالح پدید می‌آید و به عکس، بسیاری از زیبایی‌های اخلاقی هم در همنشینی با خوبان و صالحان پدیدار می‌شود.

پسر نوح با بدان بنشست      خاندان بنو نوح گم شد  
سگ اصحاب کهف روزی چند      پی نیکان گرفت و مردم شد

## فصل سوم : بهتان

والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما کتسبوا فقد اخطوا بهتانا و اثما

مبینا (221).

و آنان که مردان و زنان با ایمان را به سبب کاری که انجام نداده اند، می آزارند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند.

### مقدمه

یکی از رفتارهای زشت و ناپسند که گاه شاخه ای از غیبت به شمار می رود، «بهتان» است. بهتان همانند بسیاری از رذایل دیگر اخلاقی، از آفات و بیماری های فراوان به شمار می رود که نابودی انسجام در جوامع بشری را در پی دارد.

زشتی این رفتار تا آن جا است که از ناپسندترین بیماری های زبان شمرده می شود؛ بدین جهت در این فصل به بیان حقیقت و ابعاد گوناگون آن پرداخته می شود تا بتوان در ترک آن کوشید.

موضوعاتی که از آن ها بحث خواهد شد عبارتند از:

- 1 - تعریف بهتان
- 2 - اقسام بهتان
- 3 - نکوهش بهتان از دید شرع
- 4 - ریشه های درونی بهتان
- 5 - پیامدهای زشت بهتان
- 6 - راه های درمان بهتان.

## (1) تعریف بهتان

### بهتان در لغت و عرف

«بهتان» در لغت، به معنای «متحیر شدن» یا «متحیر کردن» است<sup>(222)</sup> و نزد عرف، در معنای «دروغ بستن به افراد به گونه ای که مایه تحیر شود» به کار می رود.

گاه سه کلمه «بهتان» «تهمت» و «افترا» در یک معنا به کار می روند؛ در حالی که این سه، هم از نظر لغوی و هم از لحاظ اصطلاحی با هم تفاوت دارند. بهتان، دروغ بستن؛ افترا دروغ بافتن؛ و تهمت، اظهار بدگمانی است.

### حقیقت بهتان در علم اخلاق

بهتان نزد دانشمندان اخلاق نسبت دادن رفتار یا گفتار یا حالتی زشت و ناپسند به کسی است که از آن زشتی، پاک و منزه است.

روایات بسیاری وجود دارد که به بیان حقیقت این رفتار زشت پرداخته است.

ابوذر غفاری (ره) می گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم:

ما الغیبه؟ قال: ذکرک اخاک بما یکره قلت: یا رسول الله! فان کان فیه الذی

یذکر به؟ قال: اعلم، انک اذا ذکرته بما هو فیه فقد اغتبتہ و اذا ذکرته بما لیس

فیه فقد بهتته<sup>(223)</sup>.

غیبت چیست؟ فرمود: این که برادر دینی ات را به چیزی که موجب

ناخشنودی او است یادآور شوی. عرض کردم: ای رسول خدا! اگر نقصی که

یادآور شدیم، در او باشد چه؟ پیامبر فرمود: اگر نقصی را که در او وجود دارد،

بازگویی، غیبت کرده ای و اگر نقصی را که در او نیست، یادآور شوی، «بهتان»

زده ای.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

ان من الغيبه ان تقول في اخيك ما ستره الله عليه و ان من البهتان ان تقول في اخيك ما ليس فيه <sup>(224)</sup>.

همانا «غیبت» این است که چیزی را درباره برادر (مؤمن) خود، عیبی را که در او نیست، بگویی.

امام موسی بن جعفر عليه السلام نیز سخنی با همین مضمون دارد:  
و من ذكره من خلفه بما هو فيه مما لا يعرفه الناس اغتابه و من ذكره بما ليس فيه فقد بهته <sup>(225)</sup>.

شخصی که پشت سر کسی آن چه را که در او هست و مردم نمی دانند، یادآور شود، غیبت کرده و کسی که آن چه را در او نیست، یادآور شود، «بهتان زده است».

در قرآن کریم آمده است :

و من يكسب خطيئه او اثما ثم يرم به بريئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبينا <sup>(226)</sup>.  
کسی که «خطا» یا «گناهی» را مرتکب شود؛ سپس بی گناهی را متهم سازد، بار «بهتان» و گناه آشکاری را بر دوش گرفته است.

## (2) اقسام بهتان

بهتان بر دو قسم است

1 - گاه در غیاب کسی به او دروغی می بندند و رفتار ناپسندی را که مرتکب نشده است، به او نسبت می دهند. در این قسم از بهتان، دو گناه بزرگ نهفته است: یکی دروغ و دیگری غیبت؛ زیرا مطلب نسبت داده شده غیر واقعی است و در غیاب شخص هم ابراز شده است <sup>(227)</sup>.

2 - گاه رفتار یا صفتی از صفات زشت نفسانی را که در شخص وجود ندارد، پیش رویش به او نسبت می دهند که در این قسم از بهتان فقط گناه دروغ نهفته است؛ ولی از نظر درجات دروغ، شدیدترین نوع دروغ به شمار می رود.

### زشت ترین قسم بهتان

گاه بهتان زننده، آن چه را به دروغ نسبت داده، خود مرتکب نشده است؛ اما گاهی رفتار ناشایستی را که از خودش سر زده، به دیگری نسبت می دهد که این زشت ترین و ناپسندترین نوع بهتان به شمار می رود. خداوند متعالی همان طور که گذشت، در قرآن کریم به همین قسم اشاره دارد؛ آن جا که می فرماید:

و من یکسب خطیئه او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا<sup>(228)</sup>.

کسی که «خطا» یا «گناهی» مرتکب شود، سپس بی گناهی را متهم سازد، بار «بهتان» و گناه آشکاری را بر دوش گرفته است.

### «حال و ملکه»<sup>(229)</sup> بهتان

بهتان نیز مانند رفتارهای زشت دیگر، گاه به صورت رفتاری اتفاقی و ناپایدار از انسان سر می زند که با هوشیاری اندک می توان به رفع آن پرداخت و به آسانی از تکرار آن جلوگیری کرد؛ اما این رفتار بر اثر غفلت، تکرار شده، به صورت عادت و رفتاری ریشه دار در می آید تا آن جا که مایه خشنودی بهتان زننده و وسیله ای برای خارج کردن رقیبان از صحنه های اجتماعی می شود، و به صورت ابزاری تبلیغاتی مورد بهره برداری قرار می گیرد. این جا است که شخص از ولایت الاهی خارج، و در ولایت و سرپرستی ابلیس داخل می شود؛ همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمود:

من روی علی مؤمن روایه یرید بها شینه و هدم مروءته لیسقط من اعین الناس اخرجه الله من ولایته الی ولایه الشیطان فلا یقبله الشیطان<sup>(230)</sup>.



هر کس بر ضد مؤمنی سخنی نقل کند و قصدش از آن، زشت کردن چهره او و از بین بردن وجهه [اجتماعی] اش باشد و بخواهد او را از چشم مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خویش خارج می کند، و تحت سرپرستی شیطان قرار می دهد، و شیطان هم او را نمی پذیرد.

### 3 - نکوهش بهتان از دید شرع و عقل

بهتان هم مانند بیش تر آفات زبان، از جمله رفتارهای مورد نهي شریعت بوده، حرام است و عامل آن به مجازات و کیفر الاهی گرفتار خواهد شد. خداوند بزرگ در آیه ای که گذشت، بهتان را گناهی آشکار معرفی کرده است (231). در روایات گوناگون نیز به بهتان زننده، وعید آتش داده شده است. بر اساس نقل حضرت رضا علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من بهت مؤمنا او مؤمنه او قال فيه ما ليس فيه اقامه الله يوم القيامة على تل من نار حتى يخرج مما قال فيه (232).

هر کس به مرد یا زن با ایمانی بهتان زند یا چیزی را به او نسبت دهد که در او نیست، خداوند او را در روز قیامت بر تلی از آتش به پا می دارد تا از آن چه گفته، خارج شود.

حضرت در گفتاری طولانی که به بیان نشانه های شخص فاسق پرداخته، بهتان را یکی از آن ها معرفی می کند:

و اما علامه الفاسق فاربعه اللهو و اللغو و العدوان و البهتان (233).

... و اما نشانه فاسق چهار چیز است :... و چهارم : بهتان.

حضرت صادق علیه السلام در دعایی طولانی که آن را در آغاز ماه مبارک رمضان می خواند، از گناهان بزرگ آمرزش می طلبد و در شمار آنها از بهتان نام می برد (234). از سوی دیگر، بهتان خود نوعی دروغ به شمار می رود؛ زیرا در آن

نسبتی دروغین به دیگری داده می شود. همه این موارد دلیل آن است که بهتان حرام بوده، افزون بر این، از گناهان بزرگ به شمار می رود؛ از این رو امام صادق علیه السلام در وصیتی که به اصحاب خویش فرمود، ایشان را از دروغ و بهتان باز داشت :

و ایاکم ان تزلقوا السنتکم بقول الزور و البهتان <sup>(235)</sup>.

و بیرهیزید از این که زبانهایتان را به گفتار دروغ و بهتان تیز کنید.

#### (4) ریشه های درونی بهتان

##### 1 - دشمنی

گاه انسان برای فرو نشانیدن آتش دشمنی و کینه خویش، به دیگری دروغ بسته، نسبت های ناپسند می دهد.

##### 2 - حسد

گاهی انسان به رتبه، شان و کمالات دیگری حسادت کرده، برای از بین بردن وجهه اش به او بهتان می زند.

##### 3 - ترس و فرار از مجازات

گاه انسان از ترس مجازات خطایی که مرتکب شده یا بر طرف کردن نسبت ناروایی که ممکن است به او داده شود، به دیگری بهتان زده، دروغ می بندد. شجره خبیثه این رذایل در مسأله بهتان، میوه ای به مراتب تلخ تر از غیبت می دهد؛ چرا که در غیبت، عیب و نقص واقعی و موجود در شخص، به او نسبت داده می شود؛ در حالی که در بهتان، آن چه را در او نیست، به او می بندند.

## (5) پیامدهای زشت بهتان

بهتان، آثار و عواقب زشت و شومی را هم در دنیا و هم در سرای آخرت به بار می آورد که دامن گیر بهتان زنده می شود.

### الف - پیامدهای زشت بهتان در دنیا

آثار و عواقب زشت بهتان در دنیا، هم فرد و هم اجتماع را در بر می گیرد.

#### 1 - پیامد فردی بهتان :

کسی که به دیگری بهتان می زند، از مکر الاهی مصون و سالم می ماند و سرانجام رسوا می شود؛ چرا که خداوند آبروی مؤمن را حفظ می کند و او را از آسیب بهتان دیگران می رهاوند. در روایات هم آمده است : خداوند، کسی را که به دنبال عیب های مسلمانان باشد حتی در داخل خانه اش رسوا می کند <sup>(236)</sup>. این فرد در اجتماع نیز به سرعت شناسایی، و از ارزش و اعتبارش کاسته می شود.

#### 2 - پیامد اجتماعی بهتان :

بهتان بذر دشمنی را در جامعه بشری پاشیده، دوستی ها را به دشمنی تبدیل می کند. بهتان، حس اعتمادی را که محور تشکیل دهنده واحدهای کوچک و بزرگ اجتماعی است <sup>(237)</sup> از بین می برد و مایه متلاشی شدن آن ها می شود. این صفت ناپسند می تواند همه روابط را تحت تأثیر قرار دهد. ازدواج ها را تبدیل به طلاق، روابط پدر و فرزند را تیره، و در موارد حاد و شدید، موجب وقوع جنایاتی چون قتل شود.

## ب - پیامدهای آخرتی بهتان

در مورد آثار بهتان در سرای آخرت، روایات بسیاری وجود دارد که از جمله می توان به آن چه حضرت رضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده است اشاره کرد:

من بهت مؤمنا او مؤمنه او قال فيه ما ليس فيه اقامه الله يوم القيامة على تل من نار حتى يخرج مما قال فيه <sup>(238)</sup>.

هر کس به مرد یا زن با ایمانی بهتان زند یا چیزی را به او نسبت دهد که در او نیست، خداوند او را روز قیامت بر تلی از آتش به پا می دارد تا از آن چه [درباره برادر یا خواهر مؤمنش] گفته است خارج شود.

امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه می فرماید:

البهتان على البري اثقل من الجبال الراسيات <sup>(239)</sup>.

بهتان زدن به شخصی که از آن [بهتان] بری است، از کوه های محکم و استوار هم سنگین تر است.

با توجه به این روایت، بهتان و تهمت برای شخصی که از آن بری است، بسیار سنگین است؛ اما برای کسی که بهتان زده، عذاب و گناهی سنگین تر است؛ ولی او این سنگینی را احساس نمی کند.

من بهت مؤمنا او مؤمنه بما ليس فيه بعثه الله في طينه خبال حتى يخرج مما قال <sup>(240)</sup>.

کسی که به برادر یا خواهر مؤمنش به چیزی که در او نیست، بهتان زند، خداوند روز قیامت او را در گلی که آب آن چرک است، محشور می کند تا از چیزی که گفته است، خارج شود [و از عهده اش بیرون بیاید].

از حضرت پرسیده شد: گل خبال یعنی چه؟ فرمود:

چرکی است که در قیامت از عورت زناکاران خارج می شود.

## (6) راه های درمان بهتان

اندیشه در پیامدهای شوم بهتان، و یاد آوری مستمر آن ها، نقش مهمی در باز داشتن انسان از این رفتار ناپسند دارد که سرانجام ریشه کن شدن این آفت از درون نفس انسانی را در پی خواهد داشت.

شخص مبتلا به بهتان باید در صدد تقویت نیروی تقوا و بازدارندگی در خویش باشد؛ از این رو به ذکر همیشگی عواقب بیماری خویش نیازمند است. دقت و تفکر در احادیثی که به بیان اهمیت فراوان آبروی افراد با ایمان پرداخته است نیز مایه تقویت نیروی تقوا در او شده، وی را از ریختن آبروی دیگران باز می دارد.

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است :

المؤمن اعظم حرمة من الكعبة <sup>(241)</sup>.

حرمت مؤمن از کعبه عظیم تر است ؛

البته درمان حتمی و قطعی تمام بیماری های رفتاری انسان به برطرف کردن ریشه های درونی آن ها بستگی دارد؛ از این رو باید در ابتدا بیماری بهتان را ریشه یابی کرد و پس از یافتن آن، به از بین بردنش پرداخت. اگر حسد سرچشمه این رفتار ناشایست است، باید به نابود کردن آن پرداخت و اگر رذیله ای دیگر، ریشه این بیماری است، باید در زوال آن کوشید.

## فصل چهارم : تهمت

آن گاه که مؤمن به برادرش تهمت زند، ایمان در دل او ذوب [و ناپدید] می شود؛ همان گونه که نمک در آب [ناپدید می شود] (242).

حضرت صادق علیه السلام.

### مقدمه

یکی دیگر از دردهای جامعه بشری که از دیرباز با آن دست به گریبان بوده و از آن، آسیبهای فراوان دیده است، بیماری نابود کننده «تهمت» است. تهمت همانند دیگر بیماری های مهم زبان از قبیل «دروغ و غیبت»، پیامدها و آثار شوم و بسیار مخربی برای جامعه انسانی دارد؛ بدین سبب باید در راه شناخت حقیقت و درمان آن بسیار کوشید.

این فصل می کوشد تا با پرداختن به جهات گوناگون تهمت، راه چاره ای برای درمان این بیماری مهلک نشان دهد. مباحث مورد توجه در این فصل عبارتند از:

- 1 - تعریف تهمت
- 2 - اقسام تهمت
- 3 - نکوهش تهمت از دید شرع
- 4 - ریشه های درونی تهمت
- 5 - پیامدهای زشت تهمت
- 6 - راه های درمان تهمت.

### (1) تعریف تهمت

«تهمت» از ریشه «وهم»، به معنای اظهار گمان بدی است که به دل انسان راه یافته است.

هر رفتاری از مجموعه رفتارهای انسان که در جامعه پدیدار می شود، به دو گونه قابل تفسیر و برداشت است: برداشتی «خوب و مثبت»، و برداشتی «بد و منفی». در تهمت، انسان از رفتار، گفتار یا حالت دیگری، برداشت «بد و منفی» می کند که البته این برداشت، گاه به خود رفتار باز می گردد به این معنا که خود رفتار، ناپسند و ناشایست تلقی می شود، و گاه از آن رفتار، صفات درونی و ویژگی های ناپسند برداشت می شود بی آن که خود رفتار بد و ناپسند باشد که در این صورت، رفتار، فقط به منزله آینه و نمای آن صفت درونی گرفته می شود؛ یعنی گاه «تهمت» درباره زشتی ذات عمل و خود رفتار است، و گاه عمل و رفتار پلی قرار داده می شود تا برخی از زشتی های درونی به شخص نسبت داده شود.

#### تفاوت سوءظن با تهمت

هر گاه کسی از رفتار، گفتار یا حالات دیگران برداشت بدی داشته باشد، ولی این برداشت، فقط در درونش پنهان بماند و آشکار نشود، به «سوءظن» (بدگمانی) مبتلا شده است؛ ولی اگر برداشت ناشایستش را اظهار کرد، به رفتار او «تهمت» گفته می شود؛ پس تفاوت «سوءظن» و «تهمت» در آشکار کردن گمانی است که از رفتار دیگری برداشت شده است.

#### تفاوت بهتان با تهمت

در «بهتان» انسان می داند کسی که به او نسبت ناروا می دهد، کار نادرستی انجام نداده است؛ ولی از روی اغراض و خواسته های نفسانی، همانند دشمنی، کینه و حسد، صفت یا رفتار ناشایستی را به او نسبت می دهد؛ اما در تهمت، انسان برداشت خویش از رفتار دیگری را مدنظر قرار می دهد و او را متهم می سازد؛ در حالی که نمی داند این رفتار از او سر نزده است؛ برای نمونه اگر

انسان، شخصی را با سلاح گرم در کنار مقتولی مشاهده کند و به او نسبت قتل بدهد؛ در حالی که می داند قاتل نیست، رفتارش «بهتان» نامیده می شود و اگر نداند او قاتل نیست، به رفتار او «تهمت» گفته می شود.

سرچشمه تهمت، «سوءظن» است. بدگمانی به کردار، گفتار یا حالات دیگران ممکن است موجب شود شخص چه در حضور و چه در غیاب ایشان تهمت بزند؛ پس سوءظن می تواند به تهمت بینجامد؛ به این گونه که در سوءظن، برداشت انسان از عمل، سخن یا حالت دیگری، برداشتی بد در درون خود او است و ممکن است به سبب عواملی از درون انسان به بیرون تراوش کند؛ یعنی به دیگران اظهار شود که در این صورت به تهمت تبدیل می شود.

## (2) اقسام تهمت

آشکار کردن گمان نادرست و اظهار آن، به دو صورت ممکن است :

### 1 - اظهار حضوری

گاه تهمت زنده، رفتار یا ویژگی زشتی را در حضور خود متهم، به او نسبت می دهد و مدارک و اسناد این نسبت که می تواند شامل عمل، سخن یا حالتی از او باشد را نیز ارائه می کند.

### 2 - اظهار غیابی

گاه تهمت زنده در حضور فرد چیزی بیان نمی کند؛ بلکه در غیابش به او رفتار یا صفت ناپسندی را نسبت می دهد که این امر دو حالت دارد:

الف. تهمت زنده فقط نتیجه برداشت خود را از رفتار شخص در غیابش به او نسبت می دهد و از خود رفتار، سخنی به میان نمی آورد به این معنا که تهمت زنده نمی گوید به دلیل دیدن چه رفتاری از متهم، چنین برداشتی از او داشته است؛ البته تفاوتی نیست بین آن که برداشت او از رفتار متهم در برخورد با



خود او باشد یا دیگران؛ زیرا در هر دو صورت، اظهار بدگمانی شده و حقیقت تهمت پدید آمده است.

ب. خود آن رفتار، گفتار یا صفات را نقل می کند؛ سپس برداشت خود از آن را به دیگران ارائه می دهد.

#### زشت ترین مصداق تهمت

تهمت، ابراز کردن گمان بد به دیگری است که از زشت ترین مصداق آن، این است که انسان در آغاز کار، شخصی را امین و معتمد خود کند و کاری را به او واگذارد؛ سپس به او سوءظن یافته، این بدگمانی را به شخص بگوید.

امام جعفر صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

لیس لك ان تتهم من ائتمنته <sup>(243)</sup>.

حق نداری به کسی که او را امین خویش ساخته ای، تهمت بزنی.

#### «حال و ملکه» زشت تهمت

تهمت از رذایل نفسانی چون دشمنی، حسد، شهوت یا غضب سرچشمه می گیرد و در آغاز، رفتاری است که اتفاقی از انسان سر می زند؛ ولی تکرار آن موجب می شود که به صورت ملکه در نهاد شخص در آید و انجام آن برایش آسان شود.

کسی که این صفت برای او ملکه نشده است، شاید در اثر انجام این رفتار، تحت فشار مسائل اعتقادی و وجدانی خود قرار گرفته، متاثر و متاثرم شود؛ ولی اگر این عمل تکرار شده، به صورت صفت پایدار نفسانی درآید، آن رفتار زشت را به آسانی انجام می دهد و نه تنها برایش ناراحت کننده نیست؛ بلکه سرور و شادمانی هم به همراه خواهد آورد و با رسیدن به این گمان باطل که با تهمت، رقیبی از صحنه خارج شده است، خشنود می شود؛ بنابراین باید از تکرار

این گناهان خودداری کرد تا به ملکه ای زشت و ناپسند در روح انسان تبدیل نشوند.

### (3) نکوهش تهمت از دید شرع

تهمت، ابراز سوءظن نزد دیگران است و از آن جا که گمان بد به رفتار یا گفتار یا صفات ناپسند مربوط می شود، تهمت به شکلی، بازگفتن امور ناشایست دیگران است؛ به همین جهت می توان آن را نوع خاصی از اقسام غیبت به شمار آورد.

وقتی برای شخصی، سوءظن به دیگری پیش می آید، با بیان آن گمان بد، آن هم در غیاب خود متهم، به غیبت آلوده می شود و اگر این عیوب یا رذایل در شخص متهم وجود نداشته باشد، باز گفتن آن را می توان نوعی از انواع «بهتان» به شمار آورد. البته میان هر سه عنوان، تفاوت های دقیقی وجود دارد. با این بیان می توان تهمت را رفتاری مردد میان «غیبت» و «بهتان» دانست که البته هر دو حرام هستند و در نتیجه، تهمت نیز حرام خواهد بود؛ چرا که یا در شمار مصادیق غیبت قرار می گیرد یا عنوان «بهتان» بر او صدق می کند. ریختن آبروی دیگران نزد شخص سوم یا گروهی از مردم، با توجه به آگاهی نداشتن دیگران از این که آن فرد مرتکب عمل خاصی شده یا خیر، حرام است.

#### رد تهمت

همان گونه که در بحث غیبت آمد، انسان نه تنها نباید شنونده غیبت باشد، بلکه اگر غیبت به شکل ناخواسته نیز به گوش او رسید، باید در رد آن بکوشد و فقط ذکر این نکته که «غیبت نکنید» کافی نیست؛ زیرا شاید بیان همین جمله، تاءبیدی بر وجود عیب و نقص در غیبت شده باشد؛ پس باید در رد غیبت کوشید تا غیبت شده از اصل عیب مبرا شود.

«تهمت» و «بهتان» نیز چنین است، و آن کس را که مورد تهمت قرار گرفته باید از اتهام پاک سازد.

آن یکی شیخ را تهمت نهاد      کو بد است و نیست بر راه شاد  
شارب خمر است و سالوس و خبیث      مر میدان را کجا باشد مغيث  
آن یکی گفتش ادب را هوش دار      خرد نبود این چنین ظن بر کبار  
دور ازو و دور از آن اوصاف او      که زسیلی تیره گردد صاف او  
این چنین بهتان منه بر اهل حق      ن خیال تو است، برگردان ورق <sup>(244)</sup>  
گوینده تهمت فقط با تکیه بر قرائن موجود، نتیجه گیری کرده و برداشت خود  
از آنچه واقع شده را به دیگری نسبت می دهد و در واقع بدگمانی خود را ابراز  
می کند؛ از این رو باید در صدد نفی آن بر آمد و یادآور شد که نسبت دادن این  
کار نادرست به دیگری - حتی اگر این نسبت درست هم باشد - مشمول حکم  
غیبت است و در صورت اشتباه، مشمول حکم بهتان می شود که در هر دو  
صورت کار او حرام است؛ پس وظیفه انسان حمایت از شخصی است که مورد  
بهتان و یا تهمت قرار گرفته است و باید آبروی او را از گزند تهمت مصون  
داشت.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

من اذل عنده مؤمن و هو یقدر علی ان ینصره فلم ینصره، اذله الله یوم القیامه  
علی رءوس الخلائق <sup>(245)</sup>.

کسی که نزد او مؤمنی او مؤمنی را خوار کنند، در حالی که می تواند وی را  
یاری کند و این کار را نکند، خداوند او را روز قیامت در راس تمام آفریده  
هایش خوار می کند.

من رد عن عرض اخیه کان له حجابا من النار <sup>(246)</sup>.

کسی که (آسیب‌ها) را از آبروی برادر (مؤمن) خود رد کند؛ (همین) برای او پرده‌ای در برابر آتش می‌شود.

در مواردی که انسان توانایی حمایت از آبروی دیگری را ندارد می‌تواند مجلس را ترک کند و اگر نمی‌تواند چنین کاری کند، باید در دل از حضور در چنین مجلسی ناخشنود باشد. بی‌تفاوتی درونی نیز در برابر چنین رفتار زشتی، بد و نازیبا است.

### تأثیر تهمت بر شنونده آن از نظر اخلاقی

در تهمت، شنونده، اخباری را از تهمت‌زننده می‌شنود که بر حدس تهمت‌زننده استوار است و از درستی یا نادرستی آن به صورت قطعی آگاه نیست. حال اگر شنونده نفسی ضعیف داشته باشد، چه بسا تحت تأثیر این تهمت قرار گیرد و دیدش درباره متهم عوض شود؛ یعنی حتی اگر شنونده، به وظیفه شرعی خود عمل، و با گوینده برخورد کند و تهمت او را برگرداند، این امکان هست که از لحاظ اخلاقی و حالات درونی، تحت تأثیر قرار گرفته، از اعتمادش به متهم کاسته شود.

دانشمندان علم اخلاق برای شنونده تهمت چهار حالت را در نظر گرفته‌اند و برای هر یک از این حالات، راه‌حل‌هایی علمی را بیان کرده‌اند تا به متهم بدبین نشود.

- 1 - شنونده می‌داند اظهارات گوینده تهمت است.
- 2 - شنونده نمی‌داند اظهارات گوینده تهمت است یا بهتان؛ چرا که ممکن است این اظهارات برداشت او از رفتار متهم یا نسبتی دروغین به او باشد.
- 3 - شنونده نمی‌داند گفتار گوینده تهمت یا غیبت است.
- 4 - شنونده نمی‌داند گفتار گوینده تهمت یا بهتان یا غیبت است.

در مورد اول که شخص می داند این اخبار تهمت است، بدگمانی در مرتبه ای ضعیف به شنونده منتقل شده است؛ یعنی شخص می داند که گوینده از روی حدس و بدگمانی، بر نشانه ها و قرائنی تکیه کرده که موجب برداشت نادرستی از متهم شده است که با توجه به این آگاهی می تواند بدبینی را از خود دور سازد و اتهام را ناشی از درک نادرست تهمت زننده بداند.

در مورد دوم که گفتار گوینده بین تهمت و بهتان مشکوک است، اگر تهمت باشد، یک طرف احتمال بر محور حدس است و طرف دیگر آن (بهتان) بر دروغین بودن آن نسبت درباره متهم دلالت دارد؛ از این رو شنونده به آسانی می تواند بدگمانی را از خود دور سازد.

در مورد سوم که بین حکم تهمت یا غیبت اشتباهی پیش آید، چون یک طرف این اخبار بر محور حدس است می توان آن را رد کرد و مورد چهارم هم ادغامی از این سه مورد است که در هر چهار مورد، این اخبار با شدت و ضعف خود می تواند بر فرد تاثیر گذار باشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ایها الناس من عرف من اخیه وثیقه دین و سداد طریق فلا یسمعن فیه اقاویل الناس اما انه قد یرمی الرامی و یخطی السهام و یحیل الکلام و باطل ذلک یبور و الله سمیع و شهید اما انه لیس بین الحق و الباطل الا اربع اصابع فسل عن معنی قوله هذا فجمع اصابعه و وضعها بین ادنه و عینه ثم قال : الباطل ان تقول سمعت و الحق ان تقول رایت <sup>(247)</sup>.

ای مردم! کسی که برادر دینی اش را این گونه شناخت که او در دین محکم و استوار است [= آدم متدینی است] و کردار و رفتارش در مسیر شرع قرار دارد، دیگر نباید درباره او به حرف این و آن گوش کند. همانا کسی که تیر می

اندازد، گاهی تیرش به خطا می رود، [= کلامش ریشه ندارد] و آن چه که گفته می شود و نادرست است، از بین می رود و خداوند شنوا و گواه است. هوشیار باشید همانا بین حق و باطل به جز چهار انگشت فاصله نیست.

از حضرت پرسیدند: این که فاصله بین حق و باطل چهار انگشت است، یعنی چه؟ انگشتان مبارکش را جمع کرد و بین گوش و چشمش گذاشت و فرمود: باطل این است که بگویی شنیدم، و حق این است که بگویی دیدم. با توجه به این روایت، اخباری که بر محور حدس و گمان بوده و ریشه اش شنیدنی ها و احتمالات است، از موارد تهمت، بهتان یا غیبت به شمار می آید. در غیبت، احتمال این است که گوینده، آن چه را می گوید، دیده است؛ ولی شنونده فقط یک احتمال را می شنود؛ پس نباید تحت تاثیر شنیده ها قرار گیرد؛ زیرا به ندرت اتفاق می افتد که شنیده ها بر مبنای دیده ها و صادقانه باشند.

از امام حسن علیه السلام پرسیدند: بین حق و باطل چقدر است؟ حضرت در پاسخ فرمود:

اربع اصابع فما رايته بعينك فهو الحق و قد تسمع باذنك باطلا كثيرا <sup>(248)</sup>.  
چهار انگشت است. آن چه را با چشمت می بینی حق است و آنچه را با گوش خود می شنوی، بیش ترش باطل است.

#### شیوه پیش گیری از تهمت

با توجه به تعریفی که از تهمت ارائه شد، انسان باید برای پیش گیری از ابتلای خود و دیگران به این گناه، در درجه نخست از بدگمانی به دیگران پرهیزد، و در صورت شنیدن تهمت از دیگران، به گونه ای از خویش مراقبت کند که تحت تاثیر بدگمانی دیگران قرار نگیرد. همچنین نباید از او حرکتی

سرزند که منشاء حدس و بدگمانی دیگران قرار گیرد؛ یعنی در نهایت، کاری را که ممکن است منشاء حدس و بدگمانی دیگران قرار گیرد، انجام ندهد.

دلق بیرون کن برهنه شو زدلق تا زتو فارغ شود اوهام خلق<sup>(249)</sup> برای این منظور باید از معاشرت و همنشینی با افرادی که در جامعه به بدی شناخته شده اند دوری جست تا زمینه اتهام فراهم نشود، گاهی حضور در جمعی که بیش تر افراد آن زشتکارند، منشاء بدگمانی و تهمت می شود؛ هر چند خود فرد زشت کار نباشد. عدم حضور در چنین مکان ها و مجامعی که برای انجام اهدافی زشت بر پا شده است می تواند زمینه اتهام را کاهش دهد. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام به او فرمود:

یا بنی! من یصحاب صاحب السوء لایسلم و من یدخل مداخل السوء یتهم<sup>(250)</sup>

ای پسر من! کسی که با بدکاران همنشینی کند، سالم نمی ماند. [= بر روح او تأثیر می گذارد] و اگر کسی به جایگاهی بد گام نهد، متهم می شود. امام صادق علیه السلام در جایی دیگر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند: اولی الناس بالتهمه من جالس اهل التهمه<sup>(251)</sup>.

سزاوارترین مردم به متهم شدن کسی است که با افرادی که متهم هستند همنشینی کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصایای خویش می فرماید: ایک و مواطن التهمه و المجلس المظنون به السوء، فان قرین السوء یغیر جلیسه<sup>(252)</sup>.

از جاهایی که مورد تهمت قرار می گیرند و مجلسی که به آن گمان بد برده می شود، پرهیز. به درستی که همنشین بد، همنشین خود را فریب می دهد.

من وضع نفسه مواضع التهمه فلا يلومن من اساء به الظن<sup>(253)</sup>.

کسی که خودش را در معرض تهمت قرار داد، سرزنش نکند کسی را که به او بدگمان شده است.

من دخل مداخل السوء اتهم<sup>(254)</sup>.

کسی که به جایگاه های بد گام نهد، متهم می شود.

شیوه برخورد با برداشت ها و اخبار حدسی و حسی

انسان حق ندارد رفتار، گفتار یا صفت نادرستی را که بر پایه حدس در برادر یا خواهر مؤمنش دریافته است، به او نسبت دهد و بدون آن که از اعتبار دریافت خود مطمئن باشد، آن را نقل کند.

نسبت دادن رفتاری زشت که از روی حدس باشد، همان تهمت ؛ است چرا که شخص در تهمت، بدگمانی خویش را درباره دیگری اظهار می کند و بدگمانی، چیزی جز حدس زدن در حق دیگری نیست و چه بسیار حدس هایی که با واقع مطابقت نمی کند و فقط مایه بدگمانی دیگران در حق متهم می شود.

حس کردن رفتار یا حالات دیگران به دو صورت «مستقیم» و «غیر

مستقیم» ممکن است :

1 - حس غیر مستقیم : در این قسم، انسان خود، رفتار متهم را ندیده و سخن او را نشنیده ؛ بلکه دیگری برای او نقل کرده است ؛ یعنی از راه شنیدن از دیگری، به رفتار یا گفتار متهم پی می برد و با واسطه از مسأله آگاه می شود. درباره این نوع حس و احکام مربوط به آن، روایات بسیاری وارد شده است که بیانگر باطل بودن مطالبی است که از طریق گوش به انسان می رسد.



در این باره بحث بسیار گسترده است؛ چرا که واسطه حس غیر مستقیم، انسان است و انسان هم موجودی است که اگر در مسیر امیال نفسانی قرار گیرد، به خبیث ترین آفریدگان تبدیل می شود؛ چنان که اگر راه درست را بیمایید، اشرف مخلوقات و برتر از ملائکه است.

بیش تر انسان ها گرفتار رذایل نفسانی چون کینه، حسد، بخل و طمع هستند که آن ها را به تهمت زدن به دیگران وا می دارد و باعث می شود از سادگی صفای شنونده سوء استفاده کرده، حب و بغض های خود به دیگران را در قالب بهتان و تهمت مطرح کنند، و چون نفس بیش تر افراد بشر، به آداب الهی آراسته نشده است، گفتارشان قابل تصدیق و اعتماد نیست و هواهای نفسانی در بسیاری از کارهایشان تاثیر دارد.

گاهی پلیدی نفس به حدی شدت می یابد که شنونده با این که می داند آن چه درباره برادر مؤمنش شنیده، از واقعیت بسیار دور است، آن مطلب را نقل می کند و در بعضی موارد چیزی را که خودش ندیده یا نشنیده است و آن را از قول دیگری عنوان کرده، به گونه ای القا می کند که گویی خودش دیده یا با گوش خود شنیده است. این پلیدی نفس به حدی می رسد که او تکذیب متهم درباره اتهام وارد بر خود را می شنود؛ ولی آن را نشنیده می گیرد و هم چنان به سخنان خویش ادامه می دهد.

پیشوایان معصوم علیهم السلام با جنبه های درونی انسان به خوبی آشنا بوده و به همین دلیل، غالب نقل هایی را که درباره رفتار یا گفتار دیگران صورت می گیرد باطل به شمار آورده اند؛ چنان که از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است:

الباطل ان تقول سمعت و الحق ان تقول رايت <sup>(255)</sup>.

باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن است که بگویی دیدم.

حال اگر نقل کننده فرد عادل باشد، تکلیف انسان چیست ؟  
حکم کلی این است که از نظر درونی نباید تاثیر بگذارد و از نظر بیرونی نباید برای دیگری نقل شود. در این مسأله، از لحاظ درونی نه باید آن را تصدیق کرد و نه تکذیب ؛ چرا که تصدیق هر یک از متهم و شخص عادل، مستلزم تکذیب دیگری است. اگر شخص عادل را در دل تصدیق کنی، باید متهم را دروغگو بدانی و اگر متهم را تصدیق کنی، لازمه اش تکذیب شخص عادل است.

از نظر بیرونی باید گفت : گرچه ناقل خبر، فرد عادل و درستی است، نقل کردن او موجب شده که مشمول حکم غیبت قرار گیرد و همین امر او را از درجه اعتبار ساقط می کند؛ زیرا غیبت، فسق، پس فرد غیبت کننده هم فاسق است و مطابق آیه شریفه ذیل، دانشمندان علم اخلاق معتقدند: انسان حق حکایت چیزی را که فاسق برای او نقل می کند ندارد. خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا (256).

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی برای شما خبر آورد، جست و جو کنید [= سخن او را بدون تحقیق نپذیرید]؛

پس به صرف عادل بودن نقل کننده نمی توان حکم کرد که نقل کردن آن مطلب جایز است ؛ چون این فرد عادل هم مانند سایر افراد بشر، معصوم نیست و ممکن است اشتباه کرده باشد.

2 - حس غیر مستقیم : زمانی که شخص، کاری را با چشم می بیند یا گفتاری را با گوش خود می شنود (هیچ واسطه و شخص سومی در کار نیست) می گویند با حس مستقیم خود آن عمل یا گفتار را دریافت کرده است.

دانشمند بزرگ شیعی، مولی محمد مهدی نراقی (قدس سره) درباره شیوه برخورد با حس مستقیم می نویسد: جایز نیست انسان هر چیزی را که با چشم خود می بیند تصدیق کند. بسیاری از اعمال دو چهره دارند و می توان آن ها را بر صورت درستی حمل کرد و جایز نیست انسان از آن ها زشتی و نادرستی را برداشت، سپس برداشت خود را برای دیگران هم نقل کند؛ البته در روایات آمده است که «هر آن چه چشم ببیند، حق است»؛ ولی منظور از این چشم، چشم پاک و بی غرض و بی هوا است، نه چشم آلوده و مبتلا به هواهای نفسانی، و چشم پاک هم تا آن جا که راه درستی را برای عملی باز می بیند، آن را بر فساد حمل نمی کند. امیر مؤمنان علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل فرموده است :

اطلب لایحیک عذرا فان لم تجد له عذرا فالتمس له عذرا <sup>(257)</sup>.

(اگر کاری از برادر مؤمنت سر زد که ظاهرش نقص است)، اول عذری برایش بیاور و اگر عذری نیافتی، برایش عذر بتراش ؛ پس نباید به ظاهر عمل توجه کرد. چه بسا ظاهر عملی زشت به نظر آید؛ ولی دلیل موجهی برای انجام آن وجود داشته و جنبه شرعی یا تادیبی در آن نهفته باشد و اگر هم عمل به گونه ای باشد که به هیچ صورت نتوان آن را بر صحت حمل کرد، باید خود شخص برای انجام آن عمل دلیل بتراشد که مسأله نزد دیگران بر صحت عمل شود.

امام جعفر صادق علیه السلام از حضرت علی علیه السلام چنین روایت کرده است :

ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاءتیک ما یغلبک منه و لا تظنن بکلمه

خرجت من اخیک سوءا و انت تجد لها فی الخیر محمد <sup>(258)</sup>.

رفتار برادرت را بر بهترین وجه قرار بده تا جایی که اطمینان به بدی آن نداری و درباره سخنی که از دهان او در آمده، گمان بد نکن تا آن جا که راهی برای نیکو پنداشتن آن وجود دارد.

پس حس مستقیم هم دچار خطا می شود؛ زیرا امیال نفسانی در هر حال بر دیده ها و شنیده های انسان اثر می گذارد و برداشت ها را دگرگون، و داوری را از جاده حق منحرف می کند.

بغض و نفرت، خوبی ها را زشت می نمایاند و زشتی ها هم به هیچ روی قابل سفارش نیستند. از سوی دیگر ممکن است وجود ملکات زشت نفسانی در فرد تهمت زننده باعث شود که آن را به دیگران تعمیم دهد. برای نمونه خود شخص آلوده است؛ بنابراین پیرامون خود را آلوده می بیند یا خودش از کارهایی که انجام می دهد، هدف زشتی را پی می گیرد و این زشتی را به کار دیگران نیز نسبت می دهد. چون خودش به قصد مسخره کردن جلو دیگران تواضع می کند، تواضع دیگران به خود را نیز تمسخر می پندارد. چنان که گفته اند: «کافر همه را به کیش خود پندارد.»

در این مسأله دشمنی های شخصی دخیل نیستند؛ بلکه بیماری های نفسانی فرد، ریشه بدبینی او می شود و ریشه اساسی همه بیماری های نفسانی نیز دوست داشتن دنیا و غفلت از آخرت و مقام انسانی است. فرو رفتن در مسائل مادی و فراموشی مسائلی چون مرگ، قیامت، حساب و کتاب و دوزخ سبب غفلت از معنویات می شود.

حب الدنيا راس كل خطیئه<sup>(259)</sup>.

دوستی دنیا در راس همه خطاها قرار دارد.

#### (4) ریشه های درونی تهمت

ریشه رفتار ناپسند و زننده تهمت را مانند بسیاری از رفتارهای زشت دیگر، باید در رذایل اخلاقی که از عدم اعتدال قوای درونی انسان پدید می آیند، جست.

«حسد» «ترس از مجازات» «طمع» و... رذایلی هستند که موجب ارتکاب این رفتار زشت از آدمی می شوند. گاه انسان از روی حسادت به کمالی که در دیگری وجود دارد به متهم ساختن وی اقدام می کند تا به این وسیله کمال او نادیده گرفته شود.

کس نخواند نامه من کس نگوید نام من      جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شغب  
چون کنند از نام من پرهیز این ها چون خدای      در مبارک ذکر خود گفته است نام بولهب!؟  
من برون آیم به برهان ها زمذهب های بد      پاک تر زان کز دم آتش برون آید ذهب  
عامه بر من تهمت دینی زفضل من برند      بر سرم فضل من آورد این همه شور و جلب (260)

شخص گاه به سبب واهمه ای که از مجازات در برابر کرده زشت خویش دارد، به دیگری اتهام می زند و گاه حرص و طمع برای رسیدن به مقام و رتبه متهم، او را به تهمت وا می دارد؛ البته توجه به این نکته ضرورت دارد که توهم و بدگمانی پدید آمده از نیروی درونی «واهمه» در تمام این موارد نقش مهمی را ایفا می کند.

#### (5) پیامدهای زشت تهمت

تهمت آثار شومی هم برای تهمت زننده و هم برای تهمت زده شده به بار می آورد که می توان آن ها را در دو عنوان ذیل جای داد:

1 - پیامد تهمت بر بعد معنوی انسان

در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام در این باره آمده است :

إذا اتهم المؤمن آخاه انما الايمان من قلبه كما ينمات الملح في الماء (261).

آن گاه که مؤمن به برادر مؤمنش تهمت زند، ایمان در دل او ذوب می شود؛ همان گونه که نمک در آب ذوب می شود.

همان طور که از این روایت بر می آید، تهمت موجب از بین رفتن ایمان مؤمن می شود.

در توضیح این مطلب باید گفت که بسیاری از اعمال انسان بر ایمان او تاثیر می گذارد. همچنین درباره این اعمال، دو حالت «انجام» و «ترک» وجود دارد که هر دو حالت، در بعد ایمانی او موثر است. ترک واجبات از سویی و انجام گناهان از سوی دیگر، ایمان انسان را ضعیف می کند. «ترک واجب» و «انجام حرام» را می توان دو گونه از کفر عملی به شمار آورد که «انجام حرام» شامل «تهمت» هم می شود و ضعف و نابودی ایمان را در پی دارد.

## 2 - پیامد تهمت بر روابط انسانی

تهمت مایه نابودی حریم برادری و روابط انسانی میان افراد جامعه بشری است و جو عدم اعتماد و ترس از اطمینان را فراهم می سازد:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

من اتهم اخاه فی دینه فلا حرمة بینهما <sup>(262)</sup>.

کسی که برادر دینی اش را متهم کند [= به او تهمت بزند]، بینشان حرمتی وجود ندارد.

منظور از کلمه «فی دینه» در جمله من اتهم اخاه فی دینه چه تهمت زدن به «برادر ایمانی» باشد، به این صورت که کلمه «فی دینه» را صفتی برای کلمه «اخوا» بدانیم و چه متهم کردن او در امور دینی باشد، تفاوتی در ثمره زشت تهمت پدید نمی آید؛ چرا که دین الاهی مانند ریسمانی است که همه به آن چنگ می زنند و در اثر توسل به آن با هم رابطه برادری ایمانی برقرار می کنند

که این پیوند از پیوند نسبی و سببی بسیار محکم تر است. با تهمت زدن به برادر یا خواهر دینی، این رابطه محکم قطع می شود.

انسان عاقل و متدینی که به مبدا و معاد اعتقاد دارد، هیچ گاه به دیگری تهمت نمی زند. حتی اگر انسانی دین نداشته باشد، سرشت انسانی اش به او اجازه این کار را نمی دهد، مگر آن که از فطرت پاک انسانی به خوی حیوانی گرویده باشد.

با بررسی این مسأله در جامعه، مشاهده می شود که افرادی برای رسیدن به اهدافی شیطانی می کوشند دیگران را مورد «تهمت» و «بهتان» قرار دهند؛ ولی در نهایت امر، به ذلت و بیچارگی کشیده خواهند شد.

#### موضع ابلیس در برابر تهمت و بهتان

تهمت و بهتان به اندازه ای زشت و زننده است که حتی شیطان هم از انجام دهنده آن دو بیزاری می جوید. شیطان از رفتارهای زشت و اعمال خلاف استقبال می کند؛ ولی برخی از رفتارهای ناروا آن قدر زشت و پلیدند که شیطان هم آن ها را تاءبید نمی کند. یکی از این اعمال، نابود کردن وجهه افراد در جامعه، و ریختن آبروی آن ها به وسیله بهتان یا نعمت است.

امام جعفر صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید:

من روی علی مؤمن روایه یزید بها شینه و هدم مروءته لیسقط من اعین الناس اخرجه الله من ولايته الی ولایه الشیطان، فلا یقبله الشیطان <sup>(263)</sup>.

اگر کسی سخنی را بر ضد مؤمنی نقل کند و قصدش از آن، زشت کردن چهره او و از بین بردن وجهه اجتماعی اش باشد و بخواهد او را از چشم مردم بیندازد، خداوند او را از محور دوستی خود خارج می کند و تحت سرپرستی شیطان قرار می دهد؛ (ولی) شیطان هم او را نمی پذیرد.

## (6) راه های درمان تهمت

پاک ساختن زبان از آفت تهمت، با کوششی مداوم میسر خواهد بود. درمان این بیماری را باید با اندیشه و دقت در پیامدهای زشت و نازیبای آن آغاز کرد؛ سپس به یادآوری مستمر آن ها پرداخت که : «فان الذکری تنفع المومنین<sup>(264)</sup>».

یادآوری پیامدهای تهمت، تنفر و انزجار قلبی انسان از این رفتار زشت و پلید را در پی خواهد داشت و بدیهی است که تمام حرکات درونی و برونی انسان، بر پایه «دوست داشتن» و «نفرت ورزیدن» انجام می گیرد؛ از این رو می باید در صدد ایجاد و تقویت حالت انزجار از تهمت بر آمد تا بتوان به سوی ترک آن گام برداشت. همچنین باید به ارزش و عظمت آبروی دیگران اندیشید تا به سادگی به سمت تخریب آن گام برداشت.

دین مبین اسلام، آبرو و حرمت مؤمن را بزرگ تر از کعبه و حتی قرآن<sup>(265)</sup> دانسته است و با آگاهی از چنین ارزشی، هیچ کس نباید به خود اجازه دهد به حریم آبروی دیگران تجاوز کند.

تقویت حسن ظن و حمل رفتار دیگران بر وجه نیکو، راه دیگری برای درمان این بیماری نابود کننده است.



## فصل پنجم : مرء

پرهیزکارترین مردم آن است که خرده گیری از سخن دیگران را ترک کند؛  
اگر چه حق با او باشد (266).

رسول اکرم ﷺ .

### مقدمه

یکی دیگر از آفات زبان که موجب نابودی پیوندها شده، دشمنی و کینه را جایگزین مهر و محبت می سازد، «مرء» است. آسیبی که بشر از این بیماری دیده، به اندازه ای شدید است که باید به عزم و همتی تمام در صدد زدودن این ویژگی از پیکره جامعه بر آمد. این فصل، به تبیین ابعاد گوناگون این بیماری اختصاص یافته، ضمن بررسی عوامل و ریشه ها، به ارائه راه های درمان آن می پردازد.

مباحث این فصل عبارتند از:

- 1 - تعریف مرء
- 2 - نکوهش مرء از دید شرع
- 3 - ریشه های درونی مرء
- 4 - پیامدهای زشت مرء
- 5 - راه های درمان مرء.

### (1) تعریف مرء

«مرء» در لغت به معنای «پیکار کردن» و «جنگیدن» نزد دانشمندان اخلاق عبارت است از: «خرده گیری و اشکال گرفتن از کلام دیگران، برای این که نقص کلام آن ها آشکار شود.»

مراء با انگیزه برتری جویی و خودنمایی علمی پدید می آید به این معنا که فرد در گفت و گو با دیگری، به ایراد و اعتراض بر سخنان او می پردازد تا هوش و دقت و زیرکی خویش را نشان دهد؛ از این رو مراء در شمار اعمال زشتی است که از صفات ناپسند درونی سرچشمه می گیرد.

### مراء از رفتار تا خصلت

مراء در آغاز به شکل رفتاری غیر عادی از فرد سر می زند؛ ولی چون دارای ریشه فاسدی است، از همان مرحله نخست بر روح او اثر می گذارد. نفس اماره از این کار لذت برده، در مراحل بعدی به انجام این عمل مشتاق تر، و به راحتی مرتکب مراء می شود. این حرکت به آن جا می رسد که خرده گیری و اشکال تراشی و ایراد بر سخن دیگران، رفتار همیشگی فرد شده، به حالت ملکه در می آید و پیامدهای زیانباری را در پی خواهد داشت.

امام علی علیه السلام فرمود:

من عود نفسه المراء ضار دیدنه <sup>(267)</sup>.

کسی که نفس خود را به مراء عادت دهد، این رفتار، خصلت او می شود.

### (2) نکوهش مراء از دید شرع

پیشوایان دین با توجه به آثار و پیامدهای ناخوشایند مراء، انسان را از آن نهی و انجام دهنده اش را سرزنش کرده اند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

لا تمار اخاک <sup>(268)</sup>.

با برادر دینی ات مراء نکن.

ءورع الناس من ترک المراء و ان کان محقا <sup>(269)</sup>.

پرهیزکارترین مردم کسی است که مراء را ترک کند؛ اگر چه حق با او باشد.

انسان زمانی که می بیند گوینده ای در گفتار خود اشتباه می کند، در آغاز به او تذکر می دهد و اگر جنگ لفظی یا همان مرء با او را (با فرض عدم پذیرش و مقاومت بر اشتباه) ترک کند، از تقوای بسیار برخوردار است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

المراء داء ردى و لیس فی الانسان خصله اش منه و هو خلق ابلیس و نسیبه فلا یماری فی ای حال کان الا من کان جاهلا بنفسه و بغیره محروما من حقائق الدین (270).

مرء دردی بسیار سخت است و ویژگی بدتر از آن در انسان نیست. مرء خلق و خوی شیطان، و خویشاوند او است؛ پس هیچ کس در هیچ حالی مرء نمی کند، مگر آن که از خودش و دیگران ناآگاه، و از حقایق دین محروم باشد.

### حکم مرء از دید شرع

توجه به این گونه روایات، فقیهان را بر آن داشته تا بر کراهت این رفتار ناشایست حکم کنند. برخی از دانشمندان بزرگ شیعی در معاجم روایی خویش باب مستقلی را به مرء اختصاص داده، ضمن نقل روایات گوناگون در این باره، به بیان حکم این رذیله پرداخته اند.

### (3) ریشه های درونی مرء

مرء از بیماری های اخلاقی است و شخص مبتلای به آن، روح و نفسی بیمار دارد. سرچشمه این رفتار ناپسند صفات زشت نفسانی است که عبارتند از:

#### 1 - دشمنی و کینه جویی

گاه خرده گیری بر گفتار دیگران در دشمنی با ایشان ریشه دارد. شخص کینه توز برای ابراز نفرت خویش به اشکال گرفتن و ستیزه کردن با دیگری پرداخته، می کوشد بر او چیره شود.

## 2 - حسد

رشک بردن بر مال یا مقام دیگری ممکن است انسان را به مرء و بیکار گفتاری با او بکشاند؛ زیرا فرد حسود، خواهان خوار کردن دیگری به هر وسیله ممکن است.

## 3 - تکبر

گاه اظهار برتری بر دیگران فرد را به ایراد و اعتراض بر گفتار آن ها و می دارد.

## 4 - حب مقام یا مال

اشکال گرفتن بر دیگران ممکن است برای رسیدن به دنیا باشد. گاه علاقه به مقام یا مال انسان را به ورطه مرء می اندازد؛ البته تمام این موارد، خود در دو قوه شهوت و غضب انسانی ریشه دارند.

## (4) پیامدهای زشت مرء

مرء پیامدهای ناشایست برای انسان و جامعه بشری به بار می آورد که از جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

## 1 - مرگ دل

بیکار لفظی یا مرء، رشته های محبت را قطع و دل را از دوستی تهی می سازد و از آن جا که دل، ظرف محبت است و بدون آن زنده نمی ماند، دل شخص مبتلا به مرء رو به مرگ خواهد گذاشت.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

اربع یمتن القلوب : الذنب علی الذنب و مناقشه النساء یعنی محادثه و مماراه الاحمق تقول و يقول و لا یرجع الی خیر و مجالسه الموتی فقیل له یا رسول الله و ما الموتی قال : کل غنی مترف <sup>(271)</sup>.

چهار چیز است که دل ها را می میراند: 1- گناه بر روی گناه 2 - مناقشه و گفت و گو با زنان 3 - جنگ لفظی (مراء) با احمق، تو چیزی بگویی او هم چیزی بگوید؛ در حالی که هیچ خیری در این قیل و قال نباشد. 4 - همنشینی با مردگان. عرض شد ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: هر ثروتمند خوش گذران.

## 2 - باقی ماندن در نادانی

وقتی انسان به وادی مراء کشیده شود، به اشتباه های خود پی نمی برد و نادانی او، به دانش تبدیل نخواهد شد؛ زیرا در صدد وارد کردن اشکال بر دیگران بوده، از اشکال های خویش غافل است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

من کثر مراوة بالباطل دام عماوه عن الحق <sup>(272)</sup>.

کسی که بسیار به باطل مراء کند [= در مقابل سخن حق بایستد]، ناپیایی اش به حق ادامه می یابد.

الشک علی اربع شعب : علی التماری و الهول و التردد و الاستسلام فمن جعل المراء دیدنا لم یصبح ليله... <sup>(273)</sup>.

شک بر چهار محور است : مراء کردن، ترسیدن، دو دل بودن و تن به پستی و تباهی دادن ؛ پس هر کس عمل مراء را ویژگی خود قرار دهد، شب او به صبح نمی رسد (شب تاریک نادانی او با روز روشن دانش، نورانی نمی شود).

## 3 - آزار دیدن از برخورد نادانان و محرومیت از علم دانشمندان

هر گاه انسان با دانشمندی مراء کند، وی پی می برد که آن فرد در جست و جوی علم نیست و دانش خویش را عرضه نمی کند و اگر با جاهل مراء کند،

جاهل او را خوار و پست می سازد؛ پس انسان در هر دو صورت باید از این عمل بپرهیزد.

امام صادق علیه السلام از وصیت ورقه بن نوفل بن خدیجه علیه السلام می فرماید:  
اذا دخل علیها یقول لها یا بنت اخی لا تماری جاهلا و لا عالما فانک منی  
ماریت جاهلا اذاک و متی ماریت عالما منعک علمه <sup>(274)</sup>.

ای دختر برادرم! با فرد نادان و با دانشمند مرء نکن؛ زیرا اگر با جاهل  
مجادله کنی، آزارت می دهد و اگر با دانشمند مجادله کنی، علمش را به تو  
عرضه نمی کند.

کسانی به وسیله دانشمندان سعادت مند می شوند که خواهان علم، و در برابر  
دانش و دانشمند فروتن باشند.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

لا تمارین العلماء فیرفصوک و لا تمارین السفهاء فیجهلوا علیک <sup>(275)</sup>.  
با دانشمندان مرء نکن، تا تو را از خودشان دور نسازند و با نادانان ها نیز  
مرء نکن، تا با تو جهالت نکنند [= به جهالت رفتار نکنند].

از امام حسین علیه السلام هم روایت شده است:

لا تمارین حلیماء و لا سفیها فان الحلیم ینغلبک و السفیه یردیک <sup>(276)</sup>.  
با شخص عاقل بردبار و با شخص سبک مغز مجادله نکن؛ چرا که انسان  
بردبار بر تو چیره می شود و سبک مغز تو را می آزارد.

امام صادق علیه السلام در جای دیگری می فرماید:

لا یمارین احدکم حلیماء و لا سفیها فانه من ماری حلیماء اقصاه و من ماری  
سفیها اراده <sup>(277)</sup>.

هیچ یک از شما نباید با بردبار و نادان مرء کند. همانا هر کس با بردبار مرء کند، بردبار او را (از خود) دور می سازد و هر کس با سبک مغز مرء کند، آن نادان او را به نابودی می کشاند [= خوار و ذلیل می کند].

#### 4 - نابودی اعمال نیک

مرء موجب نابودی اعمال نیک انسان می شود.

امام صادق علیه السلام به محمد بن نعمان فرمود:

یا ابن النعمان ایاک والمراء فانه یحیط عملک <sup>(278)</sup>.

ای پسر نعمان! از مرء بپرهیز. همانا مرء عمل تو را از بین می برد.

#### 5 - نابودی پیوند دوستی

پیامدهای مرء غیر از این که در وجود خود فرد آشکار می شود، به اجتماع نیز سرایت می کند. این رفتار ناپسند سبب می شود از محبت دو طرفه کاسته شود تا به آن جا که شاید این محبت، از بین برود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

اذا احببت رجلا فلا تمازحه و لا تمارة <sup>(279)</sup>.

اگر کسی را دوست داری با او شوخی و مرء نکن.

امیر مؤمنان علی علیه السلام هم می فرماید:

لا محبه مع کثره مرء <sup>(280)</sup>.

هیچ محبتی با خرده گیری بسیار پایدار نخواهد ماند [= محبت از بین می رود].

ثمره المرء الشحناء <sup>(281)</sup>

میوه مرء، دشمنی بسیار است. دلیل دشمنی بسیار، فراوانی مرء است.

سبب الشحناء کثره المرء <sup>(282)</sup>.

دلیل دشمنی بسیار، فراوانی مرء است.

## 6 - ایجاد کینه و نفاق

خرده گیری از گفتار دیگران، دوستی ها را از بین برده، دل ها را از هم چرکین می کند تا جایی که در پی آن دشمنی و کینه پدید می آید. در این صورت شخص یا دشمنی خودش را ظاهر می کند یا اگر نتوانست، به ظاهر ادعای دوستی کرده، در باطن کینه می ورزد که این رفتار، دورویی است.

امام صادق علیه السلام به نقل از حضرت علی علیه السلام می فرماید:

ایاکم و المرء و الخصومه فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیهما النفاق <sup>(283)</sup>.

از مرء و دشمنی پرهیزید. همانا این دو، دل های برادران (دینی) را بیمار می کند و نفاق بر آن دو می رویاند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام هم فرمود:

المرء بذر الشر <sup>(284)</sup>.

مرء بذر بدی است (که در دل ها پاشیده می شود).

مرء نه تنها انجام دهنده خویش را به وادی گناه می کشاند، بلکه طرف مقابل او را نیز به نفاق وا می دارد. عامل مرء چه بسا می کوشد تا طرف مقابل را با دروغ، تهمت و توهین، کوچک کند یا حتی برای رسیدن به هدف خود سخنان رکیک و ناهنجار بر زبان آورد.

از پیشوای چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام چنین روایت شده است :

ویلمه فاسقا من لا یزال ممارئا <sup>(285)</sup>.

وای بر آن امت فاسقی که خلق و خوی آن ها مرء است.



جامعه ای که افراد آن می کوشند تا برای تضعیف و تحقیر یکدیگر مرتکب اعمال ناشایست شوند، از ارزش و شخصیت آنها، کاسته می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لا تمار فیذهب بهاؤک <sup>(286)</sup>.

مراء نکن تا ارزش تو از بین نرود.

روشن است که رشد و کمال جامعه به دو چیز بستگی دارد:

1- وحدت و یگانگی قلب ها

2- سازندگی و پیشرفت دانش.

حال اگر در جامعه ای مراء و پیکار لفظی رایج شد، پیوند قلب ها گسسته، یک پارچگی از بین می رود. همچنین در آن جامعه دیگر دانشمند علمش را عرضه نمی کند، و بیش تر افراد گرفتار فسق، بدبینی و بی منطق می شوند؛ در نتیجه، دانش از رشد باز ایستاده، جامعه از ارزش تهی می شود.

پیامدهای زیبا و پسندیده ترک مراء

1- حفظ آبروی انسان : مراء، آبروی انسان را در معرض خطر قرار می دهد؛

از این رو حفظ آبرو در گرو ترک آن است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

من ضن بعرضه فلیدع المراء <sup>(287)</sup>.

کسی که از (ریخته شدن) آبروی خود واهمه داشته باشد، باید از مراء چشم

پپوشد.

2- ایمنی از اشتباه : ترک مراء سبب دوری انسان از اشتباه می شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

من کثر مراؤه لم یامن الغلط <sup>(288)</sup>.

کسی که زیاد مرء کند، از اشتباه ایمن نخواهد بود.

3 - ایجاد فروتنی : از آثار مهم ترک مرء، ایجاد فروتنی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

من التواضع ان ترضى بالمجلس دون المجلس و ان تسلم على من تلقى و ان

تترك المرء و ان كنت محقا و لا تحب ان تحمد على التقوى <sup>(289)</sup>.

از فروتنی است که راضی باشی در جایی که از نظر شائن پایین تر از تو

است، بنشیننی و به کسی که با تو رو به رو می شود، سلام کنی و مرء را وانهی ؛

اگر چه حق با تو باشد و نیز دوست نداشته باشی تو را به سبب تقوایت بستایند.

4 - کشف حق : اثر دیگر ترک مرء این است که انسان می تواند حق را

کشف کند؛ چون ترک کننده مرء نمی خواهد مطلب باطلی را حق جلوه دهد، از

این رو در جست و جوی حق بر می آید.

امام صادق علیه السلام از قول امام سجاد علیه السلام فرمود:

ان المعرفة بكمال دين المسلم تركه الكلام فيما لا يعنيه و قله المرء <sup>(290)</sup>.

شناخت کمال دین مسلمان در این است که کلام بیهوده نگوید و کمتر مرء

داشته باشد.

لا يستكمل عبد حقيقة الايمان حتى يدع المرء و ان كان محقا <sup>(291)</sup>.

هیچ بنده ای حقیقت ایمان را کامل (درک) نمی کند، مگر این که مرء را رها

سازد؛ اگر چه حق با او باشد.

5 - پاداش آخرتی : پاداش فراوان در آخرت نصیب کسی می شود که مرء

را ترک کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

من یضمن لی اربعه باربعه ابیات فی الجنه انفق و لا تخف فقرا و افش السلام  
فی العالم و اترك المراء و ان كنت محقا و انصف الناس من نفسک (292).

چه کسی است که برای من چهار چیز را به چهار خانه در بهشت تضمین  
کند؟ انفاق کن و از فقر نترس و در جهان آشکارا سلام کن و مراء را ترک کن؛  
اگر چه حق با تو باشد و انصاف را با مردم رعایت کن.

حضرت به نقل از پیامبر اکرم ﷺ نقل فرمود:

انا زعيم بيت في اعلى الجنة و بيت في وسط الجنة و بين في رياض الجنة  
لمن ترك المراء و ان كان محقا (293).

من ضامن خانه ای در بالای بهشت و خانه ای در وسط آن و خانه ای در  
باغ های بهشت هستم، برای کسی که مراء را ترک کند؛ اگر چه حق با او باشد.  
امام علی عليه السلام به کمیل بن زیاد سفارش فرمود:

ایاک و المراء فانک تغری بنفسک السفهاء و تفسد الاخاء (294).

از مراء بپرهیز که همانا انسانهای نادان را فریب می دهی و (با این کار)  
برادران (دینی) را فاسد می کنی.

### (5) راه های درمان مراء

مراء با به کار بستن دو شیوه «علمی» و «عملی» قابل درمان است.

#### درمان علمی

الف. گاه غفلت انسان از آثار زشت مراء سبب آلوده شدن او به این عمل می  
شود؛ بنابراین توجه به آثار زیان بار آن در ابعاد گوناگون، روح را از مراء بیزار  
می کند و تنفر و انزجار موجب دور شدن فرد از این عمل می شود.  
ب. توجه به آثار زیبای ترک مراء، رغبتی بسیار جهت درمان این بیماری  
اخلاقی پدید می آورد.

## درمان عملی

شیوه دیگر درمان این است که باید در عمل، همواره بر ضد مراء رفتار کرد؛ یعنی گفتار خوش و سخن نیک داشت و مراقب بود تا این رفتار نیک، ملکه روح شده، نقطه مقابل آن یعنی مراء، به کلی از بین برود.

## فصل ششم : جدال

جدال در دین، مایه فساد و نابودی یقین است (295).

امیر مؤمنان علی علیه السلام

### مقدمه

دین مبین اسلام، افزون بر مسائل فردی انسان، به روابط اجتماعی او نیز توجهی ویژه دارد. چگونگی ارتباطهای گفتاری و رفتاری بشر از اهمیت فراوانی در این مکتب برخوردار است. صداقت، امانتداری، خوش خویی، ... از فضایل اخلاقی هستند که بسیار مورد توجه قرار گرفته اند و به آن ها امر شده است و در مقابل، دروغ، خیانت، بهتان، تهمت و... از رذایل اخلاقی هستند که مورد نفرت و نهی اسلام واقع شده اند. جدال نیز یکی از موضوعات اخلاقی مربوط به ارتباط گفتاری انسان با دیگران است؛ این ارتباط گاه به شکل یکی از بیماری های زبان نمودار می شود که باید به شناسایی و درمان آن همت گماشت.

این فصل می کوشد تا ابعاد گوناگون این رفتار را بررسی کند؛ موضوعات

مورد بحث این فصل عبارتند از:

1 - تعریف جدال

2 - اقسام جدال

3 - نکوهش و ستایش جدال از دید شرع

4 - ریشه های درونی جدال

5 - پیامدهای زشت جدال

6 - راه های درمان جدال.

### (1) تعریف جدال

کلمه جدال در معانی گوناگون به کار رفته است؛ از جمله:

«جدل الحبله»: ريسمان را محکم کرد. «جدل البناء»: ساختمان را محکم بنا کرد «جدل»: زمین زد.

### معنای جدال در علم اخلاق

یکی دیگر از معنای جدل که مورد توجه و بحث دانشمندان علم اخلاق قرار گرفته، پیکار لفظی و ستیزه در کلام جهت چیره شدن بر طرف مقابل و ساکت کردن او است؛ بنابراین مقصود از جدال در دانش اخلاق، رد و بدل کردن سخن، جهت چیره شدن بر دیگری است. بحث و پیکار در کلام، چه در مسائل علمی، چه اعتقادی و دینی، با عنوان جدال مطرح می شود.

### تفاوت جدال و مرء

«مرء» در مقایسه با جدال معنایی گسترده تر دارد. مرء در معنای پیکار کلامی و رد و بدل کردن سخن به کار می رود؛ ولی فقط به امور اعتقادی و دینی محدود نمی شود؛ بلکه تمام امور را در بر می گیرد. همچنین در مرء، شخصی سخنی را گفته و طرف مقابل به خرده گیری و اعتراض لب می گشاید؛ ولی در جدال نیازی به این نیست که شخص جدال شونده سخن آغاز کند؛ بلکه چه بسا دانستن عقاید او موجب آغاز جدال شود.

نکته دیگر این که در مرء، شخص قصد خودنمایی و انگیزه کوچک کردن طرف مقابل را دارد؛ از این رو تا طرف مقابل سخن نگوید، او نمی تواند وارد مرء شود؛ اما در جدال، شخص قصد دارد فساد مطلب علمی طرف مقابل را به او بفهماند؛ بنابراین نیازی نیست که شخص مقابل، سخن بگوید.

### تفاوت جدال و خصومت

«جدال» به پیکارهای کلامی درباره مسائل دینی یا علمی گفته می شود؛ در حالی که «خصومت» بیش تر به ستیزه های لفظی در مسائل مالی و حقوقی

اطلاق می شود؛ البته گاه خصومت، در همان معنای جدال به کار می رود که با توجه به قیود و نشانه ها می توان آن را از موارد غالب و شایع جدا کرد. «جدال» «مراء» و «خصومت» اگر چه قریب المعنی (معانی نزدیک به هم) هستند و گاه در جایگاه یکدیگر به کار رفته اند، تفاوت هایی نیز دارند که آن ها را از هم جدا می سازد.

## (2) اقسام جدال

«جدل» یکی از مباحث منطقی است که دانشمندان منطق در بخش صناعات خمس<sup>(296)</sup>، به بحث و گفت و گوی از آن پرداخته اند. ایشان مواد قیاس را به پنج نوع تقسیم کرده اند که جدل یکی از آن ها است. جدل قیاسی است که از «مسلمات» و «مشهورات» تشکیل شده است.

### مسلمات

آن دسته از قضایایی که میان جدل کننده و طرف مقابل او پذیرفته شده هستند، «مسلمات» نامیده می شوند.

### مشهورات

آن دسته از قضایایی که میان مردم (کسانی که از خرد بهره دارند) شهرت دارند و همه آن را تصدیق می کنند، مانند «نیکو بودن عدالت و اکرام به دیگران»، «مشهورات» نامیده می شوند.

بحث و گفت و گو در مسائل اعتقادی یا علمی از سه جهت قابل بررسی و دقت است که توجه به هر یک از این جهات، اقسامی را برای جدل پدید می آورد:

الف. انگیزه جدل

ب. کیفیت جدل

ج. مواد و ابزار جدل.

الف. انگیزه جدل

هر گاه شخص یا طرف مقابل خود به جدال علمی یا اعتقادی می پردازد، یا از این کار قصد و غرضی الهی دارد یا به دنبال امیال نفسانی خویش است؛ بنابراین انگیزه او از جدال، بیش از این دو مورد نیست: 1- انگیزه شیطانی 2 - انگیزه الهی.

1- انگیزه شیطانی: زمانی که شخص می کوشد برتری خود را با جدل به دیگران نشان دهد، انگیزه ای نفسانی و شیطانی را دنبال می کند. این انگیزه می تواند حالات گوناگونی داشته باشد؛ برای نمونه، گاه شخص فقط می خواهد طرف مقابل خود را به ذلت کشانده، او را خوار کند و گاه غرض او تحصیل مقام یا مال است؛ یعنی می خواهد با بحث و جدل، طرف مقابل را مغلوب کند تا دیگران توجه بیش تری به او کرده، بتواند با این روش از مادیات بهره مند شود. این روش یکی از روش های فریب شیطان است.

روزی شخصی خدمت امام حسین علیه السلام آمد و به امام گفت:

اجلس حتی تتناظر فی الدین فقال یا هذا انا بصیر بدینی مکشوف علی هدای فان کنت جاهلا بدینک فاذهب فاطلبه مالی و للمماراه و ان الشیطان لیوسوس للرجل و یناجیه و یقول ناظر الناس فی الدین لئلا یظنوا بک العجز و الجهل <sup>(297)</sup>.

بنشین تا با هم مناظره کنیم. امام فرمود: ای فلانی! من از دینم آگاهم و اگر تو از دینت آگاهی نداری، برو جست و جو کن و آن را یاد بگیرد. من اهل مرء نیستم. همانا شیطان در اشخاص وسوسه می اندازد و می گوید: برو با مردم مناظره کن تا گمان نکنند ناتوان و نادان هستی.



روایت بیان می کند که تمام این ها، جنبه شیطانی داشته، ضایعات فراوانی را نیز به دنبال خواهد داشت.

2 - انگیزه الاهی : گروهی از افراد، برای خدا بحث و جدل می کنند. آن ها یا می خواهند شخص نادان را آگاه و ارشاد کنند که به آن «ارشاد الجاهل» (راهنمایی نادان) می گویند یا می خواهند شخص گمراهی را هدایت کرده، راه درست را به او نشان دهند که به آن «ارشاد المضل» یعنی «راهنمایی گمراه» گفته می شود.

دانشمندان اخلاق می گویند این نوع جدل از «ارکان اعظم» (بزرگ ترین پایه های) دین است ؛ زیرا این عمل، روح انسان را زنده می کند.

خداوند بزرگ در قرآن کریم می فرماید:

من احیایا (نفسا) فکانما احیا الناس جمیعا (298).

کسی که نفسی را زنده کند، مثل این است که همه مردم را زنده کرده است ؛ البته در این جا، منظور از احیا، سیر کردن گرسنه و رهانیدن کسی از مرگ جسمانی نیست ؛ بلکه مرحله ای بالاتر و معنایی برتر است. زنده نگه داشتن انسان از مرگ جسمانی، موقت و ناپایدار است و حیات معنوی و روحانی انسان ماندگار و جاودانه خواهد بود؛ پس جدل ممکن است با انگیزه ای نیکو و الاهی انجام شود که آیات و روایات هم آن را ستوده و نیکو دانسته اند و هم می شود با قصدی زشت و شیطانی صورت پذیرد که آیات و روایات نیز آن را نکوهیده و از آن بازداشته اند.

ب. کیفیت بحث و جدل

برای این جهت سه صورت فرض می شود:

1 - خشونت و توهین در جدال : گاه جدال کننده در سخن گفتن و بحث با دیگران به خشونت و درشتی دست زده، رفتارش با اهانت و تحقیر آمیخته می شود. در این صورت، حتی اگر طرف مقابل جاهل هم بوده و دچار شبهه باشد و جدل کننده نیز با انگیزه الاهی بخواند آن شبهه را از ذهن او بزدايد، با این برخورد، باعث نرسیدن طرف مقابل به حقیقت و فرو رفتن او در گرداب باطل گرفته نخواهد شد؛ زیرا راهی که او برای بحث و گفت و گو برگزیده، نتیجه مطلوب نخواهد داشت. این جدال، «جدال قبیح» نامیده می شود.

2 - نرمجویی و ملاطفت در جدال : گاه شخص جدال کننده در سخن گفتن بسیار آرام و نرم است و با وفق و مدارا می کوشد تا طرف مقابل را قانع و از راه و عقیده باطل دور کند. او به شکل کامل به سخنان طرف مقابل گوش داده، با صبر و حوصله او را به مواضع خود نزدیک می سازد. این جدال، «جدال احسن» نامیده می شود.

خداوند متعالی در قرآن فرموده است :

ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن

(299)

[مردم را] با حکمت [و برهان] و پند نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با ایشان به نیکوترین شکل مناظره [و مجادله] کن.

خداوند در این آیه، پیامبر را به جدال احسن امر می کند.

3 - حالت معمولی و عادی در جدال : جدل کننده در این حالت، به مخاطب خود توهین نمی کند و او را از خود نمی رنجاند، و با نرمی و حوصله بسیار نیز با او جدل نمی کند؛ بلکه مطلب حق را به شکل متعارف و عادی بیان می کند. به این نوع گفت و گو، «جدال حسن» می گویند؛ زیرا از لحاظ کیفیت، نیکو و

پسندیده است و مخاطب را به خشم نمی آورد؛ البته به جدالی «حسن» و «احسن» گویند که افزون بر نحوه برخورد مذکور، با انگیزه الهی صورت پذیرد.

### ج. مواد بحث و جدل

گاه، جدل از جهت مواد بررسی می شود که این مواد دوگونه اند:

1 - مواد درست: شخص باید برای اثبات حق و ابطال کلام و عقیده باطل، از مواد درست (حق) استفاده کند تا پیکار او جدال نیکو باشد؛ برای نمونه از مسلمات که شخص مقابل هم آن را قبول دارد، استفاده، و باطل بودن عقیده آن شخص را اثبات کند.

2 - مواد نادرست و باطل: ممکن است شخص بر اثبات حق و قانع کردن طرف مقابل، از ماده ای باطل استفاده کند. این حالت خود دو صورت دارد: صورت نخست این که شخص برای اثبات حق، از سخن باطل طرف مقابل بهره برد؛ یعنی برای اثبات حق به سخن باطلی که شخص مقابل می گوید، تمسک جوید تا شاید او را با سخن خودش محکوم و برای پذیرش حق قانع کند.

صورت دوم این که برای ابطال سخنان باطل شخص مقابل، منکر ادله حقی شود که شخص مقابل برای اثبات باطل خود، به ناحق از آن ها استفاده کرده است. او به حق اعتراف می کند تا شاید بتواند باطل خود را اثبات کند و شخص جدل کننده نیز برای این که راه او را ببندد، در مقابل او، منکر حق می شود تا طرف مقابل نتواند باطل خود را به اثبات برساند. این گونه جدل در جایی پیش می آید که شخص، توان بحث با مواد درست را ندارد و در بحث ضعیف است؛ از این رو آن را جدل «غیرحسن» می نامند.

جدال و بحث نیک علمی و دینی، آن است که انسان از مواد درست و حق بهره گیرد و طرف مقابل را قانع کند.

### مخاطب جدال

جدال را از جهت قابلیت پذیرش مخاطب هم می توان به دو قسم تقسیم کرد:  
1- مخاطب آماده: گاه طرف مقابل بحث، مخاطبی است که آمادگی پذیرش عقیده حق را دارد و با همین انگیزه به جدال می پردازد تا حقیقت آشکار شود. برای او حق از عقیده اش مهم تر است؛ از این رو اگر با گفت و گو، به حقانیت جدل کننده پی ببرد، از عقیده خویش دست خواهد کشید.

2- مخاطب لجوج: گاه طرف جدل، مخاطبی لجوج است که هیچ عقیده ای را نمی پذیرد و فقط بر عقیده خویش پا می فشرد. چنین کسی اگر به حقانیت جدال کننده هم پی ببرد، تسلیم نشده، بر عقیده خویش پابرجا و استوار خواهد ماند.

### موضوع جدال

جدال را از جهت میزان ارزش مسأله مورد بحث نیز می توان به اقسامی تقسیم کرد:

1- موضوع مفید: گاه جدال بر سر موضوعی است که ارزش گفت و گو را دارد، مانند بحث درباره بسیاری از مسائل اعتقادی یا علمی که برای جدال کنندگان و نظارت کنندگان بر جدال بهره های فراوان خواهد داشت.

2- موضوع بی فایده: گاه بحث درباره مسأله ای است که روشن شدن آن هیچ گونه سود عقلانی برای جدال کنندگان نخواهد داشت.

## تقسیم دیگر جدال از جهت موضوع گفت وگو

1 - جدال در موضوع قابل فهم : بسیاری از امور که مورد گفت وگویی بشر واقع می شود، در محدوده فهم و درک او قرار دارد. بحث های علمی از امور طبیعی یا انسانی و گفت وگوهای دینی درباره اصل توحید و سایر اصول و فروع دین، مباحثی هستند که دست یافتن به حقیقت آن ها برای بشر میسر است و انسان می تواند با تحقیق و پرسش از دانایان و... به آن ها دست یابد.

2 - جدال در موضوع غیر قابل فهم : برخی امور در محدوده درک و فهم بشر نمی گنجد و عقل آدمی را به آن راهی نیست. ذات الاهی از جمله اموری است که به تصور انسان در نمی آید و تامل و اندیشه در آن راه به جایی نمی برد.

اصول اعتقادی، یا از جمله موضوع های قابل فهم هستند؛ مانند توحید که از اصول مهم دین است یا از آن دسته موضوع هایی به شمار می روند که مانند ذات الاهی قابل فهم و درک نیستند.

دانشمندان علم کلام می گویند: انسان به کنه و ذات خداوند پی نمی برد و فقط به طور اجمالی از او آگاه می شود. دست یافتن به ذات او به صورت تفصیلی ممکن نیست : «عنقا شکار کس نشود، دام باز گیر.»

امیر مؤمنان علی علیه السلام در مسجد کوفه خطبه می خواند که شخصی به نام «ذعلب» به پا خاست و از حضرت پرسید: آیا تو خدا را می بینی ؟ امام علیه السلام فرمود: چگونه خدایی را که نمی بینم می پرستم ؛ البته او را با چشم دل می بینم، نه با چشم سر؛ آن گاه به تفصیل درباره مسائل غامض و دشوار اعتقادی سخن گفت و ابیاتی سرود که از جمله آن ها است :

فاترک ایا جدل فی الدین منعمقا      قد باشر الشک فیه الرای ماووفاً<sup>(300)</sup>

پس ترک کن برادر جدل در دین را به ژرفا...

### (3) نکوهش و ستایش جدال از دید شرع

جدال در آیات و روایات به دو صورت زیر مورد توجه قرار گرفته است :

1 - دسته ای از آیات و روایات، جدال را نکوهش و از آن نهی می کنند.

2 - دسته دیگر، جدال را تاءیید کرده، به آن دستور می دهند.

1 - نکوهش جدال از دید شرع

خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا (301).

فقط کسانی که کافر شده اند، در آیات خدا جدال می کنند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

الجدل فی الدین یفسد الیقین (302).

جدل در دین، یقین را فاسد می کند.

حضرت رضا علیه السلام به نقل از حضرت علی علیه السلام می فرماید:

لعن الله الذین یجادلون فی دینه اولئک ملعونون علی لسان نبیه (303).

خداوند کسانی را که در دین او جدال می کنند، لعنت می کند. آنان در زبان

پیامبر خدا نیز لعنت شدگانند.

2 - ستایش جدال از دید شرع

خداوند بزرگ در قرآن کریم می فرماید:

ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن

(304).

(مردم) را با حکمت [و برهان] و پند نیکو به راه خدا بخوان و به بهترین

روش با ایشان جدال کن.

«جادلهم» در این آیه، فعل امر است که خداوند به پیامبر دستور می دهد به بهترین روش با مردم جدال کن و این نشان می دهد جدالی که خداوند به پیامبرش سفارش می کند، زشت و ناپسند نیست.

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

نحن المجادلون فی دین الله (305).

ما مجادله کنندگان در دین خداییم.

انسان ممکن است در برخورد نخست با این آیات و روایات گمان کند میان آن ها تضاد وجود دارد؛ حال آن که با دقت و تامل در اقسام جدال، به نیکی در می یابد که هیچ تضادی در بین نیست.

حکم اقسام جدال از دید شرع

الف - جدال با انگیزه غیر الاهی :

جدال نیکو چه در مباحث علمی و چه در مباحث دینی باید با انگیزه الاهی باشد.

امام صادق ع می فرماید:

اجعلوا امرکم لله و لا تجعلوه للناس فانه ما کان لله فهو لله و ما کان للناس فلا یصعد الی الله و لا تخاصموا الناس لدینکم فان المخاصمه ممرضه للقلب (306).

امرتان را برای خدا قرار دهید و برای مردم قرار ندهید که اگر برای خداوند انجام دهید، بر خدا است که پاداش آن را بدهد و اگر برای مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی رود و با مردم در دینتان مخاصمه نکنید. همانا مخاصمه در دین، دل را بیمار می کند. این روایت نشان می دهد که اگر انگیزه، غیر الاهی باشد، جدال مطلوب نبوده، ناپسند است. امام حسین ع هم در روایت پیش گفته در پاسخ کسی که حضرت را به گفت و گو فرا خواند، فرمود: همانا شیطان افراد را

وسوسه، و در گوش دل ایشان نجوا می کند و می گوید با مردم مناظره کن تا گمان نکنند ناتوان و نادان هستی (307).

شرع جدالی را که از هوای نفس سرچشمه بگیرد نهی کرده است؛ زیرا اگر چه بحث و گفت و گو در آن، علمی است، انگیزه فرد، نفسانی و شیطانی است؛ مانند آن که هدف فقط چیرگی بر طرف مقابل است که این رذایل اخلاقی مثل خودپرستی و شهوت مقام نشات می گیرد.

ب - جدال خشن :

خردمندان، گفت و گو با لحن خشن و ناآرام را نکوهش می کنند؛ به ویژه اگر با اهانت و دشنام به مخاطب همراه باشد که در این صورت از دیدگاه شرع رفتاری حرام رخ داده است. تندى و خشونت در جدال افزون بر آن که شخص را به حق نزدیک نمی کند، او را از حقیقت دور ساخته، به وادی لجاجت می کشاند.

خداوند متعالی در قرآن کریم از جدال غیر احسن با اهل کتاب نهی کرده است :

لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم (308).

با اهل کتاب مجادله نکنید، مگر با بهترین وجه، جز کسانی از ایشان که ظلم کرده اند.

نهی خداوند از هر گونه جدال غیر احسن، دلیلی روشن بر نکوهیده بودن جدال خشن است؛ به ویژه اگر با اهانت و دشنام همراه باشد. حال با توجه به این که مجادله غیر احسن، هم شامل مجادله زشت می شود که شخص جدال کننده در آن به خشونت و توهین می پردازد و هم «جدل حسن» را در بر می گیرد که جدال کننده به صورت عادی و معمولی با مخاطب بحث می کند،



پرسش آن است که آیا جدال کننده اجازه «جدال حسن» را دارد یا فقط «جدال احسن» شایسته و پسندیده است. دقت در این بخش از آیه الا الذین ظلموا منهم روشن می کند که لازم نیست با افراد ستمکار که از خلق خوش و برخورد نیکوی جدال کننده سوء استفاده می کنند، «مجادله احسن» کرد و از آن جا که جدال قبیح هم ناپسند است، راهی جز جدال حسن باقی نمی ماند؛ بنابراین جواز مجادله حسن با چنین افرادی ثابت می شود؛ یعنی اگر با آن ها که از خلق نیکو سوء استفاده می کنند، به شکل معمول و متعارف جدل و بحث شود، دیگر نیازی به خوش رفتاری و مجادله احسن نیست؛ بلکه چه بسا بتوان گفت: مجادله حسن با چنین کسانی بر مجادله احسن تقدم دارد.

ج - جدال با استفاده از مواد نادرست:

استفاده از مواد ناحق و باطل در بحث و گفت و گو، مورد دیگری برای جدال نکوهیده به شمار می رود؛ ولی در این جا شبهه ای وجود دارد که آیا در آیات و روایات، از اثبات حق با مواد باطل نهی شده یا خیر؟ خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید (309).

و از مردم کسی است که بدون علم در کار خدا جدل می کند و از پی هر شیطان گمراه کننده ای می رود.

و من الناس من یجدل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتب منیر (310).

و از مردم کسی است که بدون علم و هدایت و کتابی روشنگر، درباره خدا جدال می کند.

آن چه در این آیه آمده، «یجادل فی الله» است؛ یعنی مجادله درباره خدا؛ ولی چون بدون آگاهی صورت می پذیرد، نهی شده است؛ برای نمونه، کسی می

خواهد با مخاطب خود که دارای عقاید باطل است، بحث کند؛ ولی معلومات کافی برای جدال ندارد و به ناچار برای اثبات حق، از هر چیزی، حتی مواد باطل استفاده می کند. طبق فرمان قرآن، چنین کسی نباید مجادله کند؛ زیرا توانایی آن را ندارد و خواسته او (قانع کردن طرف مقابل) هرگز محقق نخواهد شد؛ بلکه چه بسا او را بیش تر به انحراف بکشاند.

د - جدال با معاند لجوج :

گفت و گو با کسی که به پذیرش حق حاضر نبوده، از عقیده باطل خویش دست نمی کشد، بی فایده و خالی از ارزش است.

گاه انسان وارد بحث می شود و همه جهات را هم رعایت می کند، یعنی انگیزه و هدف او، هدایت شخص، کیفیت آن هم، نرم و لین، و مواد آن هم صحیح است؛ ولی ممکن است با تمام این اوصاف، طرف مقابل، سخن او را نپذیرد و تسلیم نشود و حتی اگر بحث او جنبه موعظه ای هم داشته باشد، باز بی اثر بماند؛ در چنین حالتی چون امکان بیهودگی وجود دارد نباید به چنین بحثی تن داد.

روشن است که کسی دلسوزتر از پیامبر اسلام برای دست گیری از مردم، وجود نداشته است. حضرتش برای کمک به انسان ها بسیار حریص بود. گاه آن قدر از گمراهی افراد متاثر می شد که خداوند خطاب کرد:

ان تحرص علی هداهم فان الله لا یهدی من یضل<sup>(311)</sup>.

هر قدر بر هدایت آن ها حریص باشی، (سودی ندارد؛ چرا که) خداوند کسی را که گمراه ساخت، هدایت نمی کند.

این بدان معنا نیست که روش پیغمبر درست نبوده است؛ بلکه پیامبر نگران حال آن ها بود.

خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید:

انک لا تهدي من احببت و لكن الله يهدي من يشاء و هو اعلم بالمهتدين<sup>(312)</sup>.

همانا تو کسی را که دوست داشته باشی هدایت نمی کنی؛ اما خداوند آن کس را که بخواهد هدایت می کند و او به هدایت یافتگان آگاه تر است. این هدایت به معنای راهنمایی و ارشاد نیست؛ بلکه به معنای «ایصال به مطلوب<sup>(313)</sup>» است؛ زیرا «ارشاد و راهنمایی» وظیفه پیامبر، و «ایصال به مطلوب» کار خداوند است. او هر که را بخواهد، هدایت می کند؛ ولی «ارائه طریق»، نشان دادن راهی است که انسان را به سعادت برساند؛ بنابراین، هدایت کار خداوند است؛ از این رو فقط برای تشفی دل پیامبر به او فرمود: تو برای هدایت مردم خود را به زحمت می اندازی.

یکی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام به نام همام از او خواست که تقوایبش را برایش وصف کند. حضرت در پاسخ چنان رسا وصف کرد که همام بی هوش شد و از دنیا رفت. این جا زمینه برای پرورش روحی او بسیار آماده بود که سخنان امیر مؤمنان علیه السلام چنین تاثیر شگفت بر او گذاشت؛ ولی گاه پیامبر با امثال ابوجهل مواجه بد که به هیچ شکل، دوستی خدا و رسول در دل آن ها راه نمی یافت؛ زیرا هیچ زمینه ای در آن ها، برای هدایت وجود نداشت. پیامبر برای هدایت این افراد خود را بسیار به تکلف و زحمت می انداخت؛ به همین جهت خداوند فرمود:

و لو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعا افانت تكرة الناس حتى  
يكونوا مؤمنين<sup>(314)</sup>.

اگر پروردگار تو می خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی (به اجبار) ایمان می آوردند. آیا تو می خواهی مردم را واداری که ایمان بیاورند؟

بنابراین بحث و جدل با کسانی که احتمال تاثیر در آن ها وجود ندارد، بیهوده است. بدتر از کسی که زیر بار حق نمی رود، اهل فتنه است. چنین شخصی نه تنها حق را نمی پذیرد که بر ضد آن توطئه می کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

ایاکم و جدال کل مفتون فان کل مفتون ملقن <sup>(315)</sup>.

از جدال با کسی که مفتون <sup>(316)</sup> است بپرهیز؛ زیرا شیطان به او تلقین و او را یاری می کند.

هر سخن شخص مفتون، مطلبی است که شیطان در دل او جاری می سازد. بحث و مجادله علمی با چنین افرادی فایده ای ندارد و شخص همان راه گمراهی خود را پیش گرفته، برای اصلاح عقیده خویش، و پذیرش حق، گامی بر نخواهد داشت؛ پس در آغاز باید دقت شود که شخص مورد نظر درباره مسائلی دینی چه حالتی دارد. آیا از افرادی است که دنیا، همه وجود او را فرا گرفته و مفتون کرده یا هنوز مفتون دنیا نشده و قابل هدایت است؟

اگر از دسته اول بود، جدل با او هیچ فایده ای ندارد.

امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ در زمان وفاتش وصیت فرمود:

دع المماراه و مجاراه من لا عقل له و لا علم <sup>(317)</sup>.

بحث و گفت و گو را با کسی که عقل و دانش ندارد رها کن؛

چرا که موعظه چنین فردی بی فایده بوده، جدال با او، جدال احسن نیست؛ ولی اگر از دسته دوم بود، گفت و گو با او با شرایط خاص جدل (جدال احسن) خواهد بود که انبیا نیز به چنین جدالی امر شده اند.

سپس، باید ظرفیت و توان درک و فهم شخص را سنجید تا بتوان مطابق آن به بحث با او پرداخت.

ه - جدال در موضوع بی فایده :

بحث از امور بی فایده، کاری بیهوده و مورد نکوهش خردمندان و شرع است. انسان به حکم فطرت و عقل خویش، در پی چیزی بر می آید که در آن بهره ای بر ای خود ببیند؛ از این رو جدال در موضوعی که هیچ سودی برای او نخواهد داشت، به حکم فطرت و عقل سلیم نادرست است.

حضرت رضا علیه السلام در سفارش هایی به حضرت عبدالعظیم فرموده است :

یا عبدالعظیم ابلاغ عنی اولیائی [السلام] و قل لهم لا يجعلوا للشیطان علی انفسهم سبیلا و مرهم بالصدق فی الحدیث و اداء الامانه و مرهم بالسکوت و ترک الجدال فیما لا ینبئهم... (318).

ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم برسان و به ایشان بگو شیطان را به جان هایشان راه ندهند و به ایشان راستی در سخن و امانتداری و ترک جدال و گفت و گو در چیزهایی را که برای ایشان فایده ای ندارد دستور بده.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بخشی از کلامی بسیار طولانی فرمود:

و اما علامه المتکلف فاربعه الجدال فیما لا ینبئهم... (319).

نشانه کسی که خود را به تکلف می اندازد چهار چیز است : 1 - جدال (و گفت و گو) در چیزی که برای ایشان فایده ندارد...

و - جدال در موضوع غیر قابل فهم :

گفت و گو در آن چه خارج از حد درک است، بی حاصل، بلکه زیانبار است. عقل و شرع بحث و جدل در چنین موضوعی را نکوهیده است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

تکلموا فی خلق الله و لا تکلموا فی الله فان الکلام فی الله لا یزید الا تحیرا

(320)

درباره آفرینش خدا گفت و گو کنید و در ذات خدا بحث نکنید. همانا سخن گفتن از ذات خدا چیزی جز سرگردانی نمی افزاید.

ذات الاهی فراتر از محدوده خرد انسان است. بشر فقط به هستی آفریدگار جهان پی می برد؛ اما تصویری از او به دست نخواهد آورد؛ زیرا ذات پاکش برتر از آن است که به تصویر در آید. او را صورتی نیست و به تعریف در نیاید: حده ان لا یحد (321).

جدال در این امور، چیزی جز تردید به بار نمی آورد؛ از این رو شرع آن را نهی کرده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ایاکم و الجدل فانه یورث الشک فی دین الله (322).

از جدال بپرهیزید؛ چرا که در دین خدا شک را به ارث می گذارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در کلامی دیگر پس از بر حذر داشتن از جدال فرمود: ... و من تخلف عنا هلک (323).

و هر کس از (فرمان) ما سر بیچد نابود می شود؛

البته برخی از امور در حیطه عقل هیچ انسانی حتی ظرف با عظمت معصومان علیهم السلام هم نمی گنجد و برخی دیگر، از حوزه درک غالب افراد خارج است.

ز - جدال احسن :

بحث و گفت و گو در مسائل علمی و دینی با همه صورت هایش از سوی عقل و شرع نکوهش نشده ؛ بلکه برخی از اقسام آن، ستایش شده است. جدالی که «به دور از هواهای نفسانی»، «با زبانی خوش و گفتاری ملایم» «موادی درست» و «درباره موضوعی قابل فهم و مفید» صورت گیرد، بحثی پسندیده به شمار می رود که قرآن کریم و روایات به آن سفارش کرده اند.



عنه «و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من يحيى العظام و هى رميم فقال الله فى الرد عليه قل يا محمد «يحييها الذى اانشاءها اول مره و هو بكل خلق عليم الذى جعل لكم من الشجر الا خضر نارا فاذا انتم منه توقدون» فاءرادالله من نبيه ان يجد المبتطل الذى قال كيف يجوز ان يبعث هذه العظام و هى رميم فقال الله تعالى «قل يحييها الذى اانشاءها اول مره» اءفيعجز من ابتداء به لا من شىء ان يعيده بعد ان يبلى بل ابتداءه اءصعب عندكم من اعاده ثم قال : «الذى جعل لكم من الشجر الا خضر نارا» اى اذا كمن النار الحاره فى الشجر الا خضر الرطب يستخرجها فعرفكم انه على اعاده ما بلى اقدر ثم قال : «اوليس الذى خلق السماوات و الارض بقادر على ان يخلق مثلهم بلى و هو الخلاق العليم» اى اذا كان خلق السماوات و الارض اءعظم و اءبعد فى اءوهامكم و قدركم ان تقدروا عليه من اعاده البالى فكيف جوزتم من الله خلق هذا الاءعجب عندكم و الاءصعب لديكم و لم تجوزوا منه ما هو اءسهل عندكم من اعاده البالى قال الصادق عليه السلام : فهذا الجدل بالتى هى اءحسن لاءن فيها قطع عذر الكافرين و ازاله شبههم و اءماالجدال بغير التى هى اءحسن باءن تجحد حقا لا يمكنك ان تفرق بينه و بين باطل من تجادله و انما تدفعه عن باطله باءن تجحد الحق فهذا هو المحرم لانك مثله، جحد هو حقا و جحدت اءنت حقا آخر <sup>(324)</sup>.

به شكل مطلق [= همه اقسام جدال] نهى نفرموده است ؛ بلکه از جدالی نهى فرمود که «غير احسن» است ؛ به دليل آن چه از خداوند مى شنويد که مى فرمايد: «با اهل کتاب جدال نکنيد، مگر به نيکو ترين وجه» و گفتار خداوند متعالى : «مردم را با حکمت و پند نيکو به راه پروردگارت فرا خوان، و به بهترين شکل جدال کن.» پس جدال به بهترين وجه را دانشمندان به راستى با دين پيوند مى زنند و جدال «غير احسن» حرام شده است و خداوند متعالى آن



را بر پیروان ما حرام کرده است و چگونه خدا تمام اقسام جدال را حرام کرده ؛ در حالی که می گوید: «آن ها گفتند هیچ کس جز یهود یا نصاری هرگز داخل بهشت نخواهد شد. » خداوند فرمود: «این آرزوی آن ها است. بگو: اگر راست می گویید برهان خود را (بر این موضوع) بیاورید. » خداوند برهان را دلیل راستی و ایمان ایشان قرار داد و آیا برهان جز در «جدال احسن» آورده می شود؟

به امام عرض شد: ای پسر رسول خدا! «جدال احسن» و «جدال غیر احسن» چیست ؟ امام فرمود: اما «جدال غیر احسن» آن است که تو با مخالفی بحث و گفت و گو کنی و او دلیل باطلی برای تو بیاورد که تو نمی توانی آن را با حجتی الاهی [= درست] رد کنی ؛ اما او را انکار می کنی یا آن که دلیل درست و حقی را که فرد مخالف می خواهد با کمک آن عقیده باطل خویش را اثبات کند، انکار کنی ؛ پس تو آن دلیل حق را از ترس آن که به نفع او و به زیان تو شود، انکار می کنی ؛ زیرا نمی دانی راه گریز از آن چیست. چنین جدالی بر شیعیان ما حرام است ؛ (چرا که) برای برادران دینی ضعیف خود، و برای آن ها که مخالف هستند فتنه ای می شوند؛ اما برای مخالفان (به این شکل) که وقتی فرد ضعیف از شما به مجادله با مخالف پرداخت و ضعف و ناتوانی او در بحث پدیدار شد؛ شخص مخالف، این ضعف را بر حقانیت عقیده باطل خویش دلیل قرار می دهد؛ امام ضعیفان از شما پس از آن که شخص بر حق در بحث با مخالف مغلوب شد، از شکست او اندوهگین می شوند. «جدال احسن» همان است که خداوند به پیامبرش دستور داده است که به وسیله آن با کسانی که منکر معاد و زندگی پس از مرگ هستند، گفت و گو کن ؛ پیامبر خداوند از منکر معاد چنین حکایت می کند: «و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت چه کسی این

استخوان ها را زنده می کند؛ در حالی که پوسیده است. « خداوند هم در رد او فرمود: «بگو (ای محمد!) همان کسی که نخستین بار آن ها را ایجاد کرد، (دوباره) آن ها را زنده می سازد و او به هر آفرینشی آگاه است ؛ همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می افروزید. »

خداوند از پیامبرش خواست که با آن منکر مخالف که می گفت چگونه ممکن است این استخوان ها در حالی که پوسیده اند، برانگیخته شوند، جدال کند و فرمود: «بگو همان کسی که نخستین بار آن ها را ایجاد کرد، (دوباره) آن ها را زنده می سازد. » آیا کسی که آن را از هیچ آغاز کرد [=آفرید]، از بازگرداندن آن پس از پوسیده شدنش ناتوان است ؛ بلکه آفرینش نخست نزد شما دشوارتر از بازگرداندن آن ها است ؛ سپس (خداوند) فرمود: «همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید»؛ یعنی هنگامی که آتش سوزان را در درخت سبز تروتازه آشکار کرد تا شما آن را به دست آورده، استخراج کنید، به شما آموخت که همانا بازگرداندن آن چه پوسیده، توانا تر است ؛ سپس فرمود: «آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، نمی تواند همانند آنان [= انسان های خاک شده] را بیافریند؟ آری (می تواند)، و او آفریدگار دانا است»؛ یعنی هنگامی که به گمان شما و در میزان سنجش شما آفرینش آسمان ها و زمین عظیم تر و دورتر [= دشوارتر] از بازگرداندن (استخوان های) پوسیده است، چگونه آفرینش این امر عجیب تر و دشوارتر [= آفرینش آسمان ها و زمین] را از خدا ممکن دانسته، ولی چیزی را که آسان تر و راحت تر است [=بازگرداندن استخوان های پوسیده] ممکن نمی دانید؟ (سپس) امام صادق علیه السلام فرمود: پس این «جدال احسن» است ؛ زیرا در چنین جدالی عذر و دلیل کافران نابود شده و شبهات ایشان برطرف می شود و اما «جدال غیر احسن» به انکار حقی که نمی توانی

میان آن و باطلی که به جدل با آن پرداخته ای، فرق بگذاری و همانا تو برای بیرون آوردن آن دلیل حق از دست مخالف معاند به انکار آن دلیل می پردازی، این جدال حرام شده است؛ زیرا تو هم مانند آن فرد مخالف که حقی را زیر پا می گذارد، حقی را انکار می کنی.

پیشوایان معصوم علیهم السلام برخی از شاگردان خود را که بر بحث و جدال توانا بودند، به این مهم تشویق می کردند تا آن جا که پیشوای ششم حضرت صادق علیه السلام درباره شاگرد میرز و توانای خویش، هشام بن حکم می فرماید:

هشام بن الحکم رائد حقنا و سائق قولنا المویذ لصدقنا و الدافع لباطل اعدائنا من تبعه و اتبع اثره تبعنا و من خالفه و الحد فیه فقد عادانا و الحد فینا <sup>(325)</sup>.

هشام بن حکم پرچمدار حق ما و کسی است که سخن ما را پیش برده، بر کرسی می نشاند و مؤید (گفتار و عقیده) راست ما بوده، دلیل های باطل دشمنان ما را رد می کند. پیروی از او پیروی از ما و مخالفت و دشمنی با او دشمنی و مخالفت با ما است.

حضرت در جای دیگر به توانایی هشام اشاره کرده، او را به سخن گفتن با مردم دستور می دهد:

یا هشام لا تکاد تقع تلوی رجلیک اذا همت بالارض طرت مثلک فلیکلم الناس فاتق الزله و الشفاعه من ورائها ان شاء الله <sup>(326)</sup>.

ای هشام! تو با هر دو پا به زمین نمی خوری [= بی پاسخ نمی مانی]. تا بخواهی به زمین بخوری، پرواز می کنی (خود را از معرکه جدال و بحث می رهایی)؛ پس باید با مردم بحث کرد و سخن گفت. خود را از لغزش نگه دار، شفاعت ما به دنبالش می آید ان شاء الله.

درباره بحث و گفت و گو با دیگران، نکته دیگری هم وجود دارد که باید به آن توجه شود. انسان باید کشش و میزان فهم افرادی را که با آن ها سروکار دارد بسنجد و توجه کند که با چه روشی می توان مطلب را به ایشان تفهیم کرد؛ برای نمونه اگر طرف مقابل ظرفیت فهم برهان را دارد باید برهانی و عقلانی با او بحث شود تا نتیجه مطلوب به دست آید؛ اما با افرادی که کشش برهانی و فلسفی و توان درک استدلال را ندارند باید به شکل خطابی و به صورت موعظه سخن گفت؛ ولی اگر فرد از توان درک استدلال در حد متوسطی برخوردار بود می توان با جدل، او را از عقیده باطلش دور کرد و برای این کار می توان از امور «مسلم» یا «مشهور» بهره برد.

افراد بشر از جهت توان تفکر به سه دسته قوی، متوسط و ضعیف قابل تقسیمند که با هر دسته باید فراخور ظرفیتش بحث شود. همان گونه که گذشت، خداوند در قرآن می فرماید:

ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی اءحسن

(327)

این آیه، سه روش را برای دعوت به سوی خدا معرفی می کند که شاید اشاره بر همان سه دسته داشته باشد به این معنا که اگر شخص مخاطب از توان بالای عقلی برخوردار است، با حکمت و برهان (بالحکمه) با او سخن بگو و اگر ضعیف و ناتوان بود، با پند نیکو (الموعظه الحسنه)، و اگر از توان متوسطی برخوردار بود، با جدل او را فراخوان (جادلهم).

البته برای افرادی که از توان بالا یا متوسط برخوردارند، موعظه هم سودمند است و آن ها را در راه رسیدن به حق یاری می کند؛ اما موعظه، بیش تر برای

افرادی که اهل منطق و حکمت نیستند و با برهان و استدلال آشنایی کافی ندارند، به کار می رود تا از این راه بتوان آن ها را از عقیده باطلشان آگاه کرد. جدل هم یکی از راه هایی است که خداوند به اولیا و انبیا دستور داده تا با آن، گمراهان را یاری کنند.

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

نحن المجادلون فی دین الله (328).

ما جدال کنندگان در دین خدا هستیم.

چه بسا در این جا، منظور از «نحن» انبیاء باشد. آن ها مأمورند از طریق بحث های علمی و چه بسا با بهترین روش مردم را به سوی خدا بخوانند. کسانی که ایشان را یاری کنند خداوند هم آن ها را یاری خواهد کرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

من اعاننا بلسانه علی عدونا انطقه الله بحجته یوم موقفه بین یدیه عزوجل (329). هر کس ما را با زبان بر ضد دشمنانمان کمک کند، خداوند او را با همان دلیلی که آورده، در روز قیامت، گویا می کند.

#### (4) ریشه های درونی جدال

جدال نکوهش شده، در صفات زشت درونی ریشه دارد. سرچشمه این رفتار ناپسند یکی از امور ذیل است:

##### 1 - خشم

آن گاه که نیروی خشم از سیطره و فرمانبرداری نیروی خرد خارج شود، انسان را به رفتارهای ناپسند و می دارد که از جمله آن ها «جدال» است. انسان خشمگین یا به فردی لجوج و معاند تبدیل می شود که می کوشد بر

شخص مقابل چیره شود و به هیچ وجه زیر بار پذیرش حق نمی رود یا در صورتی که حق با او باشد، برای اثبات حق به توهین و خشونت روی می آورد.

## 2 - حب دنیا

گاه به دست آوردن مقام یا مال، انسان را به صحنه جدال می کشاند. گرایش به تحصیل دنیا و کسب وجهه در میان مردم، به ویژه دانشمندان، فرد را اهل جدال کرده، بحث و گفت و گو را عادت او می سازد تا آن جا که دانش را هم برای جدال با دانشمندان می آموزد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بخشی از وصیتی طولانی به حضرت علی علیه السلام می فرماید:

یا علی من تعلم علما لیماری به السفهاء او یجادل به العلماء او لیدعوالناس الی نفسه فهو من اهل النار <sup>(330)</sup>.

ای علی! کسی که دانشی را برای مرء با سبک مغزان یا جدال با دانشمندان یا فراخواندن مردم به سوی خود بیاموزد، از اهل آتش است.

## 3 - تکبر

اظهار کمال و افتخار به دانش و آگاهی خویش، از دیگر رذایلی است که می تواند ریشه جدال باشد به این صورت که فرد برا فخر فروشی به بحث و گفت و گو با دیگران پردازد که وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام شامل این دو قسم هم می شود؛ البته روشن است که «جدال احسن» در هیچ یک از صفات زشت درونی ریشه ندارد؛ بلکه از فضایل اخلاقی ریشه می گیرد؛ اما شناخت انگیزه و ریشه واقعی این رفتار برای انسان جدال کننده، کاری بس دشوار است که به راحتی قابل دستیابی نیست. دانشمند بزرگ شیعی، علامه مجلسی (قدس سره) می گوید:

جدا کردن جدالی که از هواهای نفسانی سرچشمه می گیرد، از جدالی که برای اظهار حق و ارشاد گمراهان انجام می شود، کاری در نهایت دشواری است و چه بسیار که در نگاه نخست، یکی با دیگری اشتباه می شود و نفس بشر فریب کاری های پنهانی در این جا دارد که رهایی از آن ها جز به فضل الاهی ممکن نیست <sup>(331)</sup>.

### (5) پیامدهای زشت جدال

جدال نکوهیده، رفتاری است که پیامدهای ناپسند بسیار دارد، برخی از این آثار منفی عبارتند از:

#### 1 - تضعیف حق و تقویت باطل

هر گاه جدال کننده با وجود حقانیت عقیده، در بحث و گفت و گو ضعیف باشد، نخستین اثر منفی جدال او این است که طرف مقابل بر او چیره شده، این غلبه را به حساب حقانیت عقیده خود می گذارد و گمان می کند آن چه به آن اعتقاد دارد، درست است و از ناتوانی کسی که انگیزه الاهی دارد، برداشت ناصواب کرده، آن را دلیل بر بطلان ادعای او و حقانیت خویش می گیرد. امام صادق علیه السلام در روایتی که گذشت فرمود:

... اما المبطلون فيجعلون ضعف الضعيف منكم اذا تعاطى مجادله و ضعف في يده حجه له على باطله <sup>(332)</sup>.

اما مخالفان، آن گاه که فرد ضعیف از شما به مجادله با مخالف پرداخت و ناتوانی او پدیدار شد، شخص مخالف این ضعف را دلیل بر حقانیت عقیده باطل خویش قرار می دهد.

در این جا، نقص و کاستی از جانب جدل کننده است که فردی ناتوان در بحث به شمار می رود؛ اما خصم آن را به حساب بطلان حق گذاشته، گمان می

کند عقیده باطلش حق است. گاه خصم تا پیش از اینکه جدل کننده با او وارد بحث شود، در اعتقاد خویش مردد است؛ ولی پس از بحث، یقین می یابد که اعتقاد او حق است؛ در حالی که یقین او چیزی جز «جهل مرکب»<sup>(333)</sup> نیست.

## 2 - ایجاد ناراحتی یا تردید در جدل کننده و شنونده بحث

اگر گوینده حق در بحث و جدل ضعیف باشد، کسی که بحث را می شنود یا حاضر و ناظر آن است، از دو حالت خارج نیست:

اول این که حق برای او آشکار است؛ ولی به دلیل ناتوانی گوینده حق در بحث و جدل، متزلزل، و به شک مبتلا می شود و درباره حق، تردید می کند. این نتیجه نظارت بر بحثی است که جدل کننده توان پاسخ دادن به باطل را نداشته، شنونده را گرفتار تزلزل می کند؛ البته شخص جدل کننده هم در صورت ناتوانی با هر یک از دو حالت مذکور روبه رو خواهد شد. گاه به تردید و شک گرفتار، و گاه آزرده خاطر می شود.

امام صادق علیه السلام در روایتی که گذشت فرمود:

... و اما الضعفاء منكم فتغم قلوبهم لما يرون من ضعف المحق في يد المبطّل

(334)

و اما ضعیفان هم که حق را قبول دارند، پس از این که شخص بر حق، در دست مخالف قرار می گیرد، اندوهگین می شوند.

گاه انسان وارد بحث در اموری می شود که قابل درک است؛ ولی ابزار و معلومات لازم را در دست ندارد تا بتواند از عقیده حق دفاع، و آن را اثبات کند. در این صورت، با آن که مطلب، قابل فهم و مفید است، ناتوانی جدال کننده موجب شکست حق می شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:



ایاکم و الجدل فانه یورث الشک فی دین الله (335).

از جدال پرهیزید که همانا در دین خدا شک را بر جای می گذارد.  
این شک، هم دامان جدال کننده را می گیرد و هم به قلب حق جویان ناظر  
بر جدل سرایت می کند.

جدالی که امیر مؤمنان در این روایت اشاره فرمود، هم شامل جدالی است که  
بر سر موضوعی غیر قابل فهم صورت گرفته، هم جدال افراد ضعیف و ناتوان را  
در بر می گیرد؛ زیرا هر دو موجب شک در دین خدا شده، پایه های اصول  
اعتقادی را سست و عقاید دیگران را متزلزل می کند و این تزلزل، مایه تحیر و  
گمراهی ایشان می شود.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

ما ضل قوم بعد ان هذا هم الله الا اوثقوا الجدل (336).

هیچ گروهی پس از هدایت الاهی گمراه نشدند، مگر آن که به جدال کشانده  
شدند. هیچ گروهی گمراه نشدند، مگر این که جدال را استوار ساختند.

### 3 - بازداشتن از یاد خدا

از دیگر آثار زشت جدال نکوهیده آن است که انسان را به آرزوها و خواسته  
های نفسانی مشغول داشته، از یاد خدا باز می دارد. وقتی شخص با کسی بحث  
می کند که می داند صلاحیت گفت و گو و جدال را نداشته یا موضوع مورد  
بحث، ارزش گفت و گو را ندارد، از یاد خدا باز خواهد ماند و قلبش که ظرف  
«ذکر الله» است، به غیر خدا مشغول خواهد شد؛ زیرا هدف از چنین بحثی فقط  
شکست دادن فرد مقابل می شود، نه راهنمایی به سوی خدا.

هنگامی که فرد مقابل و موضوع مورد گفت و گو، شایستگی بحث را نداشته  
باشد، ممکن است شخص جدال کننده در ابتدای امر با انگیزه الاهی وارد بحث

شود و قصد راهنمایی داشته باشد؛ اما چون خود جدال کننده صلاحیت و مواد کافی برای بحث، و قدرت اثبات حق را ندارد، در اثنای بحث، می کوشد تا فقط مطلب را تمام کند و از معرکه جدال بگریزد و وقتی قدرت تمام کردن بحث را نداشته باشد، هواهای نفسانی وارد می شوند و انگیزه الاهی از دل بیرون می رود. اگر چه شخص در ابتدا با قصد قربت وارد بحث شده، چون خود را در حال شکست می بیند، ناخود آگاه نفس منفعل شده، قصد خدا کنار می رود و منیت مطرح می شود؛ زیرا نمی خواهد شکست خورده باشد.

امام حسین علیه السلام در روایتی که گذشت فرمود:

همانا شیطان، فرد را وسوسه می کند و می گوید با مردم بحث کن تا گمان نکنند ناتوان و نادان هستی <sup>(337)</sup>.

#### 4 - کشیده شدن به نفاق

ممکن است شخصی که توان کافی برای جدال ندارد و با این حال وارد آن می شود، افزون بر این که از یاد خدا غفلت میکند، به نفاق هم کشیده شود؛ یعنی برای جلوگیری از شرمندگی به طرف مقابل حق داده، بگوید: «حق با شماست»؛ در حالی که آن مطالب را قبول ندارد. او با عدم اعتقاد به مطالب بحث، اظهار قبولی می کند که این همان نفاق است.

#### 5 - دشمنی و کینه

هر گاه هیچ یک از دو طرف بحث زیر بار مطالب دیگری نرفته، تسلیم نشود، چه بسا میان آن ها دشمنی پدید آید.

همان گونه که گذشت، حضرت صادق علیه السلام در جمله ای بسیار زیبا به این مطلب اشاره فرمود:

از ستیزه جویی در دین پرهیزید؛ زیرا دل‌ها را از یاد خدا بازداشته، نفاق را به ارث می‌گذارد و کینه و دشمنی را زنده می‌کند (338).

#### 6 - نابودی مروت و کرامت

جدال زمانی که به مرز پافشاری و لجاجت برسد، افزون بر آن که بی‌ثمر خواهد بود، مایه از میان رفتن شان و کرامت انسانی و مروت او نیز می‌شود.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرماید:

من لاحی الرجال ذهب مروتہ و کرامتہ (339).

کسی که در بحث با دیگران پافشاری (و لجاجت) کند، مروت و کرامت او از بین می‌رود.

#### 7 - آشکار شدن عیوب و از میان رفتن عزت

کسانی که شایستگی جدال ندارند، اگر وارد بحث شوند، عیوب خود را آشکار می‌کنند که به آن کشف عورت گفته‌اند، به این معنا که ضعف‌های خود را ظاهر می‌کنند.

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

ما اتانی جبرئیل فقط الا وعظنی فاخر قوله لی ایاک و مشاوره الناس فانها تکشف العوره و تذهب بالعز (340).

هیچ‌گاه جبرئیل نازل نشد، مگر این که مرا پند داد و آخر کلامش به من این بود که: از جدال با مردم پرهیز. به درستی که جدال عیب‌ها را آشکار کرده، عزت را از بین می‌برد.

گاهی انگیزه انسان فقط خدا بوده، قصد هدایت و ارشاد دارد؛ اما متوجه این نکته نیست که مواد لازم در دست او نیست؛ پس در این حالت باید به اندازه خودش بحث کند و با لحن خوبی بحث را ادامه دهد و هر کجا که متوجه شد که

بحث در حال کشیده شدن به جنبه های نفسانی است، ساکت شده از ادامه آن چشم پبوشد. کسی که توانایی بحث و جدل را دارد نیز باید مطلب را کامل کند؛ البته او نیز باید مراقب باشد که هواهای نفس به میان نیاید؛ زیرا در این صورت ممکن است برای حفظ آبرو، طرف مقابل را به گمراهی بکشاند.

رسول اکرم ﷺ فرمود:

ان اول ما نهانی عنه ربی عزوجل عن عباده الاوثان و شرب الخمر و ملاحاه الرجال (341).

نخستین چیزی که پروردگارم مرا از آن نهی کرد، عبادت بت ها (شرک) و شرب خمر و پافشاری و لجاجت و نزاع با دیگران بود.

در این روایت، منظور از «ملاحاه» همین جدال های ناپسند است که عظمت گناه این عمل را نشان می دهد؛ زیرا از نخستین امور نهی شده است و در ردیف گناهای چون شرک و شرب خمر قرار دارد و می تواند بسیار ضربه زننده باشد.

#### 8 - تغییر دین (حلال کردن حرام و حرام کردن حلال)

گاه افرادی وارد بحث و جدل می شوند که در زمینه موضوع بحث هیچ تخصصی ندارند. در این هنگام چه بسا نادانسته به تحریف دین گرفتار شوند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

ان اناسا دخلوا علی ابی رحمه الله علیه فذكروا له خصومتهم مع الناس فقال لهم هل تعرفون کتاب الله ما کان فیه ناسخ او منسوخ قالوا «لا» فقال لهم و ما حملکم علی الخصومه لعلکم تحلون حراما او تحرمون حلالا و لا تدرون انما یتکلم فی کتاب الله من يعرف حلال الله و حرامه (342).

افرادی بر پدرم امام سجاد وارد شدند و جدل و خصومت های علمی خود را که با مردم داشتند، برای پدرم نقل کردند. حضرت سجاد به آن ها فرمود: آیا

شما شناختی از کتاب خدا دارید؟ آیاتی که ناسخ و آیاتی که منسوخ است؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: پس چه چیز شما را واداشت که وارد بحث علمی شوید؟ شاید شما بدون این که بفهمید، حلالی را حرام کنید و حرامی را حلال. کسی می تواند وارد بحث و جدل در کتاب خدا شود که حرام و حلال آن را بشناسد.

## 9 - دروغگویی

هنگامی که کسی قصد به اثبات رساندن حق را داشته باشد، ولی از ابزار و مواد لازم آن، که آگاهی است محروم باشد، چه بسا برای این که باطل پیروز نشود، به دروغ پناه ببرد. چنین کسی چون اهلیت ندارد و مواد علمی کافی در دستش نیست و بی جهت وارد بحث شده است، به دروغ متوسل می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ایاکم و الخصومه فی الدین فانها تشغل القلب عن ذکر الله عز و جل و تورث النفاق و تکسب الضغائن و تستجیز الکذب <sup>(343)</sup>.

از جدال در دین بپرهیزید که همانا قلبتان را از یاد و ذکر خدا غافل می سازد و نفاق را به جای گذاشته، کینه ها به بار می آورد و شما را به دروغ گفتن می کشاند از بهترین صفات انسان این است که اگر چیزی را نمی داند، بگوید نمی دانم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

اوصیکم بخمس لو ضربتم الیها آباط الابل لکانت لذلک اهلا لا یرجون احد منکم الا ربه لا یخافن الا ذنبه لایستحین احد منکم اذا سئل عن ما لا یعلم عما یقول لا اعلم لا یستحین احد اذا لم یعلم الشیء ان یتعلمه و علیکم بالصبر فان الصبر من الایمان کالراءس من الجسد <sup>(344)</sup>.

من شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای به دست آوردن آن جهان را زیر پا بگذارید، سزاوار است. نخست: هیچ کس جز خدا، امید انسان نباشد. دوم: از هیچ چیز جز گناه بیم نداشته باشد. سوم: هیچ گاه خجالت نکشیده، چیزی را که نمی‌داند، بگوید: نمی‌دانم. چهارم: از آموختن چیزی که نمی‌داند، خجالت نکشد. پنجم: بر شما است صبر کردن. همانا صبر کردن از ایمان بوده، مانند سر برای بدن است.

سومین وصیت امام علی، گفتن جمله «لا اعلم» است. در این جمله بیان شده است که اگر انسان چیزی را نمی‌داند، بدون شرم بگوید: نمی‌دانم. شاید از گفتن کلمه «نمی‌دانم» شرم داشته باشد؛ ولی با گفتن آن، دیگر حرام خدا را حلال جلوه نمی‌دهد و به دروغ متوسل نمی‌شود و از سویی در راه کسب آن چه نمی‌داند می‌کوشد.

ممکن است کسی جمله ای را بدون علم به زبان آورد که از اصول اعتقادی باشد و بدون این که خود متوجه شود، کفر بگوید:

عسی ان یتکلم بالشیء فلا یغفر له (345).

چه بسا انسان (از روی نادانی) چیزی بگوید که هرگز بخشیده نشود؛ پس چه نیکو است پیش از این که انسان وارد مهلکه شود، درباره چیزی که از آن آگاهی ندارد، بگوید: نمی‌دانم تا از خطرات و عواقب آن ایمن باشد.

شخصی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل می‌کند:

خرج علينا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يوما ونحن نتمارى فى شىء من امر الدين

فغضب غضبا شديدا لم يغضب مثله ثم قال انما هلك من كان قبلکم بهذا (346).

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روزی بر ما گذشت. ما مشغول بحث درباره مسائل دینی

بودیم. حضرت سخت خشمگین شد؛ به گونه ای که هیچ وقت نظیر آن

خشمگین نشده بود؛ سپس فرمود: آن هایی که پیش از شما نابود شدند، به سبب همین بحث ها در مسائل دینی بود.

### (6) راه های درمان جدال نکوهیده

برای درمان جدالی که عقل و شرع، آن را نکوهیده است، دو راه علمی و عملی وجود دارد که با حرکت در هر دو مسیر می توان این بیماری را ریشه کن کرد.

#### الف - شیوه علمی درمان

آگاهی و یادآوری آثار شوم جدال، نفرت از آن را پدید می آورد و نفرت و انزجار از یک رفتار، موجب دوری از آن می شود. البته برای اثرپذیری از این تذکر، باید در جهت خشکاندن ریشه های جدال نیز کوشید؛ چرا که با وجود ریشه های قوی، یادآوری، کاری چندانی از پیش نبرده، انسان مبتلا، بیمار خواهد ماند.

#### ب - شیوه عملی درمان

کوشش در به کار بستن رفتاری متضاد و منافی با این رفتار می تواند روحیه جدال را در فرد، ضعیف و نابود کند. کلام خوش و احترام به دیگران، آدمی را از پیکار و ستیزه با ایشان باز می دارد. آن گاه که سخن نیکو و گفتار خوش، عادت انسان شود، خشونت و توهین و ناسزا از وجود او رخت بر می بندد. خوش کلامی رفتاری مورد تاءیید خرد و شریعت و مایه سعادت و پاداش آخرتی است.

## فصل هفتم : خصومت

ایاکم و الخصومه فانها تشغل القلب و تورث النفاق و تکسب الضغائن<sup>(347)</sup>.  
از خصومت بیرهیزید؛ چرا که دل را مشغول می کند و موجب نفاق و زنده شدن کینه ها می شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام

### مقدمه

یکی دیگر از بیماری های زبان که مایه پدید آمدن دشمنی و از هم گسیختگی جامعه بشری می شود «خصومت» است. خصومت بیماری رایجی است که بسیاری از انسان ها به آن دچارند. خصومت پیکاری لفظی است که موجب نفاق و زنده شدن کینه می شود. پیکار لفظی با دیگران به سه شکل مراء، جدل و خصومت است که در این فصل، خصومت مورد بررسی قرار می گیرد. این بیماری ممکن است به شکل های متفاوتی آشکار شود که ضمن تشریح آن ها راه های مناسبی برای درمان این بیماری می شود.

این فصل به بحث از موضوعات ذیل می پردازد:

- 1 - تعریف خصومت
- 2 - اقسام خصومت
- 3 - نکوهش خصومت از دید شرع و عقل
- 4 - ریشه های خصومت
- 5 - پیامدهای زشت خصومت
- 6 - راه های درمان خصومت.



## (1) تعریف خصومت

خصومت در لغت به معنای دشمنی و ستیزه، و نزد دانشمندان اخلاق به معنای پیکار لفظی با دیگران به قصد تحصیل مال یا استیفای حق است. مشاجره لفظی انسان با دیگران هنگامی که بخواهد وجهی را بگیرد یا چیزی را که به حق یا ناحق از او سلب شده، استیفا کند، خصومت نامیده می شود؛ پس هدف از این پیکار، جنبه مالی یا حقوقی است؛ البته گاه خصومت در معنای نزاع لفظی با دیگران برای اثبات عقیده خویش نیز به کار رفته است که شاید بتوان آن را هم نوعی استیفای حق نامید.

## (2) اقسام خصومت

خصومت از جهت تقدم و تاخر کسی که با او پیکار می شود، دو نوع است:

1 - ابتدایی

2 - اعتراضی.

### خصومت ابتدایی

زمانی که فرد با ادعای طلب مالی یا غیر مالی، با دیگری پیکار لفظی کند، به رفتارش خصومت ابتدایی گفته می شود. این شخص در بحث قضاوت، مدعی نامیده می شود.

### خصومت اعتراضی

زمانی که فرد در پاسخ خصومت دیگری، به پیکار لفظی با او بپردازد، خصومت او اعتراضی نامیده می شود و از آن رو که در مقام دفاع از حق خویش است، پیکار او را خصومت دفاعی نیز می نامند. به عبارت دیگر، شخص درباره مالی که در دست خصومتگر است، ادعای مالکیت دارد یا مدعی حقی از حقوق او است و برای دفاع از خود به خصومت با او کشیده می شود.

در هر دو نوع خصومت، یا شخص خود به بحث و پیکار مبادرت کرده یا وکیل او استیفای حق می کند. آن جا که شخص، وکیل اختیار می کند نیز دو حالت قابل فرض است :

1 - وکیل به صورت رایگان عهده دار استیفای حق او شود.

2 - وکیل با دریافت اجرت، استیفای حق را به عهده گیرد.

اقسام خصومت از جهت حقانیت خصومت کننده

قسم اول : گاه شخص می داند که حق با او نیست ؛ با این حال، برای دست یافتن به مقصود خویش پیکار می کند یا آن را بر عهده وکیلی می گذارد که به عدم استحقاق موکل خود علم دارد؛ مانند این که وکیل می داند موکلش بدهکار است و بر عهده شخص طلبکار حقی نیست ؛ با این حال، بساط خصومت را می گستراند و به پیکار و مشاجره بر می خیزد تا موکل خود را بر دیگری غالب کند.

قسم دوم : زمانی است که شخص درباره استحقاق یا عدم استحقاق خود به چیزی شک دارد و مطمئن نیست که مستحق است یا خیر و از نظر شرعی هم حجتی بر استحقاق خود در دست ندارد<sup>(348)</sup>. ولی با حالت حق به جانب وارد خصومت می شود و بساط مشاجره را می گستراند؛ البته در این حالت نیز تفاوتی ندارد که خود شخص عهده دار خصومت باشد یا وکیل خود را متکفل این کار کند. این حالت از نظر اخلاقی نکوهیده است.

در این مورد، وکیل هم مانند موکل نمی داند که آیا حق با موکل است یا خیر و بر حقانیت موکلش حجت شرعی هم ندارد؛ ولی با وجود این می پذیرد تا خواسته موکلش را بر آورد. خصومت در این نوع، فقط برای کسب مال است ؛

چه از راه حلال باشد، چه از راه حرام؛ به همین دلیل، این نوع خصومت جزو رذایل اخلاقی به شمار می رود.

قسم سوم: گاه شخصی یا وکیل او که برای استیفای حق مورد ادعایش به خصومت می پردازد، به حقانیت این ادعا یقین و علم دارند که در این حال اگر خود شخص وارد بحث شود یا وکیل بگیرد، انواع و اقسامی تصور می شود:

نوع اول: انگیزه اصلی شخص از خصومت، استیفای حق خویش نیست؛ بلکه می خواهد خشم خود را از طرف مقابل فرونشاند و او را خرد کند تا آن جا که پیش خود می گوید: غرض من از این مخاصمه مال نیست؛ بلکه اگر حق خود را هم دریافت کنم، آن را دور می ریزم و فقط می خواهم او را خوار و ذلیل کنم.

نوع دوم: استیفای حق برای امور نفسانی نیست؛ بلکه هدف این است که شخص مورد خصومت، به دیگری ظلم نکرده، رفتار ناشایستی انجام ندهد. هدف شخص در این خصومت، تشفی دل خود نیست و ممکن است مال هم برای او مهم نباشد؛ بلکه انگیزه پس گرفتن حق، برای تادیب شخص و پیشگیری از تجاوز به دیگری است. این گونه اغراض و اهداف در مخاصمه ستایش شده است.

نوع سوم: شخص می خواهد حق خود را استیفا کند؛ ولی نه برای تادیب و نه خرد کردن طرف مقابل؛ بلکه برای به دست آوردن و حفاظت از مال خود. انگیزه او فقط رسیدن به حق خویش است که این خود به دو صورت تصور می شود:

الف. برای به دست آوردن مال خویش نادرستی را در خصومت به کار گیرد و طرف مقابل خود را بیازارد؛ برای مثال با آن که بر ادعای خود حجت شرعی و بینه دارد، چیزی بگوید که او را تحقیر کند.

ب. با انگیزه گرفتن حق خود، سخنان ناشایست را به کار نبرد و مرزهای شرعی گفتار را رعایت کند و حق خود را مطابق آن بطلبد که خود به دو شکل صورت می پذیرد:

1 - آن گاه که راهی جز خصومت برای استیفای حق وجود ندارد.

2 - زمانی که می توان راهی غیر از خصومت پیش گرفت و مشکل را با گفت و گوی دوستانه حل کرد؛ البته پرواضح است که اگر راهی جز خصومت برای رسیدن به حق وجود داشته باشد، بهتر است از همان راه وارد شود؛ چرا که خصومت زمینه پدید آمدن اختلاف، کینه و کدورت را فراهم می آورد. این رفتار جنبه های منفی روانی بسیاری را در پی دارد که به نسبت های ناروا، دروغ و کینه و دشمنی می انجامد.

گاهی غیر از خصومت، راه دیگری وجود ندارد و یگانه راه گرفتن حق، خصومت است.

### (3) نکوهش خصومت از دید شرع و عقل

خصومت شامل دو نوع ممدوح و مذموم است. عقل و شرع، برخی از انواع خصومت را ستوده و برخی را نکوهیده است.

#### خصومت ستوده شده

خصومت فقط هنگامی که شخص به حقانیت خویش یقین کند یا حجتی شرعی بر آن داشته باشد، و از سویی برای استیفای حق خویش راهی جز آن نیابد، پسندیده است. عقل بشر به حکم زشتی ظلم، پذیرش آن را نیز زشت و

ناپسند می داند؛ از این رو «استیفای حق» و «دفع ستم» را می ستاید و سفارش می کند و البته هر چه را عقل سلیم بستاید، شریعت نیز بر آن صحه می گذارد. خصومت در این حال، از فضایل نیروی شهوت به شمار می رود.

### خصومت نکوهش شده

آن جا که شخص خصومت کننده بداند حق با او نیست یا در حقانیت خویش تردید داشته باشد، رفتار او از رذایل اخلاقی به شمار رفته، نکوهیده است.

رسول اکرم ﷺ فرمود:

ان ابغض الرجا الى الله الالاد الخصيم<sup>(349)</sup>.

مبغوض ترین مردان نزد خدا، انسان لجوج خصومت کننده است.

من جادل فی خصومه بغير علم لم یزل فی سخط الله حتی ینزع<sup>(350)</sup>.

هر کس بدون آگاهی در خصومتی لجاجت ورزد تا زمانی که در آن حال قرار دارد، مورد خشم الاهی است.

همچنین هنگامی که وکیل انسان بداند حق با موکلش نیست و با این حال برای او به مخاصمه با دیگری برخیزد، رفتاری زشت و حرام انجام داده و مزدی که برای این کار می گیرد نیز حرام است؛ اما در صورتی که حق با خصومت کننده باشد، اگر به قصد خرد کردن و ریختن آبروی طرف مقابل به خصومت برخیزد، رفتارش نکوهیده است؛ زیرا گرچه حق با او و طلبکار است، انگیزه ای نفسانی از مخاصمه دارد و تمام رفتارهایی که با انگیزه نفسانی پدید آیند، از رذایل اخلاقی به شمار می روند؛ زیرا ابزاری در دست نفس اماره خواهند بود که نفس به وسیله آن ها به آمال خویش می رسد.

اگر شخص در مخاصمه از سخنان اهانت آمیز استفاده کند - اگر چه حق با او باشد - رفتارش ناپسند و مورد نکوهش عقل و شرع خواهد بود؛ البته در این

جا اصل مخاصمه مورد نکوهش نیست ؛ بلکه اهانت، تحقیر، ناسزا و... زشت و نادرست است و شخص را مشمول سرزنش عاقلان و عذاب الاهی می کند. در صورتی که نیازی به مخاصمه نیست و راه درست دیگری برای گرفتن حق وجود دارد، ترک خصومت نیکو و پسندیده است ؛ زیرا خصومت مایه دشمنی و سلب آسایش و آرامش بوده، انسان را خوار می کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ایاکم والخصومه فانها تشغل القلب و تورث النفاق و تکسب الضغائن <sup>(351)</sup>.

از خصومت پرهیزید. همانا خصومت دل را مشغول می کند و نفاق را بر جای گذاشته، کینه ها را به بار می آورد.

حضرت رضا علیه السلام هم ضمن بر حذر داشتن از خصومت فرمود:

فانها... تردی بصاحبها <sup>(352)</sup>.

خصومت، انجام دهنده خویش را خوار کند.

خصومت لبه پرتگاهی است که حتی در صورت حقانیت خصومت کننده،

احتمال سقوط او به دره هولناک گناهان زبان وجود دارد.

سرور پرهیزکاران امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

من بالغ فی الخصومه اثم و من قصر فیها ظلم و لا یستطیع ان یتقی الله من

خاصم <sup>(353)</sup>.

هر کس در خصومت زیاده روی کند، گناه کرده است و هر کس کوتاهی کند،

مظلوم واقع می شود و کسی که خصومت می کند، توان رعایت تقوای الاهی را

ندارد.

امام رضا علیه السلام نیز ضمن بر حذر داشتن از خصومت فرمود:

... عسی ان یتکلم بشیء لا یغفر له <sup>(354)</sup>.

چه بسا (خصومت کننده) سخنی بگوید که آمرزیده نشود.

#### (4) ریشه های درونی خصومت

خصومت نکوهیده، در یکی از صفات زشت نفسانی انسان ریشه دارد که عبارتند از:

##### 1 - دشمنی و کینه جویی

گاه نفرت و کینه از کسی موجب می شود که شخص به نزاع و پیکار لفظی با او بپردازد. او می خواهد با این منازعه بر آتش خشم خود مرهمی نهد و کینه خویش را با خرد کردن شخص مقابل ابراز کند.

##### 2 - حسد

حسادت به موقعیت فردی و اجتماعی افراد می تواند موجب پدید آمدن رفتار خصومت آمیز در انسان شود. انسان حسود می کوشد شخص را با مخاصمه خوار و ذلیل ساخته تا شعله های آتش حسد را در درون خویش فرو نشاند.

##### 3 - حب مال یا مقام

گاه دست یافتن به مال یا مقام انسان را به مخاصمه با دیگران می کشاند تا شاید از این راه مزدی بگیرد یا مقامی به دست آورد که این را می توان در وکیلی که برای مخاصمه استخدام می شود، به خوبی مشاهده کرد.

#### (5) پیامدهای زشت خصومت

##### 1 - تشویش و اضطراب درونی

خصومت و پیکار لفظی، موجب اشتغال دل شده، آرامش فرد را از میان می برد و تشویش و نگرانی را بر جای می نهد. انسان خصومت کننده همیشه در اندیشه نزاع و پیروزی در آن است؛ بدین جهت روی آرامش را نخواهد دید.

اگر این خصومت به امور دینی مربوط باشد، تردید را به بار خواهد آورد. امیر مؤمنان علی علیه السلام ضمن نهی از این رفتار فرمود:

... فانها تشغل القلب <sup>(355)</sup>.

همانا خصومت، دل را مشغول می سازد.

خصومت کننده به بیماری تردید مبتلا می شود؛ چنان که امام باقر فرمود:

الخصومه... تورث الشک <sup>(356)</sup>.

خصومت شک را به جای می گذارد.

## 2 - ایجاد نفاق

آن گاه که نزاع و خصومت برای اثبات مطلب ناحق باشد، دورویی و نفاق را در پی خواهد داشت؛ زیرا اصرار و لجاجت بر حقانیت خویش با آگاهی از ناحق بودن ادعا، چیزی جز دوگانگی میان سخن و دل نیست.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصف خصومت فرمود:

... فانها... تورث النفاق <sup>(357)</sup>.

همانا خصومت، دورویی را بر جای خواهد گذاشت.

## 3 - پیدایش کینه

نزاع با دیگران، مایه پیدایش کینه و دشمنی در آن ها می شود. این حالت به ویژه در جایی که خصومت کننده به دروغ ادعای حق کند، پدیدار خواهد شد. همچنین شخصی که راه خصومت را در پیش می گیرد، ممکن است هدفش دشمنی، تحقیر و ریختن آبرو باشد؛ بنابراین با چنین رفتاری موجب از میان رفتن پیوند دوستی و تبدیل آن به کینه و نفرت و دشمنی می شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام خصومت را این گونه وصف می کند:

... فانها... تکسب الضغائن <sup>(358)</sup>.



همانا خصومت موجب کینه ها می شود.

#### 4 - نابودی دین

آن گاه که در مسائل دینی به خصومت پرداخته شود، دین رو به ضعف نهاده،

سرانجام نابود می شود. حضرت باقر علیه السلام فرمود:

الخصومه تمحق الدین... (359).

خصومت دین را از بین می برد.

#### 5 - نابودی اعمال نیک

خصومت، مایه حبط و نابودی اعمال نیک انسان می شود. امام باقر فرمود:

الخصومه... تحبط العمل... (360).

خصومت عمل را نابود می کند.

#### 6 - مایه سفاهت

انسان خردمند، برای استیفای حق خویش تا آن جا که ممکن است به

خصومت روی نمی آورد؛ زیرا خصومت آغاز سبک مغزی و کم خردی است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

المخاصمه تبدی سفه الرجل و لا تزید فی حقه (361).

ستیزه در گفتار، آغازگر سبک مغزی مرد است و بر حق او نمی افزاید.

#### (6) راه های درمان خصومت

خصومت نیز همانند دیگر بیماری های اخلاقی از دو راه «علمی» و «عملی»

قابل درمان است.

#### درمان علمی خصومت

اندیشه در پیامدهای نازیبای این بیماری، مایه تحریک سرشت پاک آدمی در

کنار گذاشتن آن می شود. یادآوری مستمر این آثار زشت و زیان بار، روان

انسان را به ترک این آفت ترغیب و تشویق می کند و حس نفرت و انزجار از آن را پدید می آورد.

فطرت و نهاد انسانی خواهان آرامش و مهر و محبت است و هنگامی که رفتاری را مایه تشویش و نگرانی، و کینه و دشمنی بیابد، از آن دوری خواهند گزید. آن کس که با وجود سرشتی پاک به خصومت آلوده شود، از آثار و پیامدهای آن ناآگاه است.

در خصومت آمدند و در جفا	دو مرقع پوش در دارالقضا
قاضی ایشان را به کنجی برد باز	گفت صوفی خوش نباشد جنگ ساز
جامه تسلیم در بر کرده اید	این خصومت از چه در سر کرده اید
گر شما هستید اهل جنگ و کین	این لباس از سر براندازید هین
ور شما این جامه را اهل آمدید	در خصومت از سر جهل آمدید <sup>(362)</sup>

### درمان عملی خصومت

یکی از راه های عملی برای درمان این بیماری به کار بستن ضد آن یعنی «طیب کلام» است. طیب کلام یعنی استفاده از گفتار خوش و سخن زیبا و مودبانه. انسان باید خود را به داشتن طیب کلام ملزم کند؛ یعنی هنگام صحبت با دیگری، در رعایت ادب بکوشد و از مطالبی استفاده کند که نیکو و پسندیده باشد؛ البته مراد از خوش سخنی، چاپلوسی نیست؛ زیرا هدف از تملق و چرب زبانی، جلب توجه دیگران است. از سویی در تملق، خوبی هایی را که در شخص نیست، به او نسبت می دهند؛ در حالی که صاحب گفتار خوش، آن چه را نمی داند نمی گوید و قصد خودنمایی هم ندارد؛ بلکه در سخن از کلمات و جملاتی استفاده می کند که منشاء دشمنی نمی شود و بر کیفیت آن نیز مراقبت می کند.

همان گونه که خصومت و مرأ و مجادله دشمنی ساز است، عکس آن ها یعنی طیب کلام، موجب دوستی می شود و مودت آفرین است. وقتی مخاطب، شخص را در گفتارش مراقب ببیند، جذب او می شود. حال اگر این ویژگی در جامعه باشد، موجب وحدت و اتحاد می شود؛ بر خلاف خصومت که اختلاف انگیز است.

رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید:

ان فی الجنه غرفا یری ظاهرها من باطنها من ظاهرها لا یسکنها من امتی الا من اطاب الکلام و اطعم الطعام... (363).

همانا در بهشت غرفه هایی است که (از درخشندگی و شفافیت) بیرون آن ها از درون و درون آن ها از بیرون، دیده می شود. از امت من کسی در این غرفه ها ساکن نمی شود، مگر آن که خوش سخن باشد و مردم را اطعام کند...

الکلمه الطیبه صدقه (364).

گفتار طیب و زیبا، نوعی صدقه است.

صدقه برای انسان فقط در امور مادی نیست. خوش سخنی نیز می تواند اثر صدقه را داشته باشد؛ پس باید در موقعیت های خاص بحرانی نیز زبان خود را حفظ کرد و آن را به خوش کلامی عادت داد و برای پیشگیری از ابتلاء به مرأ یا مجادله باطل و خصومت زشت، طیب کلام را به دست آورد و آن را در وجود خود ملکه کرد.

## فصل هشتم : لعن و نفرین

شخص با ایمان اهل لعنت کردن نیست (365).

پیامبر اکرم ﷺ

### مقدمه

یکی از آفات و بیماری های زبان که با استفاده نادرست از نیروی خشم پدید می آید، «لعن» است. خارج شدن نیروی خشم از مرزهای فرمانروایی خرد، پیامدهای ناشایست بسیاری به بار خواهد آورد که «لعن» یکی از آنها است. «نفرین» نیز همانند «لعن» از دیگر آفاتی است که در نیروی خشم بشر ریشه دارد.

لعن و نفرین بیماری هایی هستند که شخص مبتلا، باید در پاک ساختن کردار خویش از آنها بکوشد. این فصل به بررسی ابعاد گوناگون این دو بیماری می پردازد تا شاید راهی برای درمان بیماران باشد. موضوعات مورد بحث این فصل عبارتند از:

- 1 - تعریف لعن
- 2 - اقسام لعن
- 3 - نکوهش لعن از دید شرع
- 4 - ریشه های درونی لعن
- 5 - پیامدهای زشت لعن
- 6 - راه های درمان لعن.

### (1) تعریف لعن و نفرین

لعن در لغت به معنای خوار کردن، راندن و دور کردن از روی خشم و غضب، و در علم اخلاق، به معنای طلب و درخواست دور شدن شخص از رحمت

خداوند است. وقتی انسان، شخصی را لعن می کند، می خواهد که او از درگاه لطف و رحمت خداوند دور شود و ملعون به کسی گفته می شود که از رحمت خداوند به دور است؛ البته لعن از سوی خداوند به این معنا است که کسی را از درگاه رحمت خویش دور سازد که در آخرت به صورت عقوبت و کیفر نمایان می شود<sup>(366)</sup>؛ اما «نفرین» به معنای درخواست هر گونه بدی و شر از خداوند برای دیگران است؛ حال چه درخواست دوری از رحمت و چه امر ناخوشایند دیگری باشد؛ بدین سبب می توان «نفرین» را دارای معنایی شامل تر از «لعن» دانست؛ یعنی هر لعنی، نفرین است؛ ولی هر نفرینی، لعن نیست.

## (2) اقسام لعن

لعن به دو صورت انجام می گیرد:

### 1 - لعن از راه اخبار

یعنی انسان خبر می دهد و حکم کند که فلان شخص از رحمت خداوند دور است و خداوند او را از درگاه رحمت خویش طرد کرده است. در این قسم از چیزی خبر می دهد و بر کسی حکم می کند.

### 2 - لعن از راه انشا

به این معنا که انسان لعن را ایجاد کند؛ مانند آن که بگوید: خداوند لعنتش کند یا لعنت خدا بر او باد! در این جا دیگر خبر نمی دهد؛ بلکه چیزی را تقاضا می کند؛ یعنی از خداوند می خواهد که او را از رحمت خویش دور سازد. لعن از جهت معین بودن یا نبودن ملعون به دو صورت انجام می گیرد:

### 1 - لعن فرد یا افراد معین

گاه انسان، فرد یا افرادی را که لعن می کند، با نام مشخص می سازد؛ مانند آن چه در برخی زیارت ها گفته می شود: اللهم العن اباسفیان و معاویه و یزید ابن معاویه (367).

## 2 - لعن فرد یا افراد نامعین

گاه فرد یا افراد مورد لعن فقط با وصف و بدون تعیین نام و مشخصات لعنت می شوند؛ مانند آن چه خداوند متعالی در قرآن فرموده :  
فلعنه الله على الكافرين (368).

در این جا به نام و مشخصات کسی اشاره نشده و فقط به وصف کفر تصریح شده و افرادی که ببه این صفت متصف هستند، لعنت شده اند.

## (3) نکوهش لعن از دید شرع

پیامبر اکرم ﷺ در وصف مؤمن به حضرت علی عليه السلام می فرماید:  
یا علی من صفات المؤمن... لا لعان (369).

ای علی! از صفات مؤمن این است که اهل لعنت کردن نیست.

بر اساس روایت دیگری حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خطبه ای فرمود:

الا اخبرکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول الله ؛ قال الذی یمنع رفته و یضرب عبده و یتزود وحده فظنوا ان الله لم یخلق خلقا هو شر من هذا. ثم قال : الا اخبرکم بمن هو شر من ذلك ؟ قالوا بلی یا رسول الله قال : الذی لا یرجى خیره و لا یومن شره. فظنوا ان الله لم یخلق خلقا هو شر من هذا. ثم قال : الا اخبرکم بمن هو شر من ذلك ؟ قالوا بلی یا رسول الله قال : المتفحش اللعان الذی اذا ذکر عنده المومنون لعنهم و اذا ذکره لعنوه (370).

آیا شما را از بدترینتان آگاه سازم ؟ عرض کردند: آری، ای پیامبر خدا! پیامبر فرمود: کسی که میهمانش را براند، زیر دست را بزند و تنها به سفر برود.

مردم گمان کردند که خداوند آفریده ای بدتر از این ندارد؛ پس پیامبر فرمود: آیا شما را از کسی که از این بدتر است آگاه کنم؟ گفتند: آری، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: کسی که به خیر و خوبی اش امید، و از شرش ایمنی نیست. مردم گمان کردند که خداوند مخلوقی بدتر از این ندارد؛ پس پیامبر فرمود: آیا شما را آگاه سازم از کسی که بدتر از این است؟ گفتند: آری، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: کسی که اهل ناسزا گفتن و لعنت کردن است؛ آن که وقتی نام مؤمنان نزد او برده می شود، ایشان را لعن می کند و وقتی مؤمنان هم او را یاد می کنند، لعنتش می کنند.

از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است:

ان اللعنه اذا خرجت من فی صاحبها ترددت بینهما فان وجدت مساغا والا رجعت علی صاحبها <sup>(371)</sup>.

هر گاه لعنت از دهان گوینده خارج شود، میان این دو نفر [= لعنت کننده و لعنت شده] رفت و برگشت می کند؛ پس اگر کسی که لعنت شده، سزاوار لعن باشد، به او می رسد وگرنه به کسی که لعنت فرستاده است، بر می گردد.

### حکم لعن از دید شرع

لعن با هر شکل و صورتی از دیدگاه شرع، نادرست و حرام است، مگر مواردی که خود شریعت تجویز کرده باشد.

در صورت اول، وقتی انسان خبر دهد که فلان کس ملعون است در حالی که نمی داند او از رحمت خدا دور است یا خیر، خبر نادرستی داده؛ زیرا از چیزی خبر داده که جز خداوند کسی آن را نمی داند و از سویی، چون خداوند، دور کننده ملعون از رحمت خویش است، او با این خبر، کاری را به خداوند نسبت

داده که از واقعی بودن آن بی خبر است و صد البته که نسبت دادن سخن یا کاری به خدا بدون اطمینان از آن، حرام است.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

قال الله اذن لكم ام على الله تفترون<sup>(372)</sup>.

بگو آیا خداوند به شما اجازه داد یا بر خدا دروغ می بندید.

اگر از خدا بخواهی فلانی را لعنت کند، تباهی و دوری از رحمت را برای کسی طلبیده است که چه بسا مستحق آن نباشد که این نیز ناپسند و ناروا است؛ چرا که خداوند رحمت خویش را بر سر بندگان خود گسترده است؛ البته لعن کسی که خداوند، خود، او را از رحمت خویش دور کرده، جایز و بی اشکال است؛ مانند لعن شیطان که از درگاه خداوند رانده شده است.

خداوند بزرگ در قرآن کریم می فرماید:

ان الذين يكتُمون ما انزلنا من البينات و الهدى من بعد ما بيناه للناس في

الكتاب اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون<sup>(373)</sup>.

کسانی که راهنمایی ها و هدایت های فرستاده شده از طرف ما را کتمان می کنند، خداوند آن ها را لعن می کند و لعن گویان نیز به آن ها لعنت می فرستد. هم چنین اگر شخص یا اشخاص معین یا نامعین مستحق لعن و نفرین نباشند، تقاضای دوری از رحمت خداوندی برای ایشان نیز حرام است.

موارد جواز لعن

لعن در مواردی جائز دانسته شده است:

1 - لعن بر کافران: خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

ان الذين كفروا و ماتوا و هم كفار اولئك عليهم لعنه الله و الملائكة و الناس

اجمعين<sup>(374)</sup>.



همانا کسانی که کافر شدند و با عقیده کفر مردند، خداوند و فرشتگان و مردم بر آن ها لعنت می فرستند.

فلعنه الله على الكافرين<sup>(375)</sup>.

پس لعنت خدا بر کافران باد!

2 - لعن بر مشرکان : در قرآن کریم آمده است :

و يعذب المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات الظانين بالله ظن السوء عليهم دائره السوء و غضب الله عليهم و لعنهم و اعدلهم جهنم و ساءت مصيرا<sup>(376)</sup>.

و (خدا) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند، کیفر می دهد. حوادث سوئی (که برای مؤمنان انتظار می کشند) بر خودشان نازل شود و خداوند بر آن ها خشم گرفته و آنان را از رحمت خود دور ساخته و دوزخ را برایشان آماده کرده است، و چه بدسرانجامی است.

3 - لعن بر مرتدان : آن ها که اسلام را پذیرفته، سپس از آن بازگردند، مورد

لعن پروردگار قرار می گیرند:

كيف يهدى الله قوما كفروا بعد ايمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البيئات و الله لا يهدى القوم الظالمين اولئك جزاؤهم ان عليهم لعنه الله و الملائكة و الناس اجمعين<sup>(377)</sup>.

چگونه خداوند گروهی را هدایت کند که پس از ایمان آوردن و گواهی دادن به حقانیت رسول، و در حالی که نشانه های روشن برای آن ها آمد، کافر شدند؟ و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. کیفر آن ها این است که نفرین خداوند و فرشتگان و مردم همگی برای آن ها است.

4 - لعن بر منافقان : خداوند سبحان در چند آیه از قرآن کریم، منافقان را لعن کرده است ؛ از جمله می فرماید:

وعد الله المنافقين و المنافقات و الكفار نار جهنم خالدین فیها هی حسبهم و لعنهم الله و لهم عذاب مقیم (378).

خداوند به مردان و زنان منافق و کافران وعده آتش دوزخ داده است. جاودانه در آن خواهند ماند. همان برای آن ها بس است و خدا آن ها را از رحمتش دور ساخته، عذاب پایداری برای آنان است.

5 - لعن بر ستمگران : در قرآن مجید آمده است :

الا لعنه الله علی الضالمین (379).

هان لعنت خدا بر ستمکاران باد!

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

... ان الظالم ینتظر اللعن والعقاب و المظلوم ینتظر النصر و التواب (380).

... همانا ستمگر منتظر لعن و مجازات، و ستمدیده منتظر یاری و پاداش است.

جزای عدل، نور و رحمت آمد سزای ظلم، لعن و ظلمت آمد (381)

6 - لعن بر فسادکنندگان در زمین : خداوند بزرگ در برخی از آیات نورانی

خود، فسادکنندگان را لعنت کرده است ؛ همانند این آیه که می فرماید:

والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و

یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنه و لهم سوء الدار (382).

و آن ها که عهد الاهی را پس از محکم کردن می شکنند و پیوندهایی را که

خدا دستور برقراری آن را داده، می گسلند و در روی زمین فساد می کنند،

لعنت خدا و بدی او (و مجازات) سرای آخرت از آن ایشان است.

7 - لعن بر شیطان : شیطان به سبب سرکشی در برابر فرمان حق و کبر ورزیدن، از درگاه رحمت خدا رانده و لعنت شد. خداوند در بسیاری از آیات کتاب کریمش او را لعن کرده است :

و ان علیک لعنتی الی یوم الدین <sup>(383)</sup>.

و همانا لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

و ان علیک اللعنه الی یوم الدین <sup>(384)</sup>.

و همانا تا روز قیامت بر تو لعنت خواهد بود.

8 - لعن بر آزار دهندگان خدا و پیامبر: آزار دهندگان خدا و پیامبر او، لعنت شده اند؛ آن جا که خداوند می فرماید:

ان الذین یودون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا <sup>(385)</sup>.

آن ها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند ایشان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.

9 - لعن بر دروغگویان : دروغگویان نیز در برخی از آیات و روایات از افرادی شمرده شده اند که خداوند آنان را لعنت میکند. خداوند بزرگ به پیامبرش دستور می دهد که گروهی از اهل کتاب را به مباحله بخواند و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهد:

ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین <sup>(386)</sup>.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

فلعنه الله علی الکاذب و ان کان مازحا <sup>(387)</sup>.

خداوند دروغگو را لعنت کند؛ اگر چه شوخی کرده باشد.

10 - لعن بر بهتان زندگان به زنان پاکدامن : نسبت ناروا به زنان پاکدامن،  
لعن الاهی را به بار می آورد، خداوند بزرگ می فرماید:

ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الاخره و لهم  
عذاب عظیم (388).

همانا کسانی که به زنان شوهردار ناآگاه مؤمن بهتان می زنند، در دنیا و  
آخرت لعنت می شوند و برای ایشان عذابی بزرگ است.

11 - لعن بر قاتل مؤمن : کشتن فرد مؤمن مایه عذاب الاهی و لعن و دوری  
از رحمت خدا است. در قرآن کریم آمده است :

و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و  
اعد له عذابا عظیما (389).

و هر کس فرد مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، جزای او دوزخ است.  
در آن جاودان می ماند و خدا بر او خشمگین می شود و او را لعن کرده، برایش  
عذابی بزرگ فراهم می سازد.

12 - لعن بر تحریف کنندگان کتاب خدا: کسانی که بر کتاب خدا چیزی  
افزوده، موجب تغییر آن شوند، مورد لعن الاهی قرار می گیرند. رسول اکرم  
ﷺ فرمود:

انی لعنت سبعا لعنهم الله و کل نبی مجاب، قیل و من هم یا رسول الله ؟ قال  
ﷺ : الزائد فی کتاب الله ... (390).

همانا من هفت کس را لعنت می کنم که خداوند و هر پیامبر اجابت شده ای  
آن ها را لعنت کرده اند. عرض شد: ای پیامبر خدا! آن ها چه کسانی اند؟ پیامبر  
ﷺ فرمود: کسی که بر کتاب خدا چیزی بیفزاید...

13- لعن بر منکران قضا و قدر الاهی : کسانی که ارتباط سرنوشت و حوادث زندگانی انسان را با اراده و تقدیر الاهی انکار کنند، از سوی خداوند لعنت می شوند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادامه شمارش افراد ملعون می فرماید:

... والمكذب بقدر الله (391).

و کسی که قدر الاهی را تکذیب کند.

14- لعن بر مخالفان سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : آن کس که با سیره و روش پیامبر مخالفت کرده، در صدد تغییر و حذف آن بر آید، از رحمت خدا به دور است. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادامه شمارش افراد ملعون فرمود:

والمخالف لسنتي (392).

و مخالف با سنت من.

15- لعن بر حلال کنندگان حرام خدا: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادامه شمارش افراد ملعون فرمود:

... والمستحل من عترتي ما حرم الله (393).

و آن کس از خاندانم که آن چه را خدای عزوجل حرام کرده است، حلال کند.

16- لعن بر زورگوی سلطه گر: سلطه گر ظالمی که صاحبان عزت الاهی را ذلیل و ذلیل ها را عزیز کند. حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادامه فرمود:

... والمسلط بالجبروت ليعز من اذل الله و يذل من اعز الله (394).

و کسی که به زور چیره شده تا آن که را خدا ذلیل کرده، عزیز کند و آن که را خدا عزیز کرده، ذلیل کند.

17- لعن بر تاراج کننده بیت المال : کسانی که اموال عمومی را به یغما برده، به خود اختصاص می دهند، مورد لعن قرار می گیرند. رسول گرامی اسلام ﷺ در ادامه فرمود:

والمستأثر علی المسلمین بفیئهم منتحلاله (395).

18- لعن بر حرام کنندگان حلال خدا: پیامبر مکرم ﷺ در پایان شمارش افراد ملعون فرمود:

والمحرم ما احل الله عزوجل (396).

و کسی که آن چه را خدای عزوجل حلال کرده است، حرام کند.

19- لعن بر یاری کنندگان ستمگر: امام صادق علیه السلام به نقل از رسول اکرم ﷺ می فرماید:

من تولى خصومه ظالم او اعان عليها ثم نزل به ملك الموت قال له ابشر بلعنه الله و نار جهنم و بس المصير (397).

هر کس مخاصمه از سوی ستمگری را به عهده گیرد یا بر آن مخاصمه او را یاری رساند، سپس فرشته مرگ بر او فرود آید، به او می گوید: به تو لعنت خدا و آتش دوزخ و سرانجامی بد را بشارت می دهم.

حال پرسش این است که آیا می توان افراد متصف به صفاتی چون کفر، شرک، نفاق و ظلم به صورت معین و مشخص لعنت کرد یا حکم جواز لعن فقط به کافران، مشرکان، منافقان، ظالمان و... به صورت کلی و نامعین مربوط می شود؟

نام بردن از شخص خاص و لعنت کردن او، فقط زمانی صحیح است که آن شخص صفت کفر یا ظلم یا... را داشته باشد و گرنه لعن او حتی به صورت نامعین هم، چه به صورت اخبار و چه به صورت انشا، جایز نیست؛ اما از آن

جا ممکن است شخص دارای یکی از این صفات تا زمان مرگش توبه کند و به راه خدا باز گردد، بهتر است نام اشخاص در لعن برده نشود و فقط به صورت کلی و نامعین لعن شوند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

اهل شام را لعن نکنید<sup>(398)</sup>؛

البته این نهی، شاید از این رو بوده که حضرت به بازگشت ایشان به راه راست امید داشته یا شاید همه آن ها ملعون نبوده اند؛ زیرا بدون شک در بین آنها افرادی هم بوده اند که در راه راست گام می گذاشته اند. دانشمند بزرگ شیعی مرحوم نراقی در این مورد برداشت زیبایی دارد و می گوید: اگر این نهی درست باشد، شاید به امید بازگشت ایشان به راه حق بوده است که این شان رئیس دلسوز بر مردم است<sup>(399)</sup>. امام علی علیه السلام رهبر جامعه است و برای جامعه مسلمانان، مهربان و دلسوز و برای امت اسلامی مانند پدر است. پدر خانواده، هیچ گاه افراد خانواده را طرد نمی کند.

از سویی، برخی از اشخاص به وسیله پیشوایان معصوم علیهم السلام نفرین شده اند؛ از جمله در تاریخ آمده است که ابوسفیان در هجو پیامبر اکرم هزار خطر شعر گفت و حضرت در پاسخ او فرمود:

پروردگارا! من که نمی توانم شعر بگویم و سزاوار هم نیستم که بخوام با شعر پاسخش را بدهم. پروردگارا! او را در برابر هر حرفی از این شعرها که گفته، هزار بار لعنتش کن<sup>(400)</sup>.

گفته شده است که حضرت علی علیه السلام در قنوت نمازش معاویه، عمروعاص، ابوموسی اشعری و ابوعور سلمی را لعنت می کرد<sup>(401)</sup>.

مرحوم نراقی از شیخ طوسی نقل می کند که امام صادق علیه السلام نیز پس از سلام نماز، چهار نفر را لعن می کرد <sup>(402)</sup>.

لعن این افراد از سوی اولیای معصوم علیهم السلام گویای آن است که ایشان به خوبی می دانستند افراد مذکور تا پایان عمر، بر کفر یا فسق خود باقی می مانند. از این موارد می توان چنین برداشت کرد که لعن برخی افراد یا گروهها نه تنها حرام نبوده، بلکه جایز است و نیکو و مستحب نیز به شمار می رود.

### لعن حیوانات و جمادات

لعن حیوانات هم ناپسند است. امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره چارپایان فرمود: لا تضربوا الوجوه و لا تلعنوها فان الله عزوجل لعن لاعنها <sup>(403)</sup>. به صورت آن ها شلاق نزنید و آن ها را لعن نکنید؛ زیرا خداوند لعن کننده حیوانات را لعنت می کند.

بر اساس روایتی، زنی شتر خود را لعن کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را سرزنش فرمود. همچنین در اخبار وارد شده که مردی با رسول خدا بر شتری سوار بود و شتر را لعن کرد و حضرت در توبیخ او فرمود: با ما بر شتر ملعون حرکت و سیر نکن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن نهی از ناسزا گفتن به دنیا فرمود:

... اذا قال العبد لعن الله الدنيا قالت الدنيا لعن الله اعصانا لربه <sup>(404)</sup>.

... هنگامی که بنده ای بگوید: خدا دنیا را لعنت کند، دنیا می گوید: خدا گناه کارترین ما در برابر پروردگارش را لعنت کند.

پس انسانی که لعن می کند، اگر این لعن جایز نبوده باشد، حکم الاهی را رد کرده است و فاسق شمرده می شود و خودش لایق لعنت الاهی است.



#### (4) ریشه های درونی لعن و نفرین

لعن و نفرین نکوهش شده از رفتارهای ناپسند انسان به شمار می رود که مانند هر عمل زشت دیگری، در یکی از رذایل و صفات زشت نفسانی ریشه دارد. عوامل ارتکاب چنین عملی را می توان به ترتیب ذیل برشمرد:

##### 1 - خشم

مهم ترین عامل بروز لعن و نفرین، خشم است. زمانی که آتش خشم در انسان زبانه می کشد و از سلطه خرد خارج می شود، اعمال زشت و ناپسندی از انسان صادر می شود که یکی از آن ها لعن و نفرین است. در خواست دوری از رحمت، سقوط در مراحل زندگی، پیش آمدن خطرات و مرگ زودرس و... برای دیگران، از شایع ترین آثار خشم سرکش انسان است.

##### 2 - حسد

گاه لعن و نفرین دیگران به سبب حسادت به موقعیت و مرتبه ایشان است. فرد حسود به جای آن که در صدد تحصیل مدارج و مراتب والای انسانی باشد، از درگاه خداوند سقوط و نابودی دیگران را می خواهد و زبان به نفرین ایشان می گشاید.

#### (5) پیامدهای زشت لعن و نفرین

لعن و نفرین نکوهیده همانند آفات دیگر زبان، پیامدها و آثار شومی به بار می آورد که از آن جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

##### 1 - ایجاد کینه و دشمنی

لعن و نفرین کینه و دشمنی دیگران را برای لعنت کننده پدید می آورد. نفرین کننده بذر دشمنی و کینه را در دل نفرین شده می پاشد و کدورت و دل شکستگی را در وی به وجود می آورد.

## 2 - بازگشت لعن به لعنت کننده

اگر شخص لعنت شده، شایسته نفرین نباشد، درخواست فرد لعنت کننده به خود او باز می گردد به این معنا که گویی فرد لعنت کننده دوری از رحمت خدا برای خود را خواسته است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ان اللعنه اذا خرجت من صاحبها ترددت بينه و بين الذی يلعن فان وجدت مساغا و الا رجعت الى صاحبها و كان احق بها فاحذروا ان تلعنوا مؤمنا فيحل بكم <sup>(405)</sup>.

همانا زمانی که نفرین از دهان فرد خارج می شود، میان او و نفرین شده، رفت و برگشت می کند. اگر شخص لعن شده، مستحق لعن باشد، به او می رسد و اگر مستحق و سزاوار لعن نباشد، به خود لعنت کننده بر می گردد و او سزاوارتر به لعن است؛ پس از نفرین مؤمن پرهیزید تا به خود شما بازنگردد.

## (6) راه های درمان لعن

درمان این بیماری همانند سایر امراض زبان با استفاده از دو شیوه «علمی» و «عملی» میسر است.

### راه علمی درمان

آگاهی از حکم و پیامدهای یک بیماری، مایه ایجاد نفرت و انزجار از آن می شود. یادآوری مستمر آثار زشت بر شدت و قوت تنفر افزوده، آن را در روح آدمی پایدار می سازد؛ آن گاه تنفر شدید و پایدار، انسان را از آن بیماری دور ساخته، درمان می کند؛ پس درنگ در عواقب نازیبای لعن و نفرین، فرد مبتلا را در درمان خویش یاری می کند.

## راه عملی درمان

دعا و درخواست «خیر و خوبی» و «توفیق و سعادت» برای دیگران، پیمودن راهی متضاد با لعن و نفرین است که می تواند مایه ضعف این رفتار ناپسند در انسان شود تکرار مداوم این راه موجب از بین رفتن عادت به نفرین شده، این بیماری را از وجود انسان زایل می سازد.

بسیاری از دانشمندان اخلاق، دعا به خیر را حالتی بر ضد لعن شمرده اند؛ همان حالتی که به معنای ستایش و تحسین کردن فرد مقابل است؛ یعنی انسان دعا کند آن چه را که خودش دوست دارد، خداوند به طرف مقابل نیز عطا فرماید. به خصوص بهتر این است که از خدا بخواهد برادر ایمانی اش را در طاعات و عبادات موفق بدارد.

دعای خیر بر خلاف لعن و نفرین آثار زیبا و مطلوبی به بار می آورد که آگاهی و یادآوری آن ها نیز انسان را در ترک نفرین و لعن یاری می کند. برخی از این آثار عبارتند از:

1- بین کسی که دعای خیر می کند و شخص مقابل او که مورد دعا قرار می گیرد، صمیمیت، الفت و وابستگی خاصی پدید می آید که رشته ایمانی بین دو فرد را مستحکم تر از گذشته می کند.

2- دعای خیر، جلو کدورت و دشمنی را می گیرد و نمی گذارد غبار عداوت بر روح بنشیند.

3- اثر دیگر دعای خیر این است که وقتی انسان از خداوند خبری را برای شخصی می خواهد، خداوند همان خیر و چه بسا بیش تر را به او باز می گرداند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من دعا لمؤمن يظهر الغيب قال الملك و لك مثل ذلك (406).

هر گاه شخصی برای برادر ایمانی اش پشت سرش دعای خیر کند، فرشته می گوید: مثل همان دعای خیر نیز برای تو باشد.

در جای دیگری نیز روایت شده است که حضرت زین العابدین می فرمود:  
ان الملائكة اذا سمعوا المومن يدعو لاختيه المؤمن بظهر الغيب او يذكره بخير  
قالو نعم الاخ انت لاختيك تدعوا له بالخير و هو غائب عنك و تذكره بخير قد  
اعطاك الله عز و جل مثلي ما ساءلت له و اتنى عليك مثلي ما اتيت عليه و لك  
الفضل عليه (407).

هر گاه فرشتگان بشنوند شخص مؤمن از خداوند برای برادر ایمانی اش در پشت او خیر می خواهد یا از او به نیکی یاد می کند، می گویند: برای برادرت چه برادر خوبی هستی! برای او خیر می خواهی؛ در حالی که غایب است و پیش روی تو نیست و از او به خوبی یاد می کنی. به درستی که خداوند آن خیر را برای تو دو برابر آن چه برای او خواستی، باز می گرداند و تو را دو برابر آن چه از او به خیر و خوبی یاد کردی می ستاید و تو بر او فضیلت داری.

تقویت نیروی خرد برای تسلط بر نیروی خشم، راهی بس مناسب در زدودن ویژگی های زشت پدید آمده از خشم است. مهار کردن نیروی خشم راه را بر نفوذ بسیاری از بیماریهای روحی - اخلاقی می بندد؛ زیرا خشم سرکش آدمی سرچشمه بسیاری از رفتارهای ناپسند او است.

## فصل نهم : شماتت

لا تظهر المشاتة باخیک فی رحمہ اللہ ویتلیک (408).

به برادرت سرکوفت مزن که خدا به او رحم می کند و تو را گرفتار می سازد.

رسول اکرم ﷺ

### مقدمه

آدمیان ممکن است در روابط اجتماعی با یک دیگر به ناهنجاری های گوناگون رفتاری گرفتار شوند. این ناهنجاری ها گاه از سرکشی نیروی شهوت و گاه از افسار گسیختگی نیروی غضب سرچشمه می گیرد. شماتت و سرکوفت را می توان از جمله این ناهنجاری ها به شمار آورد. دانشمندان علم اخلاق، شماتت را از دیگر آفات و بیماری های زبان به شمار آورده اند.

این فصل به نکات مهمی درباره این آفت می پردازد که عبارتند از:

1 - تعریف شماتت

2 - اقسام شماتت

3 - نکوهش شماتت از دید شرع و عقل

4 - ریشه های درونی شماتت

5 - پیامدهای زشت شماتت

6 - راه های درمان شماتت.

### (1) تعریف شماتت

شماتت نزد دانشمندان اخلاق، اظهار شادمانی از مصیبت دیگران است. وقتی شخصی دریابد که بر برادر دینی اش، مصیبتی وارد شده است، اگر اظهار خوشحالی و سرور کرده، به سرکوفت بلا دیده پردازد، گرفتار بیماری شماتت شده است؛ البته سرکوفت و سرزنش، در برابر رفتاری است که از شخص بلا

دیده سرزده است به این معنا که شماتت کننده با اظهار سرور از بلایی که بر سر دیگری آمده، مصیبت را نتیجه آن رفتار می داند و چه بسا در سرکوفت، به بیان آن نیز پردازد.

## (2) اقسام شماتت

شماتت را از جهت ابراز یا عدم ابراز خشنودی به دو قسم می توان تقسیم کرد:

### 1 - شماتت درونی

آن گاه که انسان از مصیبت دیگران، در درون خویش مسرور شود؛ ولی شادی اش را آشکار نکند، به این حالت، شماتت درونی می گویند.

### 2 - شماتت فعلی (بیرونی)

زمانی که فرد از بلای رسیده به دیگران، خوشحال شود و این بلا را با حالت سرزنش، جزای رفتاری که از فرد مصیبت دیده سرزده، معرفی کند، به رفتارشماتت فعلی گفته می شود؛ البته شماتت فقط به شکل مجازی؛ قسم اول به کار می رود؛ زیرا همان گونه که در تعریف آمد، شماتت، اظهار شادمانی از مصیبت دیگران است.

شماتت را از جهت رفتار فرد بلا دیده نیز می توان به دو قسم تقسیم کرد:

### الف - شماتت در برابر رفتار پسندیده

گاه رفتار شخص مصیبت زده، زشت نیست و فقط به نظر شماتت کننده، نادرست می آید و با اهداف او سازگاری ندارد؛ برای مثال، وقتی شخص عملی مانند انفاق را انجام می دهد که با اهداف شماتت کننده بخیل، همسان و سازگار نیست، چنان چه پس از انجام این عمل، آن شخص، به مصیبت و بلا دچار شود، شماتت کننده، این بلا را نتیجه عمل او دانسته، او را برای رفتار درستش

سرزنش می کند. سرکوفت منافقان به اهل ایمان در بلاها و مصیبت ها، از این قبیل است.

ب - شماتت در برابر رفتار ناپسند

گاه مصیبت دیده را در برابر رفتار ناشایستی مانند ورشکستگی به سبب عدم رعایت موازین دینی در معاملات پیشین او سرزنش می کنند.

### (3) نکوهش شماتت از دید شرع و عقل

شاد شدن از مصیبتی که برای دیگری پیش آمده، از حالت هایی است که عقل و شرع آن را نکوهیده اند. عقل و فطرت بشر، به حکم طبیعت اجتماعی او، انس و مدارا با افراد را می پسندد و الفت و انس، با همدردی سازگار است و صد البته که همدردی با دیگران، با شادی و سرور از مصیبت ایشان سر ناسازگاری دارد؛ از این رو فطرت پاک انسان، شادی و خوشحالی از بلا و غم دیگران را نمی پسندد، بلکه آن را سرزنش می کند.

پیشوایان معصوم علیهم السلام این رفتار را در عبارت های بسیاری نکوهیده و از آن نهی فرموده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

برادر خویش را شماتت نکن ؛ (چرا که) خداوند به او رحم می کند و تو را مبتلا می سازد <sup>(409)</sup>.

حضرت صادق علیه السلام نیز می فرماید:

من شمت بمصیبه نزلت باخیه، لم یخرج من الدنيا حتی یفتتن <sup>(410)</sup>.

کسی که برادر خویش را برای بلایی که بر او وارد شده شماتت کند، از دنیا خارج نمی شود تا گرفتار آن بلا شود.

خشنودی از مصیبت دیگران به هر شکلی ناپسند است؛ خواه در رفتار بروز کند و آشکار شود یا فقط در درون پنهان بماند؛ اگر چه آشکار کردن شادی، ناپسندتر و زشت تر است؛ زیرا افزون بر پستی شخص شماتت کننده، مایه آزرده‌گی خاطر بلا دیده نیز می‌شود و زشت تر و بدتر از همه، آن که انسان را به دلیل رفتار پسندیده اش شماتت کنند. این سرزنش نهایت پستی و رذالت شخص شماتت کننده را نشان می‌دهد، زیرا سرزنش او از این رو است که شخص بلا دیده به میل و خواهش نفسانی او رفتار نکرده و حال که بلایی بر او وارد شده است وی را سرزنش می‌کند؛ در حالی که چه بسا این بلا، برای رشد و تکامل فرد مصیبت دیده بر او وارد شده باشد.

هر که در این بزم مقرب تر است      جام بلا بیشترش می‌دهند  
 بانوی قهرمان کربلا حضرت زینب علیها السلام در پاسخ شماتت سیاه کرداری سیاه  
 کرداری چون یزید بن معاویه - علیهما اللعنه - می‌فرماید:

ما رایت الا جمیلا <sup>(411)</sup>.

من (در کربلا) چیزی جز زیبایی ندیدم.

شهادت در راه یگانه محبوب واقعی، زیبایی و حیات و زندگانی است؛ چنان که سرور پرهیزکاران امیر مؤمنان علی علیه السلام آن را رستگاری نامید <sup>(412)</sup>.

اقتلوننی یا ثقات      ان فی قتلی حیاتا فی حیات <sup>(413)</sup>  
 البته اظهار شادی و سرور در برابر بلایی که بر ستمگران و کفر پیشگاه وارد می‌شود، بی ایراد است به شرط آن که این خشنودی فقط برای شکست باطل و پیروزی حق باشد و ارتباطی به مسائل شخصی و خصوصی نداشته باشد؛ چرا که گاه بغض و کینه‌های شخصی انسان را از دیدن بیچارگی دشمنان خویش خشنود می‌سازد. محور حب و بغض پسندیده، خدا است؛ یعنی انسان باید



برای خدا دوست داشته باشد و برای او دشمنی کند؛ پس نفی بدی ها و یادآوری عاقبت شوم ستمگران، کافران و گناه کاران، اگر برای بغض از گناه و دشمنی با آن باشد، زیبا و پسندیده است.

#### (4) ریشه های درونی شماتت

شماتت از افسار گسیختگی نیروی غضب پدید می آید. آن گاه که نیروی درونی غضب از سرپرستی عقل خارج شود، رذایلی به بار می آورد که برخی از آن ها ممکن است عامل رفتار ناپسند شماتت شود. این عوامل عبارتند از:

##### 1 - دشمنی

ضربه زدن و آزردهن خاطر از جمله حالت هایی است که دشمنی با دیگران، آن را پدید می آورد. دشمن در انتظار یافتن فرصتی مناسب برای لطمه زدن به کسی است که از او نفرت دارد، یا بدین سبب با وارد شدن مصیبت بر فردی که مورد نفرت او است، سرزنش و سرکوفت را آغاز می کند تا حس نفرت خویش را ارضا می سازد.

##### 2 - خشم و عصبانیت

گاه انسان برای فرو نشانیدن آتش خشم خود از دیگری (بدون وجود دشمنی) او را سرزنش می کند.

##### 3 - حسد

سرزنش بلا دیده می تواند ابزار مناسبی برای تحصیل خواسته حسود باشد. حسود در صدد از میان بردن شان و منزلت کسی است که به او حسادت می ورزد و با سرزنش او نزد دیگران می کوشد تا به خواسته خویش دست یابد.

## (5) پیامدهای زشت شماتت

سرکوفت و سرزنش دیگران، پیامدهای زشت و ناخوشایندی را برای شماتت کننده در دنیا و سرای آخرت به بار خواهد آورد.

### 1 - پیامد شماتت در دنیا

ابتلا به مصیبت : اظهار شادی از مصیبت، موجب گرفتاری شماتت کننده به همان مصیبت می شود.

همان گونه که گذشت، امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس برادر خود را به دلیل مصیبتی که بر او وارد شده است سرزنش کند، از دنیا بیرون نمی رود تا خود گرفتار شود <sup>(414)</sup>.

### 2 - پیامد شماتت در آخرت

عذاب در آخرت : آزار رساندن به مؤمن، مایه قهر خداوند و عذاب آخرتی است تا آن جا که خداوند فرموده است :

آزار دهنده بنده مؤمن من، به من اعلام جنگ بدهد <sup>(415)</sup>.

رسول خدا صلی الله علیه و آله آزار دهنده مؤمن را آزار دهنده خویش، و آزار دهنده خویش را آزار دهنده خدا و آزار دهنده خدا را ملعون معرفی کرده است <sup>(416)</sup>.  
روشن است که سرکوفت زدن به اهل ایمان، مایه آزردهی خاطر آن ها است و پرهیز از آزار، ضرورت دارد.

## (6) راه های درمان شماتت

برای درمان بیماری باید به آثار و عواقب آن اندیشید. آگاهی از این که فرد شماتت کننده به همان مصیبتی مبتلا خواهد شد که دیگری را برای آن سرزنش می کرده است، ترس و واهمه را در روح او پدید خواهد آورد و به یادآوری مکرر این پیامد، دیگر به شماتت دیگران نخواهد پرداخت.

اندیشه در این که هر بلایی بر سر اهل ایمان بیاید، ممکن است کفاره گناه یا عامل به کمال رسیدن آنان در آخرت شود او را از سرکوفت و سرزنش ایشان باز می دارد و از سوی دیگر، بلا و گرفتاری و مصیبت، بر بدی و خواری نزد پروردگار دلالت نمی کند؛ بلکه دلالت آن بر نزدیکی به خدا بیش تر است. توجه شماتت کننده به مصیبت ها و بلاهایی که بر خودش وارد می شود، او را از توجه به گرفتاری های دیگران باز می دارد. دقت و تأمل در این که چه بسا بلای نازل شده بر او برای تادیب در برابر خطاهایش بوده است، او را از اندیشه در احوال دیگران بازداشته، به خود مشغول می سازد.

دقت در دور ماندن از رحمت خدا به دلیل آزردن اهل ایمان نیز انسان را به ترک این رفتار زشت سوق می دهد.

## فصل دهم : فحش

الجنه حرام علی کل فاحش ان یدخلها<sup>(417)</sup>.

ورود به بهشت بر هر دشنام دهنده ای حرام است.

پیامبر اکرم ﷺ

### مقدمه

ناسزا گفتن و دشنام دادن از رفتارهای بسیار زشت و زننده ای است که آدمیان کم و بیش به آن مبتلایند. این بیماری، مایه نابودی پیوندهای عاطفی انسان شده، دشمنی و کینه را پدید می آورد.

این فصل به بیان و توضیح ابعاد گوناگون ناسزا و دشنام پرداخته تا راه های درمان مناسب را برای ریشه کن کردن آن ارائه کند. موضوع های مورد بحث در این فصل عبارتند از:

1 - تعریف فحش

2 - اقسام فحش

3 - نکوهش فحش از دید شرع و عقل

4 - ریشه های درونی فحش

5 - پیامدهای زشت فحش

6 - راه های درمان فحش.

### (1) تعریف فحش

فحش، بذاء، سلاطه، تفحش و سب، کلماتی گوناگون با معانی بسیار نزدیک به هم، بلکه مترادف و هم معنایند. فحش در لغت به معنای افزایش بدی از حد مجاز است؛ یعنی وقتی بدی از حد خود فراتر رود، شخص به ناسزاگویی روی می آورد. «تفحش» به معنای بیهوده گفتن یا هرزه گویی، «سب» به معنای

گفتار زشت یا دشنام، «بذاء» به معنای بد زبانی و «سلاطه» نیز به معنای زبان درازی است.

دانشمندان اخلاق، به کار بردن سخنان زشت برای اشخاص را فحش و ناسزا می گویند.

## (2) اقسام فحش

فحش را از جهت انگیزه گوینده به دو قسم می توان تقسیم کرد:

### 1 - فحش با انگیزه آزار (قصد جدی)

گاه ناسزا برای رنجاندن و آزرده خاطر دیگری گفته می شود. دشنام دهنده در این حالت با جدیت ناسزا گفته، حرمت شکنی می کند.

### 2 - فحش با انگیزه شوخی

هرزه گویی و فحش چه بسا برای شوخی باشد. ناسزا گویی در چنین حالی، بدون انگیزه رنجاندن است.

گاهی هم این صفت ناپسند، عادت شده، بدون انگیزه خاصی انجام می گیرد. فرد بیمار در این حال برای رساندن مقاصد معمول خویش، سخنان زشت را به می گیرد. فحش از جهت زشتی کلمات به کار رفته نیز به مرتبه های گوناگون تقسیم می شود. برخی بسیار زشت است و برخی زشتی کم تری دارد.

البته میزان زشتی و ناپسندی سخنان فرد نزد اقوام و ملت های گوناگون مختلف است به این معنا که گاه سخنی در شهری بسیار ناپسند شمرده می شود و در شهر یا کشور دیگر به آن اندازه ناپسند نیست.

## (3) نکوهش فحش از دید شرع

فحش و ناسزا در سخنان بسیاری از پیشوایان معصوم علیهم السلام به شدت نکوهش شده است تا آن جا که فرموده اند:

در اسلام فحش نیست و مسلمان ناسزا نمی گوید.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

الفحش و النّفحش لیساً من الاسلام فی شیء <sup>(418)</sup>.

ناسزا گفتن و هرزه گویی در هیچ موردی از اسلام نیست.

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز به برخی از یاران خود فرمود که فحش دادن، کردار ما نیست و پیروان خود را به آن فرا نمی خوانیم. سماعه که از یاران امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام است، می گوید:

دخلت علی ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام فقال لی مبتدئاً یا سماعه ما هذا الذی کان بینک و بین جمالک؟ ایاک ان تكون فحاشاً او سخاباً او لعاناً فقلت: والله لقد کان ذلک انه ظلمنی. فقال ان کان ظلمک لقد اربیت علیه ان هذا لیس من فعالی و لا امر به شیعتی، استغفر ربک و لا تعد قلت استغفرالله و لا اعود <sup>(419)</sup>.

بر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام وارد شدم. در ابتدا فرمود: به من بگو که قضیه بین تو با شتربانت [= ساربان] چه بوده است؟ (سپس فرمود) پیرهیز از این که زشتگو و بدزبان یا فریادزن یا لعنت کننده باشی. من گفتم به خدا سوگند! او به من ستم کرده (من بی جهت به او ناسزا نگفته ام). حضرت فرمود: اگر او به تو ظلم کرده، همانا تو بر او پیشی گرفتی [= به سبب ناسزا گفتن، تو هم ستم کردی]. همانا این فحش از رفتار من نیست و پیروان خود را نیز به آن امر نمی کنم. از پروردگارت آمرزش بطلب و (به سوی بدی) باز نگرد. سماعه گفت: من از پروردگار آمرزش می طلبم و هرگز باز نخواهم گشت.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

الجنه حرام علی کل فاحش ان یدخلها <sup>(420)</sup>.

ورود در بهشت بر هر زشت گویی حرام است.

ایاکم و الفحش فان الله لا يحب الفحش و التفحش (421). ایاکم و الفحش فان  
الله لا يحب الفاحش المتفحش (422).

از ناسزاگویی پرهیزید. همانا خداوند فحش و هرزه گویی را دوست نمی  
دارد. از فحش پرهیزید؛ چرا که خداوند ناسزاگو و هرزه گو را دوست ندارد.  
از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است :

ان الله يبغض الفاحش المتفحش (423).

همانا خداوند فحش دهنده هرزه گو را دشمن می دارد.

ان الله يبغض الفاحش البذی (424).

به درستی که خداوند فحش دهنده بد زبان را دشمن می دارد.

در وصیت های رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام آمده است :

یا علی شر الناس من اکره الناس اتقاء فحشه (425).

ای علی! بدترین شخص کسی است که مردم از زبان بد او ترسیده، از روی  
ترس او را گرامی بدارند.

از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همسرش فرمود:

یا عائشه ان الفحش لو کان ممثلاً لکان مثال سوء (426).

ای عایشه! اگر فحش در این عالم شکل می گرفت (و تو آن را می دیدی)،  
به شکل زشت و بدی تبدیل می شد.

از اندیشه و درنگ در این روایت ها، این نتیجه به دست می آید که فحش از  
دید شرع، رفتاری بسیار ناپسند، بلکه ممنوع است. تعبیرهایی چون نبودن در  
اسلام، وارد نشدن در بهشت، دوست نداشتن خدا، دشمنی خدا، همه و همه  
شدت زشتی این رفتار را نشان می دهد تا آن جا که امام صادق علیه السلام به فحش  
دهنده وعید آتش داده است؛ آن جا که می فرماید:

البذاء من الجفاء و الجفاء في النار (427).

بد زبانی از جفا کاری است و جفا کاری در آتش است.

#### (4) ریشه های درونی فحش

ناسزاگویی در یکی از عوامل ذیل ریشه دارد:

##### 1 - خشم و عصبانیت

فحش، اغلب از شعله ور شدن خشم سرچشمه می گیرد. فرد خشمگین به دلیل ناتوانی در مهار کردن خشم خود، به رفتار زشتی چون فحش دچار می شود و با تکرار و استمرار آن، این رفتار به شکل عادت در می آید.

##### 2 - شوخی

گاه ناسزاگویی فقط برای مزاح و شوخی با فرد و خندانیدن دیگران صورت می گیرد که این خود نیروی شهوت ریشه دارد. هرزه گویی های دلچک های دربار پادشاهان، از این نوع به شمار می آید.

##### 3 - عادت

تربیت نادرست در شیوه سخن گفتن، سخنان ناهنجار و نازیبا را برای انسان عادی می سازد. فرد مبتلا به فحش در چنین حالتی، بدون سرکشی دو نیروی خشم و شهوت، دشنام می دهد؛ زیرا ناسزاگویی برای او، مانند سخنان دیگرش به شکل عادت در آمده است.

#### (5) پیامدهای زشت فحش

ناسزاگویی و دشنام، پیامدهای شومی را در دنیا و سرای آخرت برای انسان به بار خواهد آورد که از آن میان می توان به موارد ذیل اشاره کرد:



## پیامدهای فحش در دنیا

1 - تحریک دیگران به ناسزاگویی: دشنام به دیگران، مایه خشم آن ها شده، ایشان را نیز به همین رفتار زشت وا می دارد. ناسزا به آرمان و عقیده دیگران، چه بسا آن ها را به فحش به آرمان انسان ناسزاگو وادارد.

خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا... (428).

خدایان آن ها را فحش ندهید؛ چرا که آن ها نیز (در مقابل) از روی دشمنی به خداوند ناسزا می گویند.

2 - ایجاد دشمنی: ناسزاگویی، بذر دشمنی را در دل دیگران می پاشد و آن ها را از فحش دهنده متنفر می کند؛ چنین فردی به جای کسب دوستی، بر تعداد دشمنان خود می افزاید.

رسول خدا ﷺ می فرماید:

لا تسبوا الناس فتکسبوا العداوه لهم (429).

به مردم دشنام ندهید تا دشمنی ایشان را به دست نیاورید.

3 - ایجاد نفاق و دورویی: فحش، مردم را به دورویی سوق می دهد؛ چرا که آن ها می کوشند برای ایمن ماندن از زبان دشنام دهنده، بدون وجود کم ترین علاقه، به او احترام گذارند؛ همان گونه که رسول خدا ﷺ در وصیت به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ای علی بدترین مردم کسی است که مردم از روی ترس به او احترام گذارند. این همان مصداق دوگانگی زبان و قلب و در نتیجه، آشکار شدن نفاق در جامعه است. فحش، افزون بر ایجاد نفاق در دیگران، نفاق گوینده را نیز نشان می دهد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

ان الفحش و البذات و السلاطه من النفاق <sup>(430)</sup>.

همانا فحش و بد زبانی و زبان درازی از دورویی است.

بر اساس این روایت، هر سخن زشتی که به زبان آورده شود، ممکن است از روی دشمنی نبوده، از روی عادت باشد؛ ولی چون آن چه بر زبان جاری می شود، غیر از آن است که در دل وجود دارد دوگانگی میان این دو پدید می آید.

4 - نابودی حرکت: از دیگر پیامدهای این رفتار زشت، کاهش برکت رزق و روزی است. خداوند زندگی فرد ناسزاگو را فاسد می کند. امام باقر می فرماید: من فحش علی اخیه المسلم نزع الله منه برکه رزقه و و کله الی نفسه و افسد علیه معیشته <sup>(431)</sup>.

هر کس به برادر مسلمانش ناسزا بگوید، خداوند برکت روزی را از او می گیرد و او را به خود واگذاشته و زندگی اش را فاسد می کند.

اگر خداوند شخصی را به خود واگذارد، دیگر روی صلاح به خود نخواهد دید. خداوند خیر و برکت را از زندگی اش بر می دارد و این همان معنای «فساد معیشت» است. چنین شخصی گاه به چپ و گاه به راست می دود، گاه شهوت او را به یک طرف و گاه غضب به طرفی دیگر می کشد و در نتیجه نمی تواند خط مشی درستی برای خود برگزیند و بیچاره می شود.

5 - مایه فسق: ناسزاگویی فرد را از «ملکه عدالت» جدا می سازد و در

شمار فاسقان جای می دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

سباب المومن فسوق و... <sup>(432)</sup>.

دشنام گویی به مؤمن فسق است.

6 - اجابت نشدن دعا: دشنام و ناسزا عمل مهمی در اجابت نشدن دعای فرد است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

كان في بني اسرائيل رجل فدعا الله ان يرزقه غلاما ثلاث سنين فلما رآه ان الله لا يجيبه قال يا رب ابعد انا منك فلا تسمعني ام قريب انت مني فلا تجيبني قال فاتاه آت في منامه فقال انك تدعو الله عزوجل منذ ثلاث سنين بلسان بذي ء و قلب عات غير تقى و ثبه غير صادق فاقلع عن بذائك و ليتق الله قلبك و لتحسببتك قال ففعل الرجل ذلك ثم دعا الله فولد له غلام <sup>(433)</sup>.

مردی در میان بنی اسرائیل مدت سه سال از خداوند، فرزند می خواست. زمانی که دید خداوند دعای او را اجابت نمی کند، گفت: پروردگارا آیا من از تو دورم که صدای مرا نمی شنوی یا ته به من نزدیکی و دعایم را اجابت نمی کنی. پس، کسی (را) در خواب (دید که نزد) او آمد و گفت: همانا تو سه سال است خدا را با زبانی آلوده به ناسزا و قلب بی هراس از خدا و انگیزه غیر راستین می خوانی. ناسزاگویی را از زبانت جدا، و قلب خود را اهل ترس و تقوا ساز و انگیزه خویش را نیکو کن. آن مرد چنین کرد: سپس خدا را خواند و برای او فرزندی به دنیا آمد.

### پیامدهای فحش در آخرت

1 - محرومیت از بهشت: فرد گرفتار به ناسزاگویی و فحش، راهی به بهشت نخواهد یافت. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ورود به بهشت بر هر دشنام دهنده ای حرام است <sup>(434)</sup>.

2 - ورود به دوزخ: سرانجام رفتار ناسزاگو آتش دوزخ خواهد بود، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

بد زبانی از جفا کاری است و جفا کاری در آتش است. <sup>(435)</sup>

## (6) راه های درمان فحش

اندیشه و درنگ در پیامدهای زشت فحش، راه عملی درمان این بیماری است با یادآوری مداوم آن، احساس نفرت از این رفتار، شدت می گیرد و در نهایت به ریشه کن شدنش می انجامد. هم چنین باید کوشید تا ریشه های این رفتار نابود و غضب و شهوت سرکش رام و فرمانبردار شود، که مهار کردن این دو نیرت مایه رهایی انسان از همه آفت های زبان است. کوشش در به کار گرفتن سخنان نیکو و استفاده از گفتار خوش، راهی عملی برای درمان بیماری فحش است. عادت کردن به گفتار نیکو، ملکه زشت و ناپسند ناسزاگویی را از روان آدمی خارج می سازد.

## فصل یازدهم : فرو رفتن در باطل

بزرگ ترین مردم از جهت گناه در روز قیامت، کسی است که بیش تر در باطل، فرو رفته باشد (436).

پیامبر اکرم ﷺ

### مقدمه

یکی از عوامل رشد و انتشار زشتی ها در جامعه بشری، فرو رفتن در باطل (437) است. دانشمندان علم اخلاق، حکایت زشتی ها یا فرو رفتن در باطل را از بیماری های زبان به شمار آورده اند. شخص مبتلا به این بیماری، ویژگی بسیار ناپسندی دارد که جامعه ای را به فساد و تباهی می کشد. باز گفتن اعمال زشت، موجب از بین رفتن زشتی آن ها شده، شخص راوی یا شنونده را به ارتکاب گناه ترغیب می کند.

این فصل به بیان مطالبی چند جهت آشنایی با این بیماری و راه درمان آن می پردازد و موضوعات مورد بحث در آن عبارتند از:

- 1 - تعریف فرو رفتن در باطل
- 2 - اقسام فرو رفتن در باطل
- 3 - نکوهش فرو رفتن در باطل
- 4 - ریشه های درونی فرو رفتن در باطل
- 5 - پیامدهای زشت فرو رفتن در باطل
- 6 - راه های درمان فرو رفتن در باطل.

### (1) تعریف فرو رفتن در باطل

فرو رفتن در باطل نزد دانشمندان علم اخلاق، اعم از نقل گناه و رفتار ناشایستی است که خود فرد یا دیگری انجام داده است ؛ به شرط آن که این کار

فقط برای سرگرمی انجام شود و نیازی مشروع و عقلانی به آن نباشد؛ ولی اگر بیان رفتار ناشایست دیگران، برای استمداد در بازداشتن ایشان از گناه یا پاسخ به کسی که در امر مهمی مشورت طلبیده یا هر نیاز مشروع دیگر باشد، «فرو رفتن در باطل» نخواهد بود. همچنین اگر حکایت گناه دیگری، جهت آشکار ساختن عیب او یا خرد و بی مقدار کردن او انجام شود، در محدوده گناهانی چون غیبت، سخن چینی و... قرار خواهد گرفت.

مثل معروفی است که «وصف العیش نصف العیش؛ وصف لذت نیمی از لذت است». آن گاه که کسی گناه خود یا دیگری را جهت گرم کردن مجلس دوستانه و لذت بردن از آن، با آب و تاب نقل کند، به این رذیله اخلاقی گرفتار شده است؛ پس این عمل نه غیبت است، نه سخن چینی و نه فحش و...؛ بلکه گناهی است که عنوان خاص خود را دارد.

## (2) اقسام فرو رفتن در باطل

حکایت گناه و رفتار زشت به دو صورت انجام می شود:

حکایت گناه انجام شده

1 - گاه از گناهی که پیش از این انجام گرفته، حکایت می شود؛ مانند آن که فرد، از فریب کاری ها و نیرنگ بازی های خود داستان سرایی کند و از مفاسد خویش سخن بگوید.

حکایت گناهی که قصد انجام آن شده

2 - گاه از گناهی که قصد انجام آن را دارد، حکایت کرده، دربار راه و روش انجام آن سخن می گوید که این کار، حکایت از تصور و تخیل گناه است؛ البته گاه هدف از نقل خطا و حکایت گناه، پند دادن به دیگران است؛ ولی باید مراقب بود که بیان آن موجب اشاعه مفاسد نشود. به ویژه کسانی که در مسند

تدوین و تالیف پندهای فردی و اجتماعی فعالیت می کنند و قصد دارند با نقل داستان هایی آموزنده، به دیگران اندرز و آموزش دهند، باید دقت کنند که این حکایت ها موجب تحریک افراد به گناه نشود یا جرات انجام گناه را در شخص پدید نیاورد یا به گونه ای نقل نشود که زشتی آن کار به چشم نیاید؛ زیرا در چنین مواردی، پیش از این که با نقل خطا، به نتیجه ای مناسب دست یابند، بدآموزی کرده اند؛ برای نمونه بسیاری از هنرمندان در ساختن نمایش ها و فیلم ها، هدف کلی خوبی دارند؛ ولی برخی از آن ها در کنار این هدف خوب، به گونه ای به نقل و حکایت خطاها می پردازند که بدآموزی های فراوانی را در بر داشته، باعث فراموش شدن مقصود اصلی سازنده، می شود.

### (3) نکوهش فرو رفتن در باطل

باز گفتن گناهان با انگیزه سرگرمی و لذت بردن یا فراگیری آن ها، از جمله رفتارهای ناپسندی به شمار می رود که شرع آن را نکوهیده است. قرآن کریم ضمن بیان پرسش بهشتیان از دوزخیان درباره علت ورود به دوزخ می فرماید:

و کنا نخوض مع الخائضین<sup>(438)</sup>.

و با یاوه گویان [= حکایت کنندگان گناه] یاوه می گفتیم.

البته آیه، شامل همراهی عملی با گناه کاران نیز می شود<sup>(439)</sup> و بیانگر آن است که فرو رفتن در باطل، یکی از علل یا بخشی از علت ورود به دوزخ است؛ البته وعید آتش و دوزخ بر رفتاری داده می شود که حرام است. همچنین خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره<sup>(440)</sup>.

با آن ها ننشینید تا در سخن دیگری فرو روند.

پیامبر اکرم ﷺ بنا بر نقلی در توضیح و تفسیر همین آیات فرمود:

اعظم الناس خطايا يوم القيامة اكثرهم خوضا في الباطل (441).  
گناهکارترین مردم در روز قیامت، کسی است که بیش تر در باطل فرو رفته  
باشد.

روایات نیز انسان را از آزاد گذاشتن زبان، چه درباره خودش و چه درباره  
دیگران، نهی کرده است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

ان الرجل لیتکلم بالكلمه من رضوان الله عزوجل فيكتب له بها رضوانه يوم  
القيامة (442). و ان الرجل لیتکلم بالكلمه لا یدری انها بلغت منه حیث بلغت  
فیوجب الله له بها سخطه الی يوم القيامة (443).

همانا آدمی سخنی را که خشنودی خدا در آن است می گوید، و به سبب  
همین سخن، روز قیامت خشنودی خدا برای او نوشته می شود... و همانا آدمی  
سخنی می گوید (که مورد غضب الاهی است) در حالی که ؛ نمی داند این سخن  
او را به چه مرحله ای می رساند؛ پس خداوند به واسطه همین سخن،  
ناخشنودی خود را تا روز قیامت برای او می نویسد.

ابوذر غفاری (رض) یار صدیق رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز گفته است :

گناه کارترین مردم در روز قیامت، کسانی هستند که در معصیت خدا بسیار  
صحبت می کردند (444)؛ پس با توجه به این که بیش تر اهل آتش از راه زبان  
وارد دوزخ می شوند، باید از نقل خطا و معصیت پرهیز کرد.

حضرت زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام در دعای ختم قرآن می فرماید:

اللهم صل علی محمد و اله و اجعل القرآن.... لالسننتنا عن الخوض فی الباطل  
من غیر ما افه مخرسا (445).



بار الاها بر محمد و خاندان او درود فرست و قرآن را خاموش کننده زبان ما از فرو رفتن در باطل، بدون تحمل ضرر، قرار ده.

#### (4) ریشه های درونی فرو رفتن در باطل

گرایش به گناهان و کردار ناپسند، ریشه اصلی فرو رفتن در باطل است. جاذبه گناه، انسان را به یادآوری، تخیل و سخن گفتن درباره آن وا می دارد. شخصی که زشتی ها و ناپسندی ها را با آب و تاب حکایت می کند به قطع، پیش از آن، افکارش در همان امور سیر کرده است و این همه، در نیروی افسار گسیخته شهوت بشر ریشه دارد.

#### (5) پیامدهای زشت فرو رفتن در باطل

##### 1 - ریختن قبح گناه

نقل خطا و باز گفتن رفتارهای ناپسند، زشتی آن ها را نزد گوینده و شنونده از بین می برد. انسان درستکار از نقل گناه و شنیدن آن نیز شرمگین می شود و روشن است که حکایت تباهی ها، آرام آرام، این احساس شرم را از میان خواهد برد و وقتی زشتی عملی در نظر انسان کمرنگ شد، برای انجام آن جرات می یابد.

##### 2 - تشویق به گناه

یادآوری رفتارهای زشت، نیروی شهوت انسان را تحریک کرده، میل و رغبت بر انجام گناه را افزایش می دهد و از آن جا که نفس عمل خطا بوده است، این تهییج در خارج از مرزهای الهی و حریم انسانی صورت می پذیرد.

##### 3 - اشاعه زشتی ها

نقل گناه و نشان دادن راه انجام آن، افزون بر این که زشتی گناه را از بین می برد، شنونده را به بدی سوق داده، به انجام گناه راهنمایی می کند. چه بسا که

فکر ارتکاب آن گناه، به ذهن شنونده خطور نکرده یا راه انجام آن را نمی دانسته؛ اما با شنیدن حکایت گناه، به هر دو نکته دست یافته است؛ یعنی هم جرات انجام آن کار و هم دستورالعمل اجرای آن را می آموزد.

### (6) راه های درمان فرو رفتن در باطل

رهایی از این بیماری همانند دیگر بیماری های اخلاقی با یادآوری پیامدهای زشت و ناپسند آن میسر است. عواقب این رفتار حرام به اندازه ای شوم و زننده است که تذکر آن ها، تنفر و انزجار از این بیماری را در پی خواهد داشت. همچنین باید کوشید تا از امور مهم دین و دنیا به اندازه نیاز سخن گفت و به جای سخنان بیهوده به ذکر خدا مشغول شد. افزایش ذکر و دعا و مناجات در برنامه زندگی، روش بسیار مناسبی برای ترک سخن درباره گناه است.

### وظیفه شنونده حکایت گناه

اگر شنونده متوجه شود که سخنان گوینده در ذهن او اثر نامطلوب می گذارد، حتی اگر غرض گوینده، خوب و درست هم باشد، نباید به آن گوش دهد؛ چرا که از نظر روانی موجب تحریک او به سمت گناه می شود و برایش خطر لغزش وجود دارد. همان گونه که گفته شد، خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

فلاتتعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره (446).

پس با آن ها ننشینید تا در سخن دیگری فرو روند.

نهی پروردگار از نشستن در کنار کسانی که در باطل فرو می روند، پس از آن است که می فرماید:

و به تحقیق، خداوند برای شما در قرآن دستوری فرستاده است که هر گاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار کرده، مورد استهزا قرار می دهند، با آن ها

نشینید تا به سخن دیگر پردازند؛ در غیر این صورت، شما نیز مانند آن‌ها خواهید بود. خداوند منافقان و کافران را در جهنم جمع می‌کند<sup>(447)</sup>.  
آیه به ظاهر چنین می‌گوید که اگر شنونده بدانند قصد گوینده نادرست و باطل، و سخن او با نیتی نادرست توأم است، باید از گوش دادن به آن پرهیزد.

## فصل دوازدهم : استهزا و سخریه

یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم و لا نساء  
من نساء عسی ان ینکن خیرا منهن<sup>(448)</sup>.

ای کسانی که ایمان آورده اید! هیچ گروهی از شما گروه دیگر را مسخره  
نکند. شاید ایشان [= گروه دوم] از آن ها [= گروه اول] بهتر باشند و زن هایی،  
زن های دیگر را مسخره نکنند، شاید ایشان از آن ها بهتر باشند.

### مقدمه

یکی از رفتارهای ناشایست که گروهی برای بی اعتبار کردن دیگران، از آن  
بهره می گیرند، «استهزا» یا «سخریه<sup>(449)</sup>» است. استهزا و سخریه، از جمله  
بیماری های بسیار زشت و نازیبای زبان است که عواقبی چون آزدگی، دشمنی  
و انتقامجویی را در جامعه بشری به بار آورده، روح وحدت و یک پارچگی را  
از میان می برد. این فصل می کوشد تا ضمن بررسی ابعاد گوناگون این آفت، راه  
هایی برای درمان آن ارائه دهد و موضوعات مورد توجه در آن چنین است :

1 - تعریف استهزا و سخریه

2 - اقسام استهزا و سخریه

3 - نکوهش استهزا و سخریه از دید شرع و عقل

4 - ریشه های درونی استهزا و سخریه

5 - پیامدهای زشت استهزا و سخریه

6 - راه های درمان استهزا و سخریه.

### (1) تعریف استهزا و سخریه

تقلید گفتار، کردار یا صفتی از صفات یا نقصی از نقایص دیگری، برای  
خندانن مردم، استهزا نامیده می شود. گاه انسان فقط برای معرفی دیگری، لحن

گفتار یا شکل رفتار او را نمایش می دهد و حالت یا صفت او را بیان می کند، همانند آن که فرد مورد نظرش را با صفت ناینایی یا لنگی می شناساند که البته این از تعریف استهزا خارج است؛ ولی گاه همین صفات را جهت خندانند دیگران بیان می کند که از رفتارهای زشت و ناپسند شمرده، و «استهزا و سخریه» نامیده می شود؛ پس حقیقت استهزا از دو جزء تشکیل شده است: 1 - تقلید از دیگران 2 - قصد خندانند آن ها.

## (2) اقسام استهزا و سخریه

تقلید از دیگری به دو صورت امکان پذیر است:

الف - صریح (گفتاری و رفتاری)

همانند آن که شکل رفتار (طرز راه رفتن، غذا خوردن، نشستن و...) یا لحن و صدای فردی را برای خندانند دیگران تقلید کند.

ب - غیر صریح (اشاره ای و کنایه ای)

مثل آن که با ایما و اشاره به گونه ای لحن یا شکل رفتار فرد را بیان کند که موجب خنده دیگران شود.

استهزا از جهت پنهان بودن یا نبودن عیب مورد تقلید نیز به دو نوع قابل تقسیم است:

الف - تقلید عیب پنهان

گاه آن چه دستاویز فرد ریشخند کننده قرا می گیرد، عیب و نقصی است که دیگران از آن بی اطلاعند و فقط شخص استهزا کننده از آن آگاه است.

ب - تقلید عیب آشکار

گاه مورد استهزا، عیبی است که همه از آن آگاهند.

استهزا از جهت حضور یا غیاب شخصی که مسخره می شود نیز به دو نوع تقسیم می شود:

الف. استهزا شخص در حضور خود او

ب. استهزا شخص ؛ غیابش.

نکته مهم دیگر آن که گاه انسان را به دلیل داشتن عیب یا نقصی مسخره می کنند، مانند مسخر شخص لنگ و کسی که در تکلم و سخن گفتن، ناتوان است ؛ ولی گاه او را برای رفتار نیکویش استهزا می کنند؛ همان گونه که کافران و مشرکان، مؤمنان را برای داشتن ایمان به استهزا می گرفتند، یا افراد بی مبالا، اشخاص نیکوکار را مسخره می کنند.

خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

ان الذین اجرموا كانوا من الذین امنوا یضحکون و اذا مروا بهم یتغامزون (450).

همانا کسانی که گناه کار و مجرمند، همیشه (در دنیا) به مؤمنان می خندیدند و هنگامی که از کنار ایشان می گذشتند، (با اشاره چشم و ابرو) مسخره می کردند.

ریشخندی کرده اند آن منکران      بر مثل ها و بیان ذاکران  
تو اگر خواهی بکن هم ریشخند      چند خواهی زیست ای مردار چند  
شاد باشید ای محبان در نیاز      بر همین در که شود امروز باز (451)

### (3) نکوهش استهزا و سخریه از دید شرع و عقل

تجاوز به حریم آبروی دیگران و تحقیر ایشان به هر شکل و صورتی مورد نهی عقل و شرع است. خرد بشر بدون نیاز به هیچ راهنمایی، ستم به تجاوز به حقوق دیگران را زشت و نازیبا، و ستمگر و متجاوز را مستحق سرزنش می

داند و صد البته که استهزا و سخریه از مصادیق روشن ستم و تجاوز است؛ از این رو، زشتی استهزا و سخریه نزد عقل، امری قطعی به شمار می رود.

شرع نیز به حکم ملازمه احکام عقل و شرع<sup>(452)</sup>، ظلم و تعدی در حق دیگران را حرام شمرده، ظالم را مستحق عقاب می داند. افزون بر این قرآن کریم و روایات، این رفتار را با صراحت، نهی کرده و ممنوع شمرده اند.

خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم و لا نساء من نساء عسی ان ینکن خیرا منهم<sup>(453)</sup>.

ای کسانی که ایمان آورده اید! هیچ گروهی از شما گروه دیگری را مسخره نکند. شاید ایشان (گروه دوم) از آن ها (گروه اول) بهتر باشند و زن هایی، زن های دیگر را مسخره نکنند. شاید ایشان از آن ها بهتر باشند.

در قرآن آمده است:

و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیہ و یقولون یاویلتنا ما لهذا الکتاب لا ینقاد صغیره و لا کبیره الا احصاها<sup>(454)</sup>.

و نامه اعمال قرار داده می شود، پس گناه کاران در حال هراس از آن چه در آن است، نگاه می کنند و می گویند: ای وای بر ما! این چه برنامه ای است که هیچ کوچک و بزرگی فروگذار نشده، مگر آن که آن را به شمار آورده است.

ابن عباس در ذیل این آیه روایت می کند:

الصغیره التبسم بالاستهزاء بالمؤمن و الکبیره القهقهه بذلک<sup>(455)</sup>.

صغیره، لبخندی برای استهزای مؤمن، و کبیره، قهقهه و خنده بلندی برای ریشخند او است.

از سویی اگر شخص را در حضور او ریشخند کنند، موجبات ناخشنودی اش را فراهم آورده و خاطر او را آزرده اند که در این صورت، استهزا کننده مشمول حکم آزار دهندگان مؤمنان نیز می شود که آزار دهنده مؤمن، آزار دهنده خدا است و آزار دهنده خدا «ملعون» است، چنان که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

من آذی مؤمنا فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فهو ملعون فی التوراه و الانجیل و الزبور و الفرقان (456).

کسی که مؤمنی را برنجاند، به تحقیق مرا رنجانده است و کسی که مرا برنجاند، به قطع خدا رنجانده است و کسی که خدا را برنجاند، در تورات و انجیل و زبور و قرآن لعن شده است.

آزار دهنده مؤمن باید به خدا اعلان جنگ بدهد؛ چنان که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است :

قال الله عز و جل لیاذن بحرب منی من اذی عبدی المؤمن (457).

خداوند عزوجل می فرماید: کسی که به بنده مؤمن من آزار رساند، باید به من اعلان جنگ دهد.

استهزا اگر در غیاب شخص و درباره عیوب پنهانش صورت پذیرد، افزون بر حکم استهزا، مشمول حکم غیبت نیز می شود که خود گناهی بزرگ از گناهان متعدد زبان است. همچنین اگر عیوب پنهان شخص در حضور او موضوع استهزا قرار گیرد، گذشته از حکم استهزا، حکم غیبت را نیز دارا است؛ اگر چه نام غیبت بر آن صدق نکند. هر گاه شخص را برای رفتار نیک یا ایمان و اعتقاد درستش مسخره کنند، مایه وهن دین خدا شده اند؛ یعنی به ایمان و عمل صالح توهین کرده اند که این گناهی بس بزرگ است.



خداوند متعالی در قرآن کریم ضمن ترسیم حال دوزخیان، و در پاسخ به تقاضای بازگشت ایشان به دنیا می فرماید:

اِخْسَوْا فِيهَا وَلَا تَكْلُمُونَ اِنَّهٗ كَانَ فَرِيقًا مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا اِنَّا فَاعْتَرَفْنَا  
وَارْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ فَاتَّخَذْتُمُوْهُمْ سَخِرِيَا حَتّٰى اَنْسُوْكُمْ ذِكْرِيْ وَاَنْتُمْ  
مِنْهُمْ تَضْحَكُوْنَ (458).

دور شوید و با من سخن نگوئید. همانا گروهی از بندگان من می گفتند:  
«پروردگارا! ما ایمان آوردیم؛ پس ما را پیامرز و بر ما ترحم کن و تو بهترین  
رحم کنندگانی، و شما ایشان را به ریشخند گرفتید تا مرا از یاد بردید و بر  
ایشان می خندیدید.

#### (4) ریشه های درونی استهزا و سخریه

استهزا از عوامل درونی گوناگونی سرچشمه می گیرد که گاه به نیروی  
شهوت، و گاه به نیروی غضب مربوط است. برای این رفتار ناپسند، گاه جنبه  
شهوانی مانند تحصیل مال یا مقام و گاه جنبه خشم و غضب مانند کینه و دشمنی  
وجود دارد. برخی از این ریشه ها عبارتند از:

##### 1 - طمع مال یا مقام

مسخره کنندگان برای خوشایند توانگران یا صاحب منصبان، دیگران را  
استهزا می کنند تا از این راه مال یا مقامی به دست آورند که این کار، گاه پیشه  
آن ها و راه در آمدشان می شود، مانند دلقک هایی که در دربار پادشاهان  
خدمت می کردند و با تمسخر دیگران موجب سرگرمی آن ها می شدند، و گاه  
این رفتار ناپسند، شغل آن ها نیست؛ بلکه فقط برخی اوقات برای خوشایند و  
خنداندن دیگران، آن را انجام می دهند که این نیز فسق، بوده و انجام دهنده آن

فاسق است. امروزه در جوامع بشری، برخی از این کارها را «هنر» می نامند و انجام دهنده را هنرمند می گویند (459)!!!

## 2 - کینه و نفرت

تمسخر، گاه برای فرونشاندن خشم و ابراز دشمنی و کینه انجام می گیرد. انگیزه استهزا کننده در این حالت، نشان دادن تنفر خویش از شخص مورد نظر او است و با این رفتار می کوشد تا آبرو و وجهه آن شخص را از بین ببرد. تنفر و دشمنی استهزا کننده از فرد مورد نظرش چه بسا معلول دشمنی او با عقیده فرد مذکور باشد؛ مانند دشمنی کافران با مؤمنان که موجب می شود مؤمنان را استهزا کنند.

## 3 - حسد

حسادت به موقعیت افراد، ممکن است عاملی برای ریشخند کردن آن ها شود. فرد حسود به دلیل نداشتن موقعیت شخص مورد نظرش، می کوشد تا به هر صورت ممکن او را از رتبه و شانش پایین آورد.

## (5) پیامدهای زشت استهزا و سخریه

استهزا، پیامدهای ناخوشایند و ناپسندی در دنیا و سرای آخرت برای استهزا کننده و جامعه بشری به بار خواهد آورد که از آن جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

### الف - پیامدهای دنیایی

1 - سبک شدن مسخره کننده : مسخره کننده با ارتکاب این رفتار زننده و سبک، پیش و بیش از دیگری، خود را خوار و خفیف می کند و مایه نزول شان و از بین رفتن وقار خویش می شود.

2 - کینه و دشمنی : استهزا، کینه و دشمنی میان مسخره کننده و استهزا شونده را در پی دارد.

3 - سست شدن پیوند برادری : تمسخر، پیوند برادری میان مؤمنان را سست کرده، از بین می برد؛ چرا که خنده شنوندگان و بینندگان استهزا، بر تمسخر دیگری، رابطه برادری او با آن ها را ضعیف، و سرانجام نابود می کند.

4 - عقوبت در دنیا: ریشخند کردن دیگران مجازات الاهی در همین دنیا را در پی دارد. چه بسیار کسانی که به آن چه استهزا می کردند، مبتلا شدند، حضرت زین العابدین علیه السلام در بخشی از گفتاری طولانی به توضیح و تشریح گناهان گوناگون پرداخته است :

والذنوب التي تنزل النقم.... والاستهزاء بهم [بالناس] والسخریه منهم (460).

و گناهایی که عذاب و عقوبت را فرود می آورد: استهزای مردم و مسخره کردن ایشان است.

هر کی استهزا کند بر خاصگان عشق حق	تیغ قهرش بر سر آید از جلاد قهرمان
ندهدش قهر خدا مهلت که تا یک دم زند	گرچه دارد طاعت اهل زمین و آسمان
عبرت از ابلیس گیرد آنک نسل آدم است	کو به استهزای آدم شد سیه روی قرآن
تا که بهتان ها نهد آن مظلم تاریک دل	خنیک و مسخرگی و افسوس بر صاحب دلان
احمد مرسل به طعن و سخره بوجهل بود	موسی عمران به تسخرهای فرعونی چنان
صبرها کردند تا قهر خدا اندر رسید	دود قهر حق برآمدشان ز سقف دودمان (461)

## ب - پیامدهای آخرتی

1 - استهزا کننده در قیامت ریشخند می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ان المستهزئين بالناس يفتح لاحدهم من باب الجنه فيقال لهم لهم فيجىء به بركبه و غمه فاذا اتاه اغلق دونه ثم يفتح له باب اخر فيقال لهم لهم فيجىء به

بیکر به و غمه فاذا اتاه اغلق دونه فما یزاله کذلک حتی ان الرجل لیفتح له الباب  
فیقال : هلم هلم فما یاتیه (462).

همانا بر هر یک از مسخره کنندگان مردم، دری از درهای بهشت باز، و گفته  
می شود: پیش آی. پیش آی. او به سختی و اندوه می آید و هنگامی که آمد، آن  
در بسته می شود؛ سپس در دیگر گشوده، و گفته می شود: پیش آی. پیش آی.  
او (دوباره) به سختی و اندوه می آید و هنگامی که آمد، آن در بسته می شود و  
این ادامه می یابد تا دیگر پیش نیاید.

کیفر و پاداش هر کس در قیامت با عمل او متناسب است. اگر کسی را  
مسخره کرده، مسخره می شود. آن گاه که انسان، سزای متناسب با عمل خویش  
را می چشد، اثر رفتار زشت خود را احساس می کند. به تعبیر دقیق تر، قیامت،  
صحنه «تجسم اعمال» یا «دیدن واقعیت عمل خویش» است. اعمال انسان،  
باطن و واقعیتی دارد که آدمی به دلیل گرفتاری در حجاب های دنیایی، از دیدن  
آن محروم است و آن گاه که با خروج از دنیا و ورود به قیامت از این حجاب  
های رست، واقعیت اعمال خویش را آن گونه که هست می بیند. خداوند بزرگ  
در قرآن کریم از عاقبت کسانی که اهل ایمان را در دنیا استهزا می کردند، خبر  
داده است :

فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون (463).

پس امروز (قیامت) مؤمنان به کافران می خندند؛ در حالی که بر تخت های  
مزمین بهشتی نشسته اند و نگاه می کنند.

2 - از آن جا که مسخره کننده با رفتار زشت خود، مؤمنی را رنجانده است،  
به سختی مجازات خواهد شد؛ زیرا آزار مؤمن، آزار خدا است و آزار دهنده

خدا از رحمت خدا به دور است به ویژه اگر رفتارهای نیک یا اعتقادات درست مؤمن مسخره شود، مجازاتی سنگین تر در آخرت به بار خواهد آورد (464).

### (6) راه های درمان استهزا و سخریه

برای درمان این بیماری باید به عواقب و پیامدهای شوم آن اندیشید. استهزا، مایه دشمنی دنیا و عذاب و گرفتاری آخرت است. استهزا موجب خوار شدن می شود و او را از شان و مقام خویش پایین می آورد و چه بسا به همان چیزی که دستاویز قرار داده دچار شود. تاریخ حکایت می کند که حکم پدر مروان به دنبال رسول خدا ﷺ راه می افتاد و به قصد تمسخر، از راه رفتن حضرت با حالتی زشت تقلید می کرد تا روزی رسول اکرم ﷺ متوجه رفتار زننده او شد و فرمود: (از خدا می خواهم) همان طور که هستی بمانی. با این جمله، حکم به مرض اختلاج (465) گرفتار شد و تا آخر عمر به همین مرض مبتلا بود. شخصی که استهزا را شغل خویش قرار داده باید بداند که روزی دهنده خدا است.

در قرآن کریم آمده است :

و من یتوکل علی الله فهو حسبه (466).

هر کس به خدا توکل کند، خدا برایش است.

کسب خشم و ناخشنودی خدا، مایه قهر او و از بین برنده روزی است. گاه نفرین کسانی که مورد تمسخر قرار گرفته اند، موجب تنگی روزی فرد مسخره کننده می شود. همچنین استهزاکننده باید به این بیندیشد که اگر خود مورد استهزا قرار می گرفت، آیا خشنود می شد. با اندیشیدن در این نکات، از استهزای دیگران منصرف می شود و در صدد درمان خود بر می آید.

## فصل سیزدهم : نیمه

شرار کم المشاءون بالنمیه المفرقون بین الاحبه الباغون للبراء المعایب (467).

بدترین شما سخن چینان هستند که میان دوستان جدایی می افکنند و در جست و جوی عیب های خوبانند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام

### مقدمه

یکی از اموری که دانشمندان علم اخلاق در ذیل مبحث افشای سر از آن بحث می کنند «نیمه» یا «سخن چینی» است که از آن به زشتی یاد می شود. سخن چینی از پست ترین رفتارهای بشر است که دشمنی و کینه را در پی دارد و پیوندهای دوستی و برادری را نابود می کند. قرآن کریم از آن به بدی یاد کرده و روایات بسیاری در نکوهش آن وارد شده است. سخن چینی از آفات و بیماری های شایع زبان است که باید آن را شناخت و برای درمانش کوشید. این فصل به بیان مطالب گوناگونی درباره سخن چینی می پردازد و در ضمن از «سعایت» که نوع خاصی از سخن چینی است، بحث خواهد کرد. موضوع های این بخش عبارتند از:

- 1 - تعریف سخن چینی
- 2 - اقسام سخن چینی
- 3 - نکوهش سخن چینی از دید شرع
- 4 - ریشه های درونی سخن چینی
- 5 - پیامدهای زشت سخن چینی
- 6 - راه های درمان سخن چینی.

## (1) تعریف سخن چینی

«سخن چینی» بیان سخنان گفته شده درباره کسی، به خود او است به این معنا که به وی بگویند: فلان شخص درباره تو چنین می گفت، و سخن چین به کسی می گویند که سخن فردی را به کسی که مطلب درباره او گفته شده برساند. امام صادق علیه السلام درباره لشکر عقل و جهل می فرماید:

... و صون الحدیث، وضده النمیمه <sup>(468)</sup>.

و نگاهبانی گفتار (از لشکریان عقل است) و ضد آن، سخن چینی است (که از لشکریان جهل به شمار می رود).

نگهبانی و صیانت از گفتار دیگران، به معنای باز نگفتن آن نزد دیگران است و سخن چینی به معنای بازگفتن سخن دیگری نزد کسانی است که مطلب درباره آن ها گفته شده است؛ البته «نمیمه» مفهومی گسترده تر از این دارد و فقط به بازگفتن سخن افراد محدود نمی شود؛ زیرا ممکن است حرکت و علمی درباره شخصی، بدون آگاهی او انجام شود و کسی این عمل را برای او باز گوید؛ یعنی سخن چینی نزد او رفته، او را از عمل انجام شده آگاه کند. بیان گفتار یا رفتار دیگری، گاه با لفظ انجام می شود و گاه از راه اشاره یا نوشتن یا رفتاری خاص به فرد مقابل فهمانده می شود که این هم از مصادیق نمیمه است.

## تعریف سعایت

آن گاه که سخن چینی، نزد کسی انجام شود که از او بیم زیان و آزار است، «سعایت» نامیده می شود؛ مانند سعایت نزد پادشاهان و بزرگان که از آنان ترس زندان، تبعید و قتل وجود دارد.

## (2) اقسام سخن چینی

سخن چینی از جهت ابزار انجام آن، به گفتاری، نوشتاری و اشاره ای، قابل تقسیم است. نقل گفتار یا رفتار دیگران به هر یک از سه شکل پیش گفته ممکن است. سخن چینی را از جهت موضوع به اقسام ذیل نیز می توان تقسیم کرد:

### 1 - نقل گفتار

گاه سخن چین آن چه را دیگران گفته اند، نقل می کند.

### 2 - نقل رفتار

گاه آن چه را انجام داده اند، نقل می کند.

### 3 - نقل پندار

گاه از آن چه در دل می گذرانند، حکایت می کند.

دامنه سخن چینی، نقل عیب ها و نقیصه های گفتاری و رفتاری و پنداری دیگران را هم در بر می گیرد به این معنا که سخن چینی، فقط حکایت اموری را که عیب نیستند در بر نگرفته؛ بلکه نقل هر چیزی را که عیب یا نقص پنداشته شود نیز در بر می گیرد؛ برای نمونه، گاه سخن چین گفتار راست دیگران و گاه گفتار دروغ ایشان را نقل می کند و روشن است که با نقل گفتار دروغ، شنونده به دروغگویی آن شخص پی می برد که در این موارد، گاه سخن چین با غیبت همراه است. سخن چینی گاه به انگیزه زیان رساندن به فردی که از او حکایت می شود انجام می گیرد که این رفتار، به شکل معمول، نزد قدرتمندان صورت می پذیرد و گاه چنین انگیزه ای در کار نیست که نوع اول را سعایت می نامند. سخن چینی گاه یک سو داشته، فقط از یک طرف برای دیگری نقل می شود و گاه دو طرف دارد که از آن به «دو به هم زنی» یا «افساد بین الناس» تعبیر



می کنند به این معنا که سخن چین برای به هم زدن رابطه دو نفر، سخن هر کدام را برای دیگری نقل می کند.

### (3) نکوهش سخن چینی از دید شرع

سخن چینی در آیات و روایات به شدت نکوهیده، و در مقایسه با دیگر رفتار ناپسند، از زشت ترین آن ها شمرده شده است.

خداوند متعالی در قرآن مجید می فرماید:

ویل لكل همزه لمزه (469).

وای بر هر عیب جوی سخن چین.

که سخن چین (همزه) در کنار غیبت کننده (لمزه) آورده شده است.

پیامبر اکرم ﷺ در سوره قلم، چنین خطاب می شود:

و لا تطع كل حلاف مهين هماز مشاء بنمیم (470).

از سوگند خوردگان به دروغ که افرادی فرومایه اند، پیروی مکن؛ از کسانی

که بسیار عیب جو و سخن چین هستند.

محدثان بزرگ در مجموعه های روایی خود، احادیث بسیاری را در نکوهش

این عمل نقل کرده اند. کافی، مستدرک الوسائل، بحارالانوار، وسائل الشیعه و

بسیاری از کتاب های روایی دیگر، درباره این بیماری باب مستقلی دارند.

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

لا انبئکم بشرارکم؟ قالوا: بلی یا رسول الله قال: المشاءون بالنمیمه... (471).

آیا شما را از بدترینتان آگاه کنم؟ گفتند: بلی ای رسول خدا! فرمود: کسانی

از شما که سخن چینی می کنند.

حضرت سخن چینی را در شمار اموری که پیامبر از آن ها باز داشته، معرفی

کرده است:

ان رسول الله ﷺ نهى عن الغيبة... و نهى عن النميمة (472).

همانا رسول خدا از غیبت و... سخن چینی نهی فرموده است.

سرور پرهیزکاران حضرت علی عليه السلام نیز می فرماید:

بئس الشيمه النميمة (473).

سخن چینی خلق و خوی بدی است.

النميمة شيمه المارق (474).

سخن چینی، خوی کسانی است که از دین خارج شده اند.

حال ممکن است پرسیده شود: آیا حرفی را که درباره کسی زده شده، می توان برای او بازگفت با این توجیه که حرف او دروغ نیست؛ بلکه واقعیت دارد؟ در پاسخ می توان گفت: دروغ گفتن حرام است؛ اما راست گفتن همه جا واجب نیست؛ یعنی نمی توان گفت به دلیل آن که دروغ گفتن حرام است، راست گفتن واجب است و حتی نمی توان حرمت دروغ را دلیل بر جواز هر سخنی راست دانست و این امر را بهانه قرار داد و هر سخنی را که از هر شخصی شنیده می شود، برای دیگری نقل کرد؛ زیرا این نوعی فتنه انگیزی است، و گاه مفسده راست گفتن از دروغ گفتن بیش تر است.

رسول خدا ﷺ می فرماید:

ثلاثة يقبح فيهن الصدق : 1 - النميمة... (475).

راست گویی در سه جا زشت است : 1 - سخن چینی....

امیر مؤمنان علی عليه السلام می فرماید:

اسوء الصدق النميمة (476).

زشت ترین راستگویی ها، سخن چینی است.

حال به آسانی می توان گفت : سخن چینی حرام، و از گناهان بزرگ است و اگر سعایت باشد، از بدترین انواع سخن چینی به شمار می رود و از آن بسیار نکوهش شده است ؛ چنان که رسول خدا ﷺ فرمود:

شر الناس المثلث قیل یا رسول الله و ما المثلث ؟ قال : الذی یسعی باخیه الی السلطان فیهلک اخاه و یهلک السلطان (477).

بدترین مردم مثلث است. عرض شد: ای پیامبر خدا! مثلث چه کسی است ؟ فرمود: کسی که از برادرش نزد فرمانروا [= قدرتمند] بدگویی کند. او (با این عمل، هم خودش و هم) برادرش و فرمانروا را نابود می کند؛ البته زشتی این عمل تا جایی است که برای آن وجه شرعی وجود نداشته باشد در غیر این صورت، چه بسا نقل سخن و رفتار دیگران واجب شود. مانند آن که واجب است در محضر قاضی و دادگاه عدل، مطالب برای روشن شدن حقیقت، بیان شود؛ زیرا این جا تمایل های شخصی در کار نیست ؛ بلکه عقل و شرع هر دو به بیان واقعیت حکم می کنند تا حقی نابود، و حکم نادرستی صادر نشود.

دو به هم زدن یا «افساد بین الناس» نیز از بدترین انواع سخن چینی به شمار می رود که به شدت نکوهش شده است.

خداوند متعالی در سرزنش چنین افرادی می فرماید:

الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الاءرض اولئک هم الخاسرون (478).

کسانی که پیمان خدا را پس از استوار کردن آن می شکنند و آن چه را خداوند به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند، ایشان زیان کارانند.

وظیفه انسان در برابر سخن چین

انسان در برابر سخن چین چند وظیفه دارد:

1 - او را تصدیق نکند؛ زیرا گناه کار و فاسق است و گواهی فاسق پذیرفته نمی شود؛ چنان که خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا (479).

اگر فاسقی برای شما خبری آورد، درباره خبرش تحقیق کنید.

2 - او را از این کار باز دارد؛ زیرا عمل او از امور منکر بوده و خداوند

متعالی در قرآن می فرماید:

و امر بالمعروف و انه عن المنکر (480).

امر به معروف کن و از منکر بازدار.

3 - از او ابراز تنفر کند؛ زیرا او مبعوض خدا است و تنفر از مبعوض خدا

لازم است.

4 - به شخصی که مطلب از او نقل شده، گمان بد نبرد؛ زیرا خدای تعالی می

فرماید:

اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم (481).

از بسیاری گمان ها پرهیزید؛ چرا که بعضی از گمان ها، گناه است.

5 - گفتار سخن چین، او را به تحقیق و تجسس درباره شخصی که از او نقل

شده و ندارد که خدای تعالی می فرماید: و لا تجسسوا (482).

6 - خودش مرتکب کاری که دیگران را از آن نهی می کند نشود؛ یعنی

سخن چینی او را برای کسی که سخن از جانب او نقل شده، بیان نکند؛ زیرا در

این صورت، هم سخن چینی و هم غیبت کرده است. مردی نزد امیر مؤمنان علی

علیه السلام آمد و درباره دیگری بدگویی کرد.

حضرت فرمود:

یا هذا نحن نساءل عما قلت فان كنت صادقا مقتناک، و ان كنت کاذبا عاقبناک، و ان شئت ان تقیلک اءقلناک ؟ قال : اقلنی یا اءمیر المؤمنین (483).

ای فلانی! ما از آن چه گفتی، می پرسیم [= بازخواست می کنیم] اگر راست گفته باشی، تو را دشمن می داریم و اگر دروغ گفته باشی، تو را مجازات می کنیم و اگر بخوای رهایت کنیم [= از کرده خویش پشیمان شوی] تو را رها می کنیم. (آن مرد) گفت: ای امیر مؤمنان! رهایم کنید.

#### (4) ریشه های درونی سخن چینی

سخن چینی از سرکشی یکی از دو نیروی «غضب» و «شهوۃ» انسان سرچشمه می گیرد و گاه در هر دو ریشه دارد. تجاوز این دو از حریم فرمانروایی خرد، موجب پدید آمدن صفات ناپسندی می شود که آن ها نیز پیدایش رفتارهای ناپسندی چون سخن چینی را در پی دارند. سخن چینی، در یکی از عوامل ذیل ریشه دارد:

##### 1 - نفرت و دشمنی

گاه انسان از روی نفرت سخن چینی می کند و در صدد بد نام کردن دیگری است.

##### 2 - حسد

حسادت به مقام و مرتبه دیگران، عامل بسیار مهمی برای سخن چینی، به ویژه سعایت است. فرد مبتلا، برای از بین بردن شان دیگری به سعایت از او می پردازد. دو به هم زنی را می توان از موارد فتنه به شمار آورد که در این صورت، بر اساس آیات قرآن کریم، از خونریزی و قتل شدیدتر و بزرگ تر خواهد بود؛ چنان که خداوند متعالی می فرماید:

الفتنه اشد من القتل (484). الفتنه اكبر من القتل (485).

دقت در مجموعه آیات و روایت هایی که درباره سخن چینی آمده است، نشان دهنده بزرگی و زشتی بسیار این گناه است.

### 3 - طمع و چشمداشت

گاه طمع به مال و مقام یا دیگر امور دنیایی، انسان را به رفتار ناپسندی چون سخن چینی و سعایت از دیگران وا می دارد. فرد بیمار می کوشد تا با بدگویی از دیگران و نقل گفتار و کردار ایشان، مال یا منزلتی برای خویش فراهم سازد.

### 4 - تفریح و سرگرمی

گاه انسان برای گذراندن وقت و سرگرمی، به نقل گفتار و رفتار این و آن می پردازد و سخن چینی می کند.

### (5) پیامدهای زشت سخن چینی

سخن چینی پیامدهای ناخوشایندی را برای فرد مبتلا و جامعه انسانی به بار می آورد که برخی در دنیا و بعضی در آخرت گریبانگیر او و جامعه می شود.

### پیامدهای دنیایی

1 - گسستن پیوند دوستی و برادری : سخن چین با رفتار زشت خود، پیوندهای معنوی را از بین برده، یکپارچگی جامعه انسانی را نابود می کند. رسول خدا ﷺ پس از آن که سخن چین را بدترین افراد می شناساند، می فرماید:

... المفرقون بین الاحبه... (486).

کسانی که در میان دوستان جدایی می اندازند.

اسلام به یک پارچگی مسلمانان توجه فراوانی دارد و به پایداری آن اهمیت می دهد. پیوندهای روحی و معنوی در این مکتب، ارزش در خور توجهی

دارند. اسلام همان گونه که به پیوندهای جسمی، با عنوان «صله رحم» بسیار توجه کرده و نابود کردن آن را گناهی بزرگ به شمار آورده است، به حفظ و نگهداری از پیوندهای معنوی با عنوان «برادری دینی» نیز بسیار سفارش کرده و نابود کننده آن را گناه کار می داند.

خداوند متعالی در قرآن کریم می فرماید:

و یقطعون ما امر الله به ان یوصل (487).

و آن چه را خدا بر پیوند آن دستور داده می گسلند.

خداوند تبارک و تعالی در بحث پیوند جسمی، از صله رحم یاد می کند و در بحث پیوند روحی، فساد در زمین را یادآور می شود و چه فساد بالاتر از این که مردم را به جان یک دیگر بیندازند و رابطه برادران دینی و خویشاوندان را قطع کنند.

آسیب سخن چینی هنگامی مشخص تر می شود که میان خویشاوندان مؤمن جدایی افتد؛ یعنی سخن چین سبب قطع پیوند روحی و جسمی شود و آن جا که دشمن وارد شود، چه بسا عده ای به جان هم بیفتند و به ناحق خونی ریخته شود با که در مراجعه به تاریخ، نمونه های بسیاری بر صدق این موضوع یافت می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

و ان من اکبر السحر النمیمه یفرق بها بین المتحابین و یجلب العداوه علی المتصافیین و یسفک بها الدماء و یهدم بها الدور و یکشف بها الستور و النمام اشر من و طی الاءرض بقدم (488).

بزرگ ترین سحرها سخن چینی است که میان دوستان جدایی می افکند و دشمنی را میان دل هایی که با محبت و پاک و بدون زنگارند، جلب می کند و

خون انسان ها به سبب آن ریخته و خانه هایشان خراب می شود و پرده ها می افتد (و پوشیده ها آشکار می شود) و سخن چین، بدترین کسی است که بر زمین گام نهاده است.

این پاسخ کسانی است که می گویند: ما دروغ نمی گوئیم ؛ بلکه سخن راستی را به دیگران منتقل می کنیم که به تعبیر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زشت ترین راستگویی ها سخن چینی است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در وصیت به حضرت علی فرمود:

ان الله احب الكذب في الصلاح و ابغض الصدق في الفساد <sup>(489)</sup>.

همانا خداوند دروغ گفتن برای ایجاد صلح را دوست دارد و از راستی که مایه فساد شود، متنفر است.

بدانی فلانت چه گفت از قفا؟	یکی گفت با صوفی یی در صفا
ندانسته بهتر که دشمن چه گفت	بگفتا خموش، ای برادر! بخفت
ز دشمن همانا که دشمن ترند	کسانی که پیغام دشمن برند
جز آن کس که در دشمن یار او است	کسی قول دشمن نیارد به دوست
چنان کز شنیدن بلرزد تنم	نیارست دشمن جفا گفتنم
که دشمن چنین گفت اندر نهان	تو دشمن تری کاوری بر دهان
به خشم آورد نیکمرد سلیم	سخن چین کند تازه جنگ قدیم
که مرفتنه خفته را گفت خیز	ازان همنشین تا توانی گریز
به از فتنه از جای بردن به جای	سیه چال و مرد اندر او بسته پای
سخنچین بدبخت هیزم کش است <sup>(490)</sup>	میان دو تن جنگ چون آتش است

2 - محروم شدن از رحمت الاهی : سخن چینی سبب قهر خداوند و دور شدن جامعه از رحمت خدا است. سخن چین نه تنها خود را از لطف خداوند



محروم می سازد، بلکه جامعه را نیز از الطاف الاهی دور می کند. روایتی در این باره می گوید:

ان موسى عليه السلام استسقى لبنى اسرائيل حين اصابهم قحط فاءوحى الله تعالى اليه لا استجيب لك و لا لمن معك و فيكم نام قد اصر على النميمه فقال موسى عليه السلام من هو يا رب حتى نخرجه من بيننا فقال الله يا موسى انها كم عن النميمه و اكون ناما فتابوا باءجمعهم فسقلوا <sup>(491)</sup>.

(در زمان حضرت موسی در میان بنی اسرائیل خشک سالی شدیدی روی داد.) همانا موسی برای بنی اسرائیل در زمان خشک سالی باران طلبید؛ (ولی هر چه دعا کرد، اثری نبخشید و باران نیامد.) پروردگار به او وحی کرد: در میان شما یک نفر هست که زیاد سخن چینی می کند و به سبب او دعای شما را مستجاب نمی کنم. حضرت موسی از خدا خواست او را معرفی کند تا وی را از میان خویش بیرون کنند. خدای متعالی فرمود: من شما را از نمایی نهی می کنم؛ پس چگونه او را به شما معرفی کنم و خود مرتکب نمایی شوم؟ حضرت موسی این مطلب را با قوم خود در میان گذاشت و همه توبه کردند؛ آن گاه بر آن ها باران بارید.

3 - رسوایی سخن چین : سخن چین به دنبال عیب ها و نقص های مردم می رود تا ابزار لازم برای رفتار زشت خود را فراهم آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن که سخن چینان را به تفرقه اندازی وصف می کند، می فرماید:

... الباغون للبراء المعایب <sup>(492)</sup>.

... کسانی که در جست و جوی عیب های خوبان و صالحان هستند.

امیر مؤمنان علی عليه السلام هم ایشان را با همین وصف نام برده، است :

المبتغون للبرآء المعایب (493).

کسی که در پی عیب های مسلمانان است، سرانجام رسوا می شود.

چنان که رسول خدا ﷺ فرمود:

یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان الی قلبه لا تدموا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله تعالی عورته یفضحه فی بیته (494).

ای کسانی که به زبان اسلام آورده اید، ولی ایمان در دل شما خالص نشده! مسلمانان را نکوهش، و عیوب پنهان ایشان را دنبال نکنید. همانا کسی که در جست و جوی عیب مسلمانان باشد، خداوند به دنبال عیب او خواهد بود و هر کس خداوند در پی عیبش باشد، او را در خانه خودش رسوا می سازد.

4 - سلب اعتماد و دور شدن از مردم: بیم و هراس مردم از نقل رفتار و گفتارشان نزد دیگران، موجب بی اعتمادی آن ها به سخن چین می شود. مردم سخن چین را امانت دار ندانسته، از سخن گفتن نزد او می پرهیزند. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

لا تجتمع امانه و نیممه (495).

امانت با سخن چینی جمع نمی شود.

سلب اعتماد از سخن چین، موجب فاصله گرفتن مردم از او می شود؛ چنان

که امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ایاک و النمیمه فانها... تبعد عن الله و الناس (496).

از سخن چینی پرهیزید که موجب دور ساختن از خدا و مردم می شود.

پیامدهای آخرتی سخن چینی

1 - عذاب قبر:

سخن چین از آغاز ورود به جهان برزخ، گرفتار عقوبت رفتار ناپسند خویش می شود.

رسول خدا ﷺ در وصیت به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:  
یا علی احذر... النمیمه فان... النمیمه توجب عذاب القبر <sup>(497)</sup>.

ای علی از سخن چینی بپرهیز که همانا موجب عذاب قبر می شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز می فرماید:

عذاب القبر یكون من النمیمه <sup>(498)</sup>.

عذاب قبر از سخن چینی است.

## 2 - مسخ در محشر:

بسیاری از گناه کاران در صحرای محشر با چهره واقعی رفتار خویش برانگیخته می شوند و در این میان، سخن چینان به سبب نوع خاص رفتار خود، به صورت یکی از حیوانات محشور می شوند.

معاذ بن جبل (از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در منزل ابو ایوب انصاری نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود. معاذ عرض کرد: ای پیامبر خدا! نظر شما درباره این آیه که می فرماید: یوم ینفخ فی الصور فتاءتون افواجا <sup>(499)</sup>،

چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ای معاذ! مطلب بزرگی را پرسیدی؛ (آن گاه اشک از چشمانش جاری شد و فرمود: (ده صنف از امت من پراکنده محشور می شوند و خداوند آنان را از دیگر مسلمانان جدا، و چهره هایشان را مسخ می کند. برخی از آنان به صورت میمون، برخی به صورت... و... آنان که به صورت میمون محشور می شوند، سخن چینانند... <sup>(500)</sup>).

3 - محروم شدن از بهشت :

سخن چینی موجب خشم و سخط خداوند شده، سخن چین را از بهشت محروم می سازد.

رسول خدا ﷺ فرمود:

لا يدخل الجنة قتات (501).

سخن چین وارد بهشت نمی شود.

امام باقر عليه السلام نیز می فرماید:

الجنة محرمة على القتاتين و المشاءين بالنميمة (502).

بهشت بر غیبت کنندگان و سخن چینان حرام است.

از امام صادق عليه السلام نقل شده است :

اربعه لا يدخلون الجنة الكاهن والمنافق و مدمن الخمر و القتات و هو النمام (503).

چهار کس وارد بهشت نمی شوند: 1- کاهن 2- منافق 3- دائم الخمر 4- سخن چین.

4 - عذاب آخرت :

رفتار زشت سخن چین، موجب خشم خداوند می شود و او را گرفتار عذاب الاهی می سازد.

رسول خدا ﷺ در وصیت به ابوذر غفاری (ره) فرمود:

... یا ابادر صاحب النميمة لا يستريح من عذاب الله في الآخرة (504).

ای ابوذر! سخن چین در قیامت از عذاب خداوند راحت نخواهد شد.

## (6) راه های درمان سخن چینی

سخن چینی، مانند دیگر بیماری های زبان، از دو راه «علمی» و «عملی» درمان پذیر است.

### شیوه درمان علمی

تأمل و درنگ در زشتی این رفتار و پیامدهای ناخوشایند آن، فرد را به چاره جویی برای درمان خود وا می دارد و با پدید آمدن این خواهش درونی، او باید به یادآوری مستمر و مداوم پیامدها پردازد تا نفرت از این گناه، و هراس از عواقب آن، در او پدید آید و با پیدایش نفرت، به آسانی می تواند به گناه پشت کرده، نفس خود را پاک سازد؛ البته ضعیف ساختن ریشه های این گناه او را در ترک آن یاری خواهد کرد.

### شیوه درمان عملی

اشتغال مستمر و مداوم زبان به ذکر خدا، موجب پیدایش عادت شایسته است که این خود سبب ترک عادت به رفتارهای زشتی از قبیل سخن چینی می شود. انسان باید بکوشد زبان را با رفتارهای نیک و پسندیده به مهار خود در آورد. پر کردن زمان های خالی با ذکر خدا و تلاوت قرآن، کوششی عملی برای از بین بردن عادت های زشت زبان است.

## فصل چهاردهم : بیهوده گویی

اعظم الناس قدرا من ترک ما لا یعنیه (505).

ارزشمندترین مردم کسی است که آن چه را به کار او نمی آید، ترک کند.

رسول خدا ﷺ

### مقدمه

شایسته نیست انسان سرمایه عمر را با سخنان بیهوده و بی فایده از بین ببرد و باید بکوشد تا از هر لحظه عمر گرانبهایش بهره مند شود و سرمایه زندگانی را به سادگی از دست ندهد. باید از آن چه مدت کوتاهی در اختیارش گذاشته شده، بیشترین استفاده را برده، برای آخرت خود زاد و توشه ای فراهم آورد؛ بنابراین سخن بیهوده، حتی برای یک لحظه هم هدر دادن سرمایه است.

بیهوده گویی از آفاتی است که بیش تر انسان ها به آن مبتلایند و به سبب آن، به وادی آفات دیگر زبان، کشیده می شوند؛ پس باید در رفع آن کوشید و راه را بر گناهان زبان بست.

این فصل بر آن است که با بررسی ابعاد گوناگون آفت پیش گفته، راهی را برای درمان آن ارائه دهد، و موضوع های زیر در آن مطرح می شود:

- 1 - تعریف بیهوده گویی
- 2 - اقسام بیهوده گویی
- 3 - نکوهش بیهوده گویی از دید شرع
- 4 - ریشه های درونی بیهوده گویی
- 5 - پیامدهای زشت بیهوده گویی
- 6 - راه های درمان بیهوده گویی.

## (1) تعریف بیهوده گویی

مقصود از بیهوده گویی، به زبان آوردن سخنی است که فایده مجاز و مشروع دنیایی با آخرتی، مادی یا معنوی و عقلایی یا شرعی نداشته باشد. سخن گفتن از آن چه برای گوینده بهره ای ندارد، بیهوده گویی است که از آن به شهوت کلام نیز تعبیر شده است؛ البته بی فایده بودن سخن برای گوینده، به معنای بی ارزش بودن آن برای همگان نیست. چه بسا سخنانی که برای برخی بی فایده، و برای دیگران سودمند و مفید است؛ از این رو مفید بودن را می توان امری نسبی به شمار آورد؛ اگر چه ممکن است برخی سخنان، برای همگان بی فایده باشد.

## (2) اقسام بیهوده گویی

### 1 - سخن گفتن درباره موضوع بی فایده

گاه انسان از موضوعی سخن می گوید که هیچ فایده ای برای او ندارد؛ اگر چه ممکن است همان موضوع، برای برخی مفید باشد؛ در این حال، سخن او از اقسام کلام بی فایده یا بیهوده گویی به شمار می رود؛ مانند سخن گفتن از رنگ چشم و موی دیگران که برای بیش تر افراد بی فایده، ولی برای برخی از مراکز اطلاعاتی، مفید است.

### 2 - سخن اضافی (فضول کلام)

سخن بیش از اندازه لازم و کافی - اگر چه درباره موضوعی سودمند هم باشد، از اقسام کلام بی فایده به شمار می رود؛ البته روشن است که مقصود از آن، توضیح یا تکراری که جهت درک بهتر ارائه می شود نیست؛ زیرا به چنین تکراری نیاز بوده از آن استفاده می شود.

### 3 - سخن نابجا

سخن کافی و به اندازه درباره موضوع سودمند و مفید، اگر بیرون از جایگاه مناسبش گفته شود، از اقسام کلام بی فایده شمرده می شود. نابجایی سخن، گاه از عدم تناسب سخن با مخاطب پدید می آید؛ مانند اقامه برهان های غامض و دشوار برای عوام، و گاه از نبود تناسب زمانی، مکانی و... مخاطب حاصل می شود؛ مانند سخن گفتن با افرادی که از فرط خستگی، توان گوش سپردن به سخنان گوینده را ندارند.

پرسش بی فایده را هم می توان از اقسام کلام بیهوده به شمار آورد که در این قسم نیز گاه از امری بی فایده، پرسیده می شود؛ مانند آن شخص که پس از کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام: سلونی قبل ان تفقدونی<sup>(506)</sup>؛ از من پرسید پیش از آن که مرا در میان خود نیابید، از تعداد موهای سر و صورت خویش پرسید و گاه از کسی می پرسد که به پاسخ گفتن قدرت یا رغبت ندارد. همه این ها افزون بر این که وقت پرسش کننده را از بین می برد، وقت پاسخ دهنده را نیز هدر می دهد و او را به زحمت می اندازد. این در صورتی است که آفتی متوجه آن دو نشود و طرح پرسش برای اظهار فضل، فخر فروشی و تحقیر طرف مقابل نباشد؛ وگرنه افزون بر نابودی عمر، انسان را به وادی گناه نیز می کشاند و بی مقدار می کند. برای پاسخ دهنده نیز ممکن است پیامد زشتی را به همراه داشته باشد؛ برای نمونه؛ آن گاه که روزه داری را نا آگاهانه به خوردن و آشامیدن فرا می خوانند و او می پرهیزد، از او می پرسند: «روزه هستی؟» با این پرسش، چند مشکل برای پاسخ دهنده پدید می آید. اگر بگوید روزه نیستم، دروغ گفته است. اگر بگوید روزه هستم، از پاداش عبادت پنهانی او کاسته شده است. اگر پاسخ مثبت دهد و از این پاسخ، انگیزه لذت و غرور داشته باشد، به ورطه «ریا» افتاده و اگر پاسخ ندهد، به پرسش کننده توهین کرده است. همچنین اگر



از شخصی چیزی بپرسد که او نمی خواهد در آن مورد پاسخی دهد و دوست دارد مسأله از دید پرسش کننده یا دیگران پنهان بماند، در این جا پرسش کننده نه تنها وقت پربار خود را هدر داده، بلکه وقت طرف مقابل خود را نیز گرفته و تباه کرده است بدون این که نتیجه خاصی از گفتار خود گرفته باشد. به این ترتیب، پرسش بی فایده، از بدترین نوع کلام بی فایده است.

### (3) نکوهش بیهوده گویی از دید شرع

نهاد پاک آدمی، از زیان و کاستی نفرت داشته، انسان را از هر امر زیانباری باز می دارد. از سویی عمر، سرمایه اصلی بشر است که به تندی سپری می شود و راهی برای بازگشت آن نیست. با توجه با این دو نکته، خرد آدمی، به ناپسندی گفتار بیهوده حکم کرده، گزافه گو را سزاوار نکوهش می داند. شریعت هم با صحه نهادن بر حکم عقل، انسان را از این کار باز می دارد. روایات موجود در این زمینه، اهمیت پرهیز از سخن بیهوده را نمایان می سازد. رسول خدا ﷺ در حدیث طولانی معراج می فرماید: (دیدم) که دوزخ، هفت در داشت و بر هر دری سه جمله نوشته شده بود. بر در پنجم نوشته بودند:

... و لا تکثر منطقک فیما لا یعنیک فتسقط من رحمہ اللہ... (507).

و در آن چه بیهوده است، بسیار سخن نگو که از رحمت خدا ساقط می شوی. در جای دیگری می فرماید:

من حسن اسلام المرء ترکہ ما لا یعنیہ (508).

از خوبی اسلام آدمی است که آن چه را به کارش نمی آید، ترک کند.

روایت به روشنی ستایش پیامبر ﷺ از ترک این رفتار را می نمایاند چرا که آن را از جمله نیکی ها و محاسن اعتقاد شخص مسلمان شمرده است. و همچنین به ابوذر غفاری (ره) فرمود:

الا اعلمک بعمل خفیف علی البد ثقیل فی المیزان ؟ قلت : بلی یا رسول الله ﷺ . قال : هو الصمت و حسن الخلق و ترک ما لا ینعیک <sup>(509)</sup> .

آیا عملی آسان و سبک برای بدن، و سنگین و پر بها در میزان اعمال به تو پیاموزم ؟ عرض کردم : آری، ای رسول خدا ﷺ حضرت فرمود: خاموشی و خوش خلقی و ترک کار بیهوده.

حضرت در این عبارت بر اهمیت و سنگینی اعمال در آخرت اشاره داشته، بر ترک سخن بیهوده تاءکید می فرماید. در جای دیگر نیز می فرماید:

من راءى موضع کلامه من عمله قل کلامه الا فیما ینعیه <sup>(510)</sup> .

هر کس کلام خود را جزئی از عمل خویش بداند، سخن او کم می شود، مگر در مواردی که برای او فایده دارد.

اما علی عليه السلام یکی از صفات مؤمنان را دوری از سخن بی فایده بر می شمرد و از گزافه گویان اظهار شگفتی می کند:

عجبت لمن یتکلم بما لا ینفعه فی دنیا و لا ینفعه فی الآخرة <sup>(511)</sup> .

در شگفتم از کسی که سخنی می گوید که در دنیا سودی ندارد و در آخرت اجری نخواهد داشت.

سخن اضافی - اگر چه درباره امری مفید هم باشد - نکوهیده است ؛ زیرا اضافه آن بیهوده است و فایده ای به بار نمی آورد. رسول خدای فرماید:

طوبی لمن امسک الفضل من لسانه و انفق الفضل من ماله <sup>(512)</sup> .

خوشا به حال کسی که زیادی کلامش را نگاه دارد و زیادی مالش را انفاق کند. در سخنی از امیر مؤمنان علی عليه السلام نیز آمده است :

شر ما شغل به المرء وقتة الفضول <sup>(513)</sup> .

بدترین چیزی که آدمی وقت خود را به آن سرگرم می کند، کارهای زیادی است (که شامل سخن زیادی هم می شود).

روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام از کنار مردی که فراوان سخن می گفت، عبور کرد، ایستاد و خطاب به وی فرمود:

یا هذا انک تملی علی حافظیک کتابا الی ربک فتکلم بما یعنیک ودع ما لا یعنیک <sup>(514)</sup>.

ای (مرد!) همانا تو (با این گفتارت) نامه ای را به سوی پروردگارت نزد دو فرشته نگاهبان، پر می کنی [= گفتار بیهوده تو نوشته می شود]؛ پس، از آن چه مفید است، سخن بگو و چیز بیهوده را رها کن.

سخن نابجا هم، اگر چه درباره موضوعی مفید باشد، نکوهیده است؛ زیرا افزون بر آن که فایده ای ندارد، چه بسا کاستی شخص گوینده را نیز در پی داشته است.

سیدالشهدا حضرت حسین علیه السلام به ابن عباس فرمود:

یا ابن عباس لا تتکلّم بما لا یعنیک فانی اخاف علیک الوزر و لا تتکلّمن بما یعنیک حتی تری له موضعا قرب متکلم قد تکلم بحق فعیب <sup>(515)</sup>.

ای فرزند عباس! هرگز از آن چه بی فایده است، سخن مگو؛ چرا که من از وزر برای تو می ترسم و هرگز از آن چه مفید است، سخن نگو تا هنگامی که جایگاهی مناسب برای سخت بینی. چه بسا گوینده ای که به حق سخن گوید (اما در جایگاه نامناسبش)؛ پس بر او عیب گرفته می شود.

امام صادق علیه السلام نیز در گفتاری مانند همین می فرماید:

- ودع کثیرا من الکلام فیما یعنیک حتی تجد له موضعا قرب متکلم بحق فی

غیر موضعه فعنت <sup>(516)</sup>.

... و بسیاری از سخنان مفید را ترک کن تا برای آن ها جایگاهی مناسب بیابی. چه بسا گوینده بحقی که در جایگاه نامناسب سخن می گوید و در سختی قرار گرفته، نابود می شود.

پرسش بی فایده هم امری نکوهیده است؛ چنان که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل می کند نزد امام بودیم که آسمان رعدی زد. حضرت فرمود: سبحان من یسبح له الرعد بحمده والملائکه من خیفته فقال له ابو بصیر جعلت فداک ان للرعد کلاما فقال: یا ابا محمد سل عما ینعیک ودع ما لا ینعیک <sup>(517)</sup>. پاک و منزّه است کسی که رعد به ستایش او، و فرشتگان از ترس او تسبیح می گویند. ابو بصیر عرض کرد: فدای تو شوم. آیا رعد هم سخن دارد؛ امام فرمود: ای ابا محمد! از چیزی که به کارت می آید پرس و آن چه را به کارت نیاید، رها کن.

#### (4) ریشه های بیهوده گویی

عوامل ذیل، انسان را به وادی بیهوده گویی می کشاند:

##### 1 - کنجکاوی بیجا

اشتیاق به دانستن چیزی که برای شخص سودی ندارد یا کاوش در مسائل غیر مفید، از عوامل مهم بیهوده گویی است، البته این نباید با مساءله کسب دانش و فهمیدن امور مفید و نیکو، اشتباه شود. مقصود از این عامل، حرص به دانستن چیزهایی است که فقط سرگرم کننده ولی بی فایده اند؛ مانند دانستن تعداد آجرهای خانه فلان شخص، یا پرسش از تعداد موهای سر خود.

##### 2 - علاقه فراوان و صمیمیت

شدت علاقه به دیگری، موجب پیدایش میل فراوان به سخن گفتن با او می شود که این می تواند انسان را به بیهوده گویی و پرگویی وا دارد. فرد، در این

حال آن قدر سرگرم سخن گفتن است که به مفید بودن یا نبودن گفتارش توجه ندارد.

### 3 - وقت گذرانی

گاه گوینده به اشتباه گمان می کند که وقت اضافی دارد و با سخن گفتن می تواند این وقت را پر کند؛ برای همین به سخن گفتن درباره هر چیزی پرداخته، وقت خویش را هدر می دهد.

### 4 - حب جاه (جلب توجه)

سخن گفتن گاه برای جای گرفتن در دل دیگران است که در این حال، فرد با سخن گفتن می کوشد توجه دیگران را به خود جلب کند تا مردم به ارتباط با او تمایل نشان دهند.

### (5) پیامدهای زشت بیهوده گویی

#### 1 - تباه شدن عمر

کم ترین زیان کلام بیهوده برای شخص متکلم، تباه شدن عمر او است که بزرگترین سرمایه زندگی او شمرده می شود. آن چه انسان در این جهان به دست می آورد، به سبب عمر او است. انسان می تواند از این بخش زندگانی، برای جهان آخرت خود توشه بردارد و البته با گفتن سخنان بیهوده که هیچ فایده دنیایی و آخرتی ندارد، این فرصت از بین می رود. اگر زمانی را که صرف سخنان بیهوده می کند، به سکوت بگذراند و در سکوتش هم به یاد حق باشد، گنجینه ای بزرگ برای آخرت خویش ذخیره کرده است. افزون بر این، انرژی خود را نیز نگاه داشته است.

#### 2 - حقارت در اجتماع

کلام بی فایده و اضافی، سبب کاستی مقام گوینده می شود؛ زیرا هر سخنی به صورت معمول مخاطبی دارد و مخاطب با شنیدن سخنان بی ارزش از گوینده، ارج و منزلت پیش از شنیدن را برای او باور نخواهد داشت.

### 3 - درخواست پوزش

یکی دیگر از آثار زشت بیهوده گویی، این است که چه بسا سخنی بر زبان آورد یا برخوردی کند که از آن پشیمان شود و به ناچار از مخاطب عذر بخواهد؛ حال آن که در روایات آمده است: «مؤمن وارد کلامی نمیشود یا کاری نمی کند که پس از آن عذر بخواهد.»

### 4 - زمینه سازی گناهان زبان

سخن بیهوده، زمینه ورود انسان به وادی گناهان زبان را فراهم می سازد؛ زیرا بیهوده گویی، از شهوت کلام سرچشمه می گیرد و این اشتها به سخن گفتن، خطرهایی چون غیبت، دروغ، فرو رفتن در باطل و... را در پی دارد. کسانی که شهوت سخن گفتن دارند، بسیار آسان تر از دیگران به گفتار حرام دچار می شوند. روشن است که بیهوده گویی و پر گویی، انسان را به وادی گناه نزدیک می سازد؛ زیرا سخن درست، اندک است و شخص پر گو برای سخن گفتن، به نادرست روی می آورد؛ چنان که پیامبر ﷺ می فرماید:

من کثر کلامه کثر سقطه و من کثر سقطه کثر ذنوبه و من کثر ذنوبه کانت النار اولی به (518).

کسی که بسیار سخن گوید، خطایش فراوان می شود و کسی که خطایش فراوان شود کار بیهوده اش فزونی می گیرد و کسی که بیهوده کاری اش فزونی گیرد، دروغش افزون می شود و کسی که دروغش فراوان شود، گناهانش بسیار می شود... (519).

گویا بیهوده گویان، سخن را جزو رفتار خویش به شمار نمی آورند و برای همین است که به وادی هولناک گناه کشیده می شوند. رسول خدای فرماید:

من لم يحسب كلامه من عمله كثر ت خطايا و حضر عذابه (520).

هر کس سخنش را از رفتارش به شمار نیاورد، خطاهایش زیاد و عذابش حاضر می شود.

#### 5 - دوری از رحمت الاهی

بیهوده گویی، انسان را از رحمت خداوند دور می سازد. همان گونه که گذشت، رسول خدا ﷺ در حدیث معراج فرمود: بر در پنجم دوزخ نوشته شده بود: درباره آن چه به کارت نیاید [= برای تو بی فایده است]، بسیار سخن مگو که از رحمت خدا ساقط می شوی (521).

#### 6 - از دست دادن امور مفید

هنگامی که شخص به امور بی فایده سرگرم می شود، از آن چه مفید و سودمند است، باز می ماند؛ یعنی نه تنها سودی نمی برد، بلکه منفعت های بسیاری را از دست می دهد. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

من اشتغل بما لا يعنيه فاته ما يعنيه (522).

هر کس خود را به چیزی که به کارش نیاید سرگرم سازد، آن چه را که به کارش آید از دست می دهد.

#### 7 - نابودی خرد

عقل، انسان را به پیشرفت و کمال فرا می خواند. سرگرم شدن به امور زاید و بی فایده، حرکتی در جهت خلاف فرمان عقل بوده، موجب نابودی آن می شود.

از امام علی علیه السلام نقل شده است:

ضياع العقول في طلب الفضول (523).

ضایع شدن عقل ها، در جست و جوی کارهای زاید است.

## 8 - گمراهی

بیهوده گویی موجب نابودی خرد می شود و با از دست دادن خرد، اندیشه به خطا رفته، انسان، راه کمال و سعادت را گم خواهد کرد. امیر مؤمنان می فرماید:  
وقوعک فیما لا یعنیک جهل مضل (524).

قرار گرفتن تو در آن چه به کارت نمی آید، نادانی گمراه کننده ای است.

## 9 - قساوت قلب

دوری از یاد خدا، دل را سخت می کند، و نتیجه پر گویی در آن چه به کار نمی آید، کاهش ذکر خدا، و سرانجام آن، قساوت قلب است. رسول خدا ﷺ می فرماید:

لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله فان كثرة الكلام بغير ذكر الله تقسو القلب ان ابعده الناس من الله القلب القاسی (525).

سخن در غیر یاد خدا را زیاد نکنید. همانا سخن بسیار در غیر یاد خدا، دل را سخت می کند. همانا دورترین مردم از خدا، دل شخص سنگدل است.

## 10 - خستگی شنونده

بیهوده گویی، افزون بر زیان های پیش گفته، موجب ملامت و خستگی شنونده نیز می شود که این خود، بی میلی شنونده به هم سخن شدن با بیهوده گو را در پی خواهد داشت.

امیر مؤمنان علی عليه السلام می فرماید:

ایاک و كثرة الكلام فانه يكثر الزلل و يورث الملل (526).

از پرگویی بپرهیز؛ زیرا بر لغزش ها می افزاید و کسالت و خستگی را به دنبال می آورد.



## (6) راه های درمان بیهوده گویی

درمان بیهوده گویی از دو راه علمی و عملی ممکن است.

دقت در پیامدهای سخن بی فایده و یادآوری مستمر آن ها، سبب ترک این عادت ناشایست می شود. بیهوده گو باید بداند که عمر عزیزش بر نمی گردد؛ پس نباید آن را صرف کار بیهوده کند. اگر شدت علاقه، او را به بیهوده گویی وا داشته است، بداند که با این کار عمر دوستش را تباه می کند؛ در حالی که می تواند با سخنان سودمند محبت خویش را ابراز کند.

به یادآوردن ارزش والای ذکر خدا و اندیشه در مبدء و معاد نیز او را بر ضد بیهوده گویی، تشویق و تحریک می کند. شناخت نقش گفتار در میان دیگر رفتار، گامی بسیار مهم در ترک بیهوده گویی است. آن گاه که انسان به اهمیت نقش سخن در زندگی آگاه شود، دیگر به گفتار بی فایده روی نخواهد آورد. امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

من رأى موضع كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه <sup>(527)</sup>.

هر کس جایگاه سخنش را در میان رفتارش بشناسد، گفتارش جز در امور مفید، کم می شود.

سرگرم شدن به کارهای مفید و سودمند، کوششی مناسب برای ترک عادت بیهوده گویی است؛ زیرا پرداختن به بیهوده گویی انسان را از کارهای سودمند باز داشته است؛ پس برای ترک آن باید به ضدش عمل کرد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

من اطرح ما يعنيه وقع الى ما لا يعنيه <sup>(528)</sup>.

کسی که آن چه را به کارش آید کنار گذارد، در آن چه به کارش نیاید [= مفید نباشد] قرار می گیرد.

پرداختن به ذکر، دعا، مسائل مفید علمی و ارشاد و تربیت، از جمله امور  
مفیدی است که انسان را از بیهوده گویی دور می سازد.

## پی نوشت ها :

- 1- صبحی صالح : نهج البلاغه، کلمه 147، ص 497.
- 2- انعام (6) 122.
- 3- ق (50) 37.
- 4- ابراهیم (14) 25.
- 5- مجادله (58) 22.
- 6- منسوب به پیامبر اکرم (ص) علم الیقین، ج 1، ص 14.
- 7- رحمن (55) 1 - 4.
- 8- صبحی صالح : نهج البلاغه، ص 354، ح 233.
- 9- صبحی صالح : نهج البلاغه، ص 354، ح 233.
- 10- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 29، ح 10120.
- 11- مولوی : مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 241.
- 12- کلینی : کافی، ج 2، ص 115، ح 13.
- 13- کلینی : کافی، ج 2، ص 115، ح 14.
- 14- کلینی : کافی، ج 2، ص 114، ح 10.
- 15- حجرات (49) 12.
- 16- اعلم ان حد الغیبه ان تذکره اخاک بما یکرهه ل بلغه، (فیض کاشانی : المحججه البیضاء، ج 5، ص 255).
- 17- حر عاملی : وسائل الشیعہ، ج 12، ص 280، ح 16308.
- 18- حر عاملی : وسائل الشیعہ، ج 12، ص 282، ح 16313.
- 19- قالت عائشه دخلت علینا امراء فلما ولت بیدی انها قصیره. فقال النبی ﷺ قداغبتہا.
- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 188.
- 20- فیض کاشانی : المحججه البیضاء، ج 5، ص 255.
- 21- حجرات (49) 12.
- 22- مولوی : مثنوی معنوی، دفتر سوم، قصه خورندگان پیل بچه.
- 23- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 113، ح 10389.

- 24- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 280، ح 16308.
- 25- نور ل (24) 19.
- 26- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 283، ح 16316.
- 27- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 125، ح 10431.
- 28- آمدی : غررالحکم، ص 221، ح 4424.
- 29- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 121، ح 10419.
- 30- آمدی : غررالحکم، ص 221، ح 4427.
- 31- آمدی : غررالحکم، ح 4428.
- 32- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 119، ح 10412.
- 33- آمدی : غررالحکم، ص 221، ح 4433.
- 34- شیخ انصاری : مکاسب محرمة، باب غیبت.
- 35- محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج 9، ص 117 و 188، ح 10407.
- 36- سعدی : بوستان.
- 37- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 282، ح 16313.
- 38- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 15، ص 268.
- 39- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 12، ص 210، ح 13908.
- 40- کلینی : کافی، ج 5، ص 63، ح 3.
- 41- کلینی : کافی، ج 2، ص 385، ح 6.
- 42- حر عاملی : وسائل الشیعه تیج، ج 12، ص 282، ح 16312.
- 43- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 133، ح 10463.
- 44- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ص 121، ح 10462.
- 45- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ص 121، ح 10462.
- 46- محدث نوری : مستدرک الوسائل ص 133، ح 10462.
- 47- ابن ابی جمهور: عوالی اللالی، ج 2، ص 224، ح 36.
- 48- کلینی : کافی، ج 2، ص 358، ح 7.
- 49- حر عامل : وسائل الشیعه، ج 12، ص 294، ح 16340.
- 50- مجاری «بول و غائط».
- 51- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 296، ح 16345.

- 52- کلینی : کافی، ج 2، ص 375، ح 2.
- 53- علامه مجلسی نه بحارالانوار، ج 72، ص 226.
- 54- علامه مجلسی : فرمود، 72، ص 226.
- 55- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 291، ح 16332.
- 56- حر عاملی : وسائل الشیعه، ح 16333.
- 57- حر عاملی : وسائل الشیعه، ص 282، ح 16312.
- 58- محدث نوری ؛ مستدرک الوسائل، ج 9 ص 133، ح 10462.
- 59- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 10، ص 34، ح 12760.
- 60- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 280، ح 16308.
- 61- حر عاملی : وسائل الشیعه، ص 284، ح 16317.
- 62- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 7، ص 322، ح 8293.
- 63- کلینی : کافی، ج 2، 357، ح 4.
- 64- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 12، ص 103، ح 13637.
- 65- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 9، ص 45، ح 10160.
- 66- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 208، ح 16103.
- 67- حر عاملی : وسائل الشیعه، ص 212، ح 16114.
- 68- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9 ص 128، ح 10448.
- 69- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ص 129، ح 10449.
- 70- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ص 128، ح 10449.
- 71- آمدی : غرالحکم، ص 463، ح 10612.
- 72- حر عاملی : وسائل الشیعه ج 12 ص 289، ح 16327.
- 73- حر عاملی : وسائل الشیعه، ح 16328.
- 74- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 8، ص 461، ح 10012.
- 75- نساء (4) 148.
- 76- شوری (42) 39 و 41.
- 77- سعدی : بوستان.
- 78- مستشیر به کسی گفته می شود که خواهان مشورت باشد.
- 79- سعدی : گلستان، باب 8، حکایت 47.

- 80- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 118، ح 10407.
- 81- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 118، ح 10407.
- 82- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 72، ص 247، ح 16.
- 83- کلینی : کافی، ج 2، ص 354، ح 2.
- 84- آمدی : غرر الحکم، ص 221، ح 4425.
- 85- سعدی : بوستان.
- 86- کلینی : کافی، ج 2، ص 357، ح 2.
- 87- کلینی : کافی، ص 356، ح 1.
- 88- نوعی بیماری که باعث نابودی اجزای بدن فرد مبتلا می شود.
- 89- محدث نوری مستدرک الوسائل، ج 7 ص 322، ح 8293.
- 90- محدث نوری مستدرک الوسائل، ج 7 ص 322، ح 8293.
- 91- بالا آوردن، استفراغ کردن.
- 92- شهید ثانی : کشف الربیه، ص 8.
- 93- محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج 9 ص 121، ح 10418.
- 94- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 72، ص 257، ح 48.
- 95- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 6، ص 245، ح 72.
- 96- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 282، حدیث 16312.
- 97- مولوی : مثنوی معنوی، دفتر سوم، قصه خورندگان پیل بجه.
- 98- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 285، ح 16319.
- 99- کلینی : کافی، ج 8، ص 244، ح 338.
- 100- اموری که در آن ها شبهه حرمت وجود دارد.
- 101- کلینی : کافی، ج 2، ص 305، ح 14.
- 102- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 72، ص 262، ح 67.
- 103- کلینی : کافی، ج 2، ص 114، ح 7.
- 104- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 117، ح 10404.
- 105- صدوق : الفقیه، ج 2، ص 74، 1772.
- 106- عطار: دیوان اشعار.
- 107- کلینی : کافی، ج 2، ص 356، ح 1.

- 108- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9 ص 117، ح 10405.
- 109- کلینی : کافی، ج 2 ص 71، ح 2.
- 110- کلینی : کافی، ج 2 ص 71، ح 2.
- 111- سعدی : بوستان.
- 112- کلینی : کافی، ج 8، ص 168، ح 190.
- 113- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 1، ص 116، ح 137.
- 114- سعدی : بوستان.
- 115- واعندی فیہ من الغیبہ... (علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 94، ص 343، ح 2).
- 116- صبحی صالح، نهج البلاغه، ص 556، ح 461.
- 117- کلینی : کافی، ج 2، ص 328، ح 3.
- 118- از ریشه «فراء» به معنای دروغ ساختن و نسبت دروغین به کسی دادن به طوری که موجب ناخشنودی او شود.
- 119- وارونه کردن خبر.
- 120- «اولا و بالذات» یعنی بدون هیچ گونه نسبت مجازی و غیر حقیقی.
- 121- «ثانیا و بالعرض» یعنی با در نظر گرفتن نسبتی مجازی و غیر حقیقی، اگر چه این مجاز نزد مردم آشکار نباشد.
- 122- خوی و خلق پایدار در روح انسان.
- 123- آمدی : غرر الحکم، ص 220، ح 4383.
- 124- آمدی : غرر الحکم، ح 4373 و 4375 و 4366.
- 125- آمدی : غرر الحکم ح 4379.
- 126- آمدی : غرر الحکم، ص 219، ح 4361.
- 127- عطار نیشابوری در منطق الطیر از عاشقی حکایت می کند که خفته بود و معشوق بر او عیب گرفت که اگر عاشقی، چرا در خوابی ؟ خواب را با دیده عاشق چه کار؟
- |                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| عاشقی از فرط عشق آشفته بود  | بر سر خاکی بزاری خفته بود      |
| رفت معشوقش به بالینش فراز   | دید او را خفته وز خود رفته باز |
| رقعه ای بنبشت چست و لایق او | بست آن بر آستین عاشق او        |
| عاشقش از خواب چون بیدار شد  | رقعه بر خواند و برو خون بار شد |
| این نوشته بود کای مرد خموش  | خیز اگر بازارگانی سیم گوش      |

ورتو مرد زاهدی، شب زنده باش  
 ورتو هستی مرد عاشق، شرم دار  
 مرد عاشق باد پیماید به روز  
 چون تو نه اینی نه آن، ای بی فروغ  
 گر بختند عاشقی جز در کفن  
 چون تو در عشق از سر جهل آمدی  
 بندگی کن تا به روز و بنده باش  
 خواب را با دیده عاشق چه کار  
 شب همه مهتاب پیماید زسوز  
 می مزن در عشق ما لاف دروغ  
 عاشقش گویم، ولی بر خویشتن  
 خواب خوش بادت که نااهل آمدی  
 سعدی شیرازی هم در دیوان اشعارش یک سو نگری و توحید در محبت، و بی خبری از اغیار،  
 و نهراسیدن از خطرات را از پیامدهای عشق و محبت به خدا دانسته، به لاف زنان وادی محبت  
 خطاب می کند.

که گفت من خبری دارم از حقیقت عشق  
 اگر نظر به دو عالم کند حرامش باد  
 گر از مقابله شیر آید از عقب شمشیر  
 وگر بهشت مصور کنند عارف را  
 دروغ گفت گر از خویشتن خبر دارد  
 که از صفای درون با یکی نظر دارد  
 نه عاشق است که اندیشه از خطر دارد  
 به غیر دوست نشاید که دیده بر دارد  
 نظر به روی تو انداختن حرامش باد  
 که جز تو در همه عالم کسی دگر دارد

128- کلینی: کافی، ج 2، ص 343، ح 21.

129- صبحی صالح: نهج البلاغه، ص 225، خطبه 160.

130- محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج 9، ص 88، ح 10296.

131- آمدی: غرر الحکم، ص 220، ح 4394.

132- نحل (16) 105.

133- الزمر (39) 3.

134- کلینی: کافی، ج 2، ص 338، ح 3.

135- محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج 9، ص 88، ح 10298.

136- محدث نوری: مستدرک الوسائل، ح 10301.

137- اموری که آشکار بوده، به دلیل نیاز ندارد.

138- در ظاهر به دلیل بی احتیاطی، فقط عقل او را سرزنش می کند.

139- «لزوم دفع ضرر محتمل» از احکام عقل عملی بشر است که او را از رفتاری که احتمال

زیاد در آن باشد، باز می دارد.

140- حر عاملی: وسائل الشیعه، ج 15، ص 172، ح 20225.



- 141- کلینی : کافی، ج 1، ص 50، ح 12.
- 142- کلینی : کافی، ج 1، ص 43، ح 6.
- 143- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 15، ص 329، ح 20660.
- 144- کلینی : کافی، ج 12، ص 249، ح 16244.
- 145- کارهایی که موجب باطل شدن روزه می شوند.
- 146- جمع هر سه نوع کفاره ای که برای ابطال عمدی روزه در نظر گرفته شده است.
- 147- شیخ انصاری، مکاسب محرمه، فصل کذب.
- 148- کلینی : کافی، ج 2، ص 340، ح 12.
- 149- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 245، ح 16213.
- 150- حر عاملی : وسائل الشیعه، ص 250، ح 16227.
- 151- صفت درونی پایدار.
- 152- سرشتی که با سرشت اصیل بشری متفاوت است.
- 153- الضرورات تبیح المحظورات.
- 154- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 255، ح 16239.
- 155- حر عاملی : وسائل الشیعه، ح 16238.
- 156- کلینی : کافی، ج 2، ص 342، ح 18.
- 157- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 252، ح 16230.
- 158- اوصافی که در ذات و حقیقت شیء دخالت ندارد.
- 159- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 252، ح 16230.
- 160- کلینی : کافی، ج 2، ص 341، ح 16.
- 161- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 252، ح 16229.
- 162- کلینی : کافی، ج 2، ص 210، ح 7.
- 163- یوسف (12) 82.
- 164- کلینی : کافی، ج 2، ص 338، ح 2.
- 165- حر عاملی : وسائل الشیعه، ص 340، ح 11.
- 166- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 250، ح 16227 -
- 167- حر عاملی : وسائل الشیعه، ص 251، ح 16228.
- 168- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 128، ح 8.

- 169- كليني : كافي، ج 2، ص 339، ح 5.
- 170- حر عاملي : وسائل الشيعه، ج 12، ص 249، ح 16224.
- 171- كليني : كافي، ج 4، ص 187، ح 1.
- 172- حر عاملي : وسائل الشيعه، ج 2، ص 338، ح 1.
- 173- علامه مجلسي : بحارالانوار، ج 69، ص 285.
- 174- كليني : كافي، ج 7، ص 437، ح 3.
- 175- كليني : كافي، ج 2.
- 176- مناشده = قسم دادن.
- 177- حر عاملي : وسائل الشيعه، ج 23، ص 225، ح 29428.
- 178- كليني : كافي، ج 7، ص 435، ح 1.
- 179- كليني : كافي، ص 434، ح 4.
- 180- ابن ابي جمهور: عوالي اللآلي، ج 2، ص 244، ح 36.
- 181- حر عاملي : وسائل الشيعه، ج 23، ص 215، ح 29400.
- 182- كليني : كافي، ج 7، ص 438، ح 1.
- 183- آل عمران (3) 77.
- 184- حر عاملي : وسائل الشيعه، ج 9، ص 454، ح 12484.
- 185- كليني : كافي، ج 7، ص 436، ح 7.
- 186- صدوق : ثواب الاعمال، ص 226 و 227.
- 187- كليني : كافي، ج 5، ص 542، ح 7.
- 188- حر عاملي : وسائل الشيعه، ج 23، ص 197، ح 29353.
- 189- كليني : كافي، ج 7، ص 434، ح 2.
- 190- محدث نوري : مستدرک الوسائل، ج 17، ص 416، ح 21711.
- 191- فرقان (25) 72.
- 192- محدث نوري : مستدرک الوسائل، ج 14، ص 13، ح 15966.
- 193- علامه مجلسي : بحارالانوار ج 74، ص 160، ح 150.
- 194- كليني : كافي، ج 2، ص 339، ح 4.
- 195- حر عاملي : وسائل الشيعه، ج 12، ص 246، ح 16216.
- 196- زمر (39) 3.

- 197- غافر (40) 28.
- 198- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 89، ح 10305.
- 199- آمدی : غررالحکم، ص 220، ح 4408.
- 200- کلینی : کافی، ج 2، ص 290، ح 8.
- 201- مولوی : مثنوی معنوی، دفتر سوم، قصه خورندگان پیل بچه.
- 202- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 87، ح 10295.
- 203- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ص 221، ح 4415.
- 204- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ح 4417.
- 205- کلینی : کافی، ج 2 ص 341، ح 15.
- 206- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 84، ح 10280.
- 207- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 8، ص 160، ح 10305.
- 208- آمدی : غررالحکم، ص 220، ح 4386.
- 209- کلینی : کافی، ج 2، ص 341، ح 13.
- 210- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ح 14.
- 211- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 88، ح 10300.
- 212- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 11، ص 272، ح 13294.
- 213- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 86، ح 10291.
- 214- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 15، ص 347، ح 20704.
- 215- آمدی : غررالحکم، ص 221، ح 4413.
- 216- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 4416.
- 217- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 88، ح 10302.
- 218- آمدی : غررالحکم، ص 220، ح 4400.
- 219- ذاریات (51) 55.
- 220- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 68، ص 312، ح 11.
- 221- احزاب (33) 58.
- 222- گاه به صورت «لازم» و گاه به صورت «متعدی» به کار می رود.
- 223- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 280، ح 16308.
- 224- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ص 282، ح 16313.

225- کلینی : کافی، ج 2، ص 358، ح 6.

226- نساء (4) 112.

227- علامه مجلسی (قدس سره) اجتماع دو گناه در بهتان غیر حضوری را بعید دانسته، می نویسد: و قد يقال فی البهتان انها غيبه و بهتان و تجتمع علیه العقوبتان و هو بعید (علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 72، ص 246)

228- نساء (4) 112.

229- حال به صفات ناپایدار درونی و ملکه به صفات پایدار درونی گفته می شود.

230- کلینی : کافی، ج 2، ص 358، ح 1.

231- نساء (4) 112.

232- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 287، ح 16323.

233- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 1، ص 121.

234- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 94، ص 328، ح 1.

235- کلینی : کافی، ج 8، ص 2، ح 1.

236- رسول خدا ﷺ می فرماید:

یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان الی قلبه لا تدموا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله تعالی عورته یفضحه فی بینه. (کلینی : کافی، ج 2، ص 354، ح 2)

ای کسانی که به زبان اسلام آورده اید و ایمان در دل های شما خالص نشده است، مسلمانان را سرزنش نکنید و اسرار آن ها را پی نگیرید. همانا کسی که عیوب مردم را [چه راست، چه دروغ] بگوید، خداوند عیوب او را دنبال می کند و هر کس که خدا دنبال عیوبش باشد، او را در خانه خودش رسوا می کند.

237- جامعه از واحدهای کوچکی تشکیل شده که کوچک ترین آن خانواده است ؛ سپس

روابط خویشاوندی سببی و نسبی خانواده ها و بعد از آن هم معاشرت های دوستانه و ارتباطهای شغلی و... وجود دارد که جامعه بزرگ بشری را تشکیل می دهد.

238- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 287، ح 16323.

239- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 72، ص 194، ح 3.

240- کلینی : کافی، ج 2، ص 357، ح 5.

241- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 64، ص 71، ح 35.

- 242- کلینی : کافی، ج 2، ص 361، ح 1.
- 243- کلینی : کافی، ج 5، ص 298، ح 1.
- 244- مولوی : مثنوی معنوی، حکایت طعن زدن بیگانه در شیخ.
- 245- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 72، ص 226.
- 246- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 293، ح 16338.
- 247- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 72، ص 197، ح 16.
- 248- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 10، ص 130، ح 1.
- 249- مولوی : مثنوی معنوی، حکایت کرامات درویشی که در کشتی متهمش کردند.
- 250- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 8، ص 339، ح 6900.
- 251- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ح 9601.
- 252- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 37، ح 15575.
- 253- حر عاملی : وسائل الشیعه، ح 15578.
- 254- حر عاملی : وسائل الشیعه، ص 38، ح 15578.
- 255- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 72، ص 197، ح 16.
- 256- حجرات (49) 6.
- 257- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 72، ص 197، 15.
- 258- کلینی : کافی، ج 2، ص 362، ح 3.
- 259- کلینی : کافی، ص 130، ح 11.
- 260- ناصر خسرو، دیوان اشعار، قصیده 18.
- 261- کلینی : کافی، ج 2، ص 361، ح 1.
- 262- کلینی : کافی، ح 2.
- 263- کلینی : کافی، ص 358، ح 1.
- 264- ذاریات (51) 55.
- 265- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 7، ص 323.
- 266- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 75، ح 10247.
- 267- آمدی : غررالحکم، ص 463، ح 10633.
- 268- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 8، ص 461، ح 10008.
- 269- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 75، ح 10247.

- 270- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ص 73، ح 10243.
- 271- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 128، ح 10.
- 272- آمدی : غررالحکم، ص 464، ح 10648.
- 273- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 65، ص 348، ح 1.
- 274- طوسی : الامالی، ص 302، ح 598-45.
- 275- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 137، ح 45.
- 276- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 73، ح 10241.
- 277- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 194، ح 16065.
- 278- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 73، ح 10240.
- 279- کلینی : کافی، ج 2، ص 664، ح 9.
- 280- آمدی : غررالحکم، ص 311، ح 7194.
- 281- آمدی : غررالحکم، ص 464، ح 10645.
- 282- آمدی : غررالحکم، ح 10646.
- 283- کلینی : کافی، ج 2، ص 300، ح 1.
- 284- آمدی : غررالحکم، ص 463، ح 10632.
- 285- کلینی : کافی، ج 8، ص 391، ح 587.
- 286- کلینی : کافی، ج 8، ص 665، ح 17.
- 287- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 238، ح 16188.
- 288- آمدی : غررالحکم، ص 464، ح 10647.
- 289- کلینی : کافی، ج 2، ص 122، ح 6.
- 290- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 66، ص 378، ح 34.
- 291- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 138، ح 53.
- 292- کلینی : کافی، ج 2، ص 144، ح 2.
- 293- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 237، ح 16186.
- 294- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 77، ح 10253.
- 295- آمدی : غررالحکم، ص 65، ح 851.

296- صناعات خمس بخش آخر از منطق ارسطویی است که در آن به بحث از مواد قیاس پرداخته می شود. صناعات خمس عبارتند از: الف. برهان ب. خطابه د. مغالطه ه. شعر که در میان

آن‌ها برهان از بالاترین میزان ارزش برخوردار بوده؛ سپس جدول و آن‌گاه خطابه، در مراتب بعدی قرار می‌گیرند.

297- محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج 9، ص 74، ح 10244.

298- مائده (5) 32.

299- نحل (16) 125.

300- علامه مجلسی: بحارالانوار، ج 4، ص 305، ح 34.

301- غافر (40) 4.

302- آمدی: غررالحکم، ص 65، ح 851.

303- علامه مجلسی: بحارالانوار، ج 2، ص 129، ح 13.

304- نحل (16) 125.

305- طبرسی: احتجاج، ج 1، ص 15، ح 1.

306- کلینی: کافی، ج 1، ص 166، ح 3.

307- محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج 9، ص 74، ح 10244.

308- عنکبوت (29) 46.

309- حج (22) 3.

310- حج، 8.

311- نحل (16) 37.

312- قصص (28) 56.

313- ایصال به مطلوب، یعنی رساندن شخص به آن‌چه مورد پسند است.

314- یونس (10) 99.

315- حر عاملی: وسائل الشیعه، ج 16، ص 201، ح 21348.

316- مفتون کسی است که در دام شیطان قرار گرفته و اهل فتنه است.

317- علامه مجلسی: بحارالانوار، ج 2، ص 129، ح 14.

318- محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج 9، ص 102، ح 10349.

319- حسن بن شعبه: تحف العقول، ص 21.

320- صدوق: توحید، ص 454.

321- تعریف او این است که «تعریفی ندارد» (فراتر از تعریف است).

322- علامه مجلسی: بحارالانوار، ج 2، ص 138، ح 49.

- 323- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 27، ص 44، ح 33170.
- 324- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 125، ح 2.
- 325- عبدالله نعیمه : هشام بن حکم، ص 66.
- 326- کلینی : کافی، ج 1، ص 173، ح 4.
- 327- نحل (16) 125.
- 328- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 125، ح 1.
- 329- علامه مجلسی : بحارالانوار، ص 135، ح 36.
- 330- صدوق : من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 362، ح 5762.
- 331- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 126.
- 332- علامه مجلسی : بحارالانوار، ص 125، ح 2.
- 333- جهل مرکب آن است که فرد افزون بر اعتقاد به عقیده ای باطل و نادرست، یقین به درست بودن عقیده خویش داشته باشد؛ پس جهل او از دو اعتقاد تشکیل شده : 1. اعتقاد به باطل 2. اعتقاد به درستی اعتقاد اولش. به عبارت دیگر، جهل مرکب از دو جهل تشکیل شده است : 1. جهل به حقیقت 2. جهل به جهل و نادانی خویش درباره حقیقت.
- آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند
- 334- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 125، ح 2.
- 335- علامه مجلسی : بحارالانوار، ص 138، ح 49.
- 336- شهید ثانی : منیه المرید، ص 171.
- 337- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 128، ح 6.
- 338- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 128، ح 6.
- 339- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 74، ص 163، ح 179.
- 340- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 70، ص 408، ح 12.
- 341- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 127، ح 4.
- 342- علامه مجلسی : بحارالانوار، ص 139، ح 59.
- 343- علامه مجلسی : بحارالانوار، ص 128، ح 6.
- 344- صبحی صالح : نهج البلاغه، ص 482، حکمت 82.
- 345- کلینی : کافی، ج 1، ص 92، ح 4.
- 346- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 2، ص 138، ح 54.



- 347- کلینی : کافی، ج 2، ص 301، ح 8.
- 348- استیفای حق فقط به یقین شخص وابسته نیست و حجت شرعی کافی است.
- 349- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 109.
- 350- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 109.
- 351- کلینی : کافی، ج 2، ص 301، ح 8.
- 352- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 77، ح 10254.
- 353- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ص 76، ح 10248.
- 354- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ص 77، ح 10254.
- 355- کلینی : کافی، ج 2، ص 301، ح 8.
- 356- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 16، ص 200، ح 21344.
- 357- کلینی : کافی، ج 2، ص 301، ح 8.
- 358- کلینی : کافی، ج 2، ص 301، ح 8.
- 359- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 16، ص 200، ح 21344.
- 360- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 16، ص 200، ح 21344.
- 361- آمدی : غررالحکم، ص 461، ح 10565.
- 362- عطار: منطق الطیر.
- 363- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 60، ح 15646.
- 364- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 5، ص 233، ح 6421.
- 365- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 11، ص 178، ح 12686.
- 366- علامه مجلسی (ره) می گوید:
- «اللعن، الطرد و الابعاد عن الخیر من الله تعالی ؛ و من الخلق، السب و الدعاء و طلب البعد من الخیر؛ لعنت از سوی خدا به معنای دور ساختن از خیر، و از سوی مردم به معنای درخواست دوری از خیر است. (علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 70، ص 319.
- 367- زیارت عاشورا.
- 368- بقره (2) 89.
- 369- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 11، ص 179، ح 12686.
- 370- کلینی : کافی، ج 2، ص 290، ح 7.
- 371- کلینی : کافی، ص 360، ح 7.

- 372- يونس (10) 59.
- 373- بقره (2) 159.
- 374- بقره (2)، 161.
- 375- بقره (2)، 89.
- 376- فتح (48) 6.
- 377- آل عمران (3) 86 و 87.
- 378- توبه (9) 68.
- 379- هود(11) تن 18.
- 380- محدث نوري : مستدرک الوسائل، ج 12، ص 306، ح 3627.
- 381- شبستري : گلشن راز.
- 382- رعد (13) 25.
- 383- ص (38) 78.
- 384- حجر (15) 35.
- 385- احزاب (33) 57.
- 386- آل عمران (3) 61.
- 387- محدث نوري : مستدرک الوسائل، ج 11، ص 372، ح 13294.
- 388- نور (34) 23.
- 389- نور (24) 23.
- 390- حر عاملی : وسائل الشيعه، ج 16، ص 51، ح 20956.
- 391- حر عاملی : وسائل الشيعه
- 392- حر عاملی : وسائل الشيعه.
- 393- حر عاملی : وسائل الشيعه.
- 394- حر عاملی : وسائل الشيعه.
- 395- حر عاملی : وسائل الشيعه.
- 396- حر عاملی : وسائل الشيعه.
- 397- حر عاملی : وسائل الشيعه، ج 17، ص 183، ح 22306.
- 398- محدث نوري : مستدرک الوسائل، ج 12، ص 307، ح 14159.
- 399- نراقي : جامع السعادات، ج 1، ص 354.

- 400- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 291.
- 401- نراقی : جامع السعادات، ج 1، ص 354.
- 402- نراقی : جامع السعادات.
- 403- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 11، ص 483، ح 15320.
- 404- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 7، ص 509، ح 9987.
- 405- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 301، ح 16357.
- 406- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 7، ص 109، ح 8873.
- 407- کلینی : کافی، ج 2، ص 508، ح 7.
- 408- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 3، ص 266، ح 3606.
- 409- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 3، ص 266، ح 3606.
- 410- کلینی : کافی، ج 2، ص 359، ح 1.
- 411- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 45، ص 115.
- 412- امیر مؤمنان علی علیه السلام در محراب مسجد کوفه پس از ضربت خوردن فرمود: «فزت و رب الکعبه. به پروردگار کعبه قسم که رستگار شدم (همان، ج 41، ص 2، ح 4.
- 413- مولوی : مثنوی معنوی، دفتر سوم، حکایت لابلالی گفتن عاشق ناصح...
- 414- کلینی : کافی، ج 2، ص 359، ح 1.
- 415- کلینی : کافی، ص 350، ح 1.
- 416- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 99، ح 10335.
- 417- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 110.
- 418- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 110.
- 419- کلینی : کافی، ج 2، ص 326، ح 14.
- 420- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 110.
- 421- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 110.
- 422- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 9، ص 42، ح 11478.
- 423- کلینی : کافی، ج 2، ص 324، ح 4.
- 424- کلینی : کافی، ص 325، ح 11.
- 425- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 16، ص 34، ح 20902.
- 426- کلینی : کافی، ج 2، ص 325، ح 12.

- 427- کلینی : کافی، ج 9.
- 428- انعام (6) 108.
- 429- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 217، ح 16348.
- 430- کلینی : کافی، ج 2، ص 325، ح 10.
- 431- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 16، ص 32، ح 20897.
- 432- کلینی : کافی، ج 2، ص 359، ح 2.
- 433- کلینی : کافی، ص 324، ح 7.
- 434- کلینی : کافی، ص 324، ح 7.
- 435- کلینی : کافی، ج 2، ص 323، ح 1.
- 436- فیض کاشانی، المحجه البیضاء، ج 5، ص 207.
- 437- الخوض فی الباطل.
- 438- مدثر (74) 45.
- 439- علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان می گوید: منشور از خوض، سرگرمی عملی و زبانی در باطل و فرو رفتن در آن است، به طوری که به کلی از توجه به غیر باطل غفلت شود. (المیزان، ج 20، ص 180، ص 20).
- 440- نساء (4) 140.
- 441- فیض کاشانی : المحجه البیضاء، ج 5، ص 207.
- 442- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 251، ح 16228.
- 443- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 8.
- 444- فیض کاشانی : المحجه البیضاء، ج 5، ص 207.
- 445- صحیفه سجاده، ص 174.
- 446- نساء (4) 140.
- 447- نساء (4) 140.
- 448- حجرات (49) 11.
- 449- مسخره کردن.
- 450- مطففین (83) 29 و 30.
- 451- مولوی : مثنوی معنوی، دفتر چهارم، مثل قانع شدن آدمی به دنیا و حرص او در طلب

دنیا...

- 452- هر آن چه عقل بر آن حکم کند، شرع نیز بر او حکم می کند؛ «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»
- 453- حجرات (49) 11.
- 454- کھف (18) 48.
- 455- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 113.
- 456- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 99، ح 10335.
- 457- کلینی : کافی، ج 2، ص 350، ح 1.
- 458- مؤمنون (23) 108 - 110.
- 459- طنز، فکاهی و کاریکاتور اگر در مقام ریشخند کردن باشد، مشمول همین حکم است.
- 460- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 16، ص 281، ح 21556.
- 461- مولوی : دیوان شمس، غزل شماره 1967.
- 462- فیض کاشانی : المحجه البیضاء: ج 5، ص 236.
- 463- مظفین (83) 34 و 35.
- 464- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 99، ح 10335.
- 465- بیماری «اختلاج» یا «پارکینسون» مرضی است که اعضا و جوارح بدن، بدون اختیار حرکات غیر عادی می کند.
- 466- طلاق (65) 3.
- 467- کلینی : کافی، ج 2، ص 369، ح 1.
- 468- کلینی : کافی، ج 1، ص 20، ح 14.
- 469- همزه (104) 1.
- 470- قلم (68) 11 و 12.
- 471- کلینی : کافی، ج 2، ص 369، ح 1.
- 472- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 282، ح 16312.
- 473- آمدی : غررالحکم، ص 222، ح 4453.
- 474- آمدی : غررالحکم، ح 4.
- 475- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 252، ح 16230.
- 476- آمدی : غررالحکم، ص 222، ح 4452.
- 477- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 13، ص 125، ح 14967.

- 478- بقره (2) 27.
- 479- حجرات (49) 6.
- 480- لقمان (31) 17.
- 481- حجرات (49) 12.
- 482- حجرات (49) 12.
- 483- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 72، ص 270.
- 484- بقره (2) 191.
- 485- بقره (2)، 217.
- 486- کلینی : کافی، ج 2، ص 369، ح 1.
- 487- بقره (2) 27.
- 488- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 151، ح 10523.
- 489- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 252، ح 16229.
- 490- سعدی : بوستان.
- 491- شهید ثانی : کشف الریبه، ص 42.
- 492- کلینی : کافی، ج 2، ص 369، ح 1.
- 493- کلینی : کافی، ح 3.
- 494- کلینی : کافی، ص 354، ح 2.
- 495- آمدی : غررالحکم، ص 222، ح 4458.
- 496- آمدی : غررالحکم، ح 4454.
- 497- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 10، ص 35، ح 12765.
- 498- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 1، ص 339، ح 894.
- 499- نباء (78) 18.
- 500- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 13، ص 330، ح 15500.
- 501- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 310، ح 16382.
- 502- شهید ثانی : کشف الریبه، ص 42.
- 503- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 309، ح 16379.
- 504- حر عاملی : وسائل الشیعه، ص 307، ح 16372.
- 505- علامه مجلسی : بحارالانوار، ج 68، ص 276، ح 5.

- 506- علامه مجلسی : بحار الانوار، ج 10، ص 125، ح 5.
- 507- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 13، ص 126، ح 14972.
- 508- علامه مجلسی : بحار الانوار، ج 68، ص 277، ح 10.
- 509- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 107.
- 510- کلینی : کافی، ج 2، ص 116، ح 19.
- 511- آمدی : غررالحکم، ص 214، ح 4176.
- 512- ورام بن ابی فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 108.
- 513- آمدی : غررالحکم، ص 476، ح 10931.
- 514- حر عاملی : وسائل الشیعه، ج 12، ص 197، ح 16074.
- 515- دیلمی : اعلام الدین، ص 145.
- 516- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 9، ص 27، ح 10115.
- 517- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 6، ص 187، ح 6732.
- 518- فیض کاشانی، المحججه البیضاء، ج 5، ص 196.
- 519- دیلمی : ارشاد القلوب، ج 1، ص 104.
- 520- کلینی : کافی، ج 2، ص 115، ح 15.
- 521- محدث نوری : مستدرک الوسائل، ج 13، ص 126، ح 14972.
- 522- آمدی : غررالحکم، ص 477، ح 10943.
- 523- آمدی : غررالحکم، ص 476، ح 10932.
- 524- آمدی : غررالحکم، ص 477، ح 10948.
- 525- علامه مجلسی : بحار الانوار، ج 68، ص 281، ح 28.
- 526- آمدی : غررالحکم، ص 212، ح 4103.
- 527- کلینی : کافی، ج 2، ص 116، ح 19.
- 528- آمدی : غررالحکم، ص 477، ح 10946.

## فهرست مطالب

2	دیباچه
12	مقدمه
16	فصل یکم : غیبت
16	مقدمه
17	(1) تعریف غیبت
17	فرق غیبت و بهتان
18	فرق غیبت و تهمت
18	(2) اقسام غیبت
19	انواع عیب و نقص
20	(3) نکوهش غیبت از دید شرع
23	ابعاد غیبت از دیدگاه روایی
24	بدترین نوع غیبت
25	حکم غیبت از نظر فقهی
25	شرایط حرمت غیبت
28	استماع غیبت
31	رد غیبت
33	چگونگی رد غیبت
34	کفاره غیبت
39	موارد جواز غیبت
46	موارد مشتبه با موارد جواز غیبت
47	اموری که به موارد جواز غیبت ملحق می شوند



49	(4) ریشه های درونی غیبت
53	(5) پیامدهای زشت غیبت
53	الف - پیامدهای زشت غیبت در دنیا
55	ب - پیامدهای آخرتی و معنوی غیبت
60	آثار زیبای ترک غیبت
63	(6) راه های درمان غیبت
64	درمان علمی اجمالی غیبت
65	درمان علمی تفصیلی غیبت
67	درمان عملی غیبت
69	فصل دوم : دروغ
69	مقدمه
69	(1) تعریف دروغ
70	(2) اقسام دروغ
70	اقسام دروغ از دید فقیهان
71	اقسام دروغ از دید دانشمندان اخلاق
77	(3) نکوهش دروغ از دید شرع و عقل
80	الف : دروغگویی بدون شنونده
80	ب : خبر دادن از امور غیر قطعی
82	آیا دروغ از گناهان بزرگ است ؟
85	موارد جواز دروغ
91	اشکال دروغ
99	اقسام سوگند در علم فقه:
106	(4) ریشه های درونی دروغ
107	(5) پیامدهای زشت دروغ
114	(6) راه های درمان دروغ

115.....	راه علمی درمان دروغ
115.....	راه عملی درمان دروغ
117.....	فصل سوم : بهتان
117.....	مقدمه
118.....	(1) تعریف بهتان
118.....	بهتان در لغت و عرف
118.....	حقیقت بهتان در علم اخلاق
119.....	(2) اقسام بهتان
119.....	بهتان بر دو قسم است
120.....	زشت ترین قسم بهتان
120.....	«حال و ملکه <sup>(229)</sup> بهتان
122.....	(4) ریشه های درونی بهتان
123.....	(5) پیامدهای زشت بهتان
123.....	الف - پیامدهای زشت بهتان در دنیا
124.....	ب - پیامدهای آخرتی بهتان
125.....	(6) راه های درمان بهتان
126.....	فصل چهارم : تهمت
126.....	مقدمه
126.....	(1) تعریف تهمت
127.....	تفاوت سوءظن با تهمت
127.....	تفاوت بهتان با تهمت
128.....	(2) اقسام تهمت
129.....	زشت ترین مصداق تهمت
129.....	«حال و ملکه» زشت تهمت
130.....	(3) نکوهش تهمت از دید شرع

130.....	رد تهمت .....
132.....	تأثیر تهمت بر شنونده آن از نظر اخلاقی .....
134.....	شیوه پیش گیری از تهمت .....
136.....	شیوه برخورد با برداشت ها و اخبار حدسی و حسی .....
141.....	(4) ریشه های درونی تهمت .....
141.....	(5) پیامدهای زشت تهمت .....
143.....	موضع ابلیس در برابر تهمت و بهتان .....
144.....	(6) راه های درمان تهمت .....
145.....	فصل پنجم : مرء .....
145.....	مقدمه .....
145.....	(1) تعریف مرء .....
146.....	مرء از رفتار تا خصلت .....
146.....	(2) نکوهش مرء از دید شرع .....
147.....	حکم مرء از دید شرع .....
147.....	(3) ریشه های درونی مرء .....
148.....	(4) پیامدهای زشت مرء .....
153.....	پیامدهای زیبا و پسندیده ترک مرء .....
155.....	(5) راه های درمان مرء .....
155.....	درمان علمی .....
156.....	درمان عملی .....
157.....	فصل ششم : جدال .....
157.....	مقدمه .....
157.....	(1) تعریف جدال .....
158.....	معنای جدال در علم اخلاق .....
158.....	تفاوت جدال و مرء .....

158.....	تفاوت جدال و خصومت
159.....	(2) اقسام جدال
159.....	مسلمات
159.....	مشهورات
164.....	مخاطب جدال
164.....	موضوع جدال
165.....	تقسیم دیگر جدال از جهت موضوع گفت و گو
166.....	(3) نکوهش و ستایش جدال از دید شرع
167.....	حکم اقسام جدال از دید شرع
181.....	(4) ریشه های درونی جدال
183.....	(5) پیامدهای زشت جدال
191.....	(6) راه های درمان جدال نکوهیده
191.....	الف - شیوه علمی درمان
191.....	ب - شیوه عملی درمان
192.....	فصل هفتم : خصومت
192.....	مقدمه
193.....	(1) تعریف خصومت
193.....	(2) اقسام خصومت
193.....	خصومت ابتدایی
193.....	خصومت اعتراضی
196.....	(3) نکوهش خصومت از دید شرع و عقل
196.....	خصومت ستوده شده
197.....	خصومت نکوهش شده
199.....	(4) ریشه های درونی خصومت
199.....	(5) پیامدهای زشت خصومت

201.....	(6) راه های درمان خصومت
201.....	درمان علمی خصومت
202.....	درمان عملی خصومت
204.....	فصل هشتم : لعن و نفرین
204.....	مقدمه
204.....	(1) تعریف لعن و نفرین
205.....	(2) اقسام لعن
206.....	(3) نکوهش لعن از دید شرع
207.....	حکم لعن از دید شرع
208.....	موارد جواز لعن
216.....	لعن حیوانات و جمادات
217.....	(4) ریشه های درونی لعن و نفرین
217.....	(5) پیامدهای زشت لعن و نفرین
218.....	(6) راه های درمان لعن
218.....	راه علمی درمان
219.....	راه عملی درمان
221.....	فصل نهم : شماتت
221.....	مقدمه
221.....	(1) تعریف شماتت
222.....	(2) اقسام شماتت
223.....	(3) نکوهش شماتت از دید شرع و عقل
225.....	(4) ریشه های درونی شماتت
226.....	(5) پیامدهای زشت شماتت
226.....	(6) راه های درمان شماتت

228.....	فصل دهم : فحش
228.....	مقدمه
228.....	(1) تعریف فحش
229.....	(2) اقسام فحش
229.....	(3) نکوهش فحش از دید شرع
232.....	(4) ریشه های درونی فحش
232.....	(5) پیامدهای زشت فحش
233.....	پیامدهای فحش در دنیا
235.....	پیامدهای فحش در آخرت
236.....	(6) راه های درمان فحش
237.....	فصل یازدهم : فرو رفتن در باطل
237.....	مقدمه
237.....	(1) تعریف فرو رفتن در باطل
238.....	(2) اقسام فرو رفتن در باطل
239.....	(3) نکوهش فرو رفتن در باطل
241.....	(4) ریشه های درونی فرو رفتن در باطل
241.....	(5) پیامدهای زشت فرو رفتن در باطل
242.....	(6) راه های درمان فرو رفتن در باطل
242.....	وظیفه شنونده حکایت گناه
244.....	فصل دوازدهم : استهزا و سخریه
244.....	مقدمه
244.....	(1) تعریف استهزا و سخریه
245.....	(2) اقسام استهزا و سخریه
246.....	(3) نکوهش استهزا و سخریه از دید شرع و عقل

249.....	(4) ریشه های درونی استهزا و سخریه
250.....	(5) پیامدهای زشت استهزا و سخریه
250.....	الف - پیامدهای دنیایی
251.....	ب - پیامدهای آخرتی
253.....	(6) راه های درمان استهزا و سخریه
254.....	فصل سیزدهم : نیمه
254.....	مقدمه
255.....	(1) تعریف سخن چینی
255.....	تعریف سعایت
256.....	(2) اقسام سخن چینی
257.....	(3) نکوهش سخن چینی از دید شرع
261.....	(4) ریشه های درونی سخن چینی
262.....	(5) پیامدهای زشت سخن چینی
262.....	پیامدهای دنیایی
269.....	(6) راه های درمان سخن چینی
269.....	شیوه درمان علمی
269.....	شیوه درمان عملی
270.....	فصل چهاردهم : بیهوده گویی
270.....	مقدمه
271.....	(1) تعریف بیهوده گویی
271.....	(2) اقسام بیهوده گویی
273.....	(3) نکوهش بیهوده گویی از دید شرع
276.....	(4) ریشه های بیهوده گویی
277.....	(5) پیامدهای زشت بیهوده گویی

281.....	(6) راه های درمان بیهوده گویی
283.....	پی نوشت ها :
304.....	فهرست مطالب